سعادت و شقاوت در آن نفس باز پسین پدید آید و تواند بود که نیکبخت بدبخت و بدبخت نیکبخت
گردد یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب روز نامه نزدیک من است من نویسیم و من محو
کنم نه آن را که نویسم جبر کنم و نه آنرا که پاک کنم آگاه گردانم و نه با کس مشورت کنم و ان اراد الله
ان یقیم القیامه فاقامه الله لهم الرشاد

فصل پنجم از باب چهارم از کتاب کامل الایمان در بیان فضایل بریدن طمع از دنیا و ساز راه آخرت کردن روی
عن رسول الله صلعم انه قال کن فی الدنیا کانک غریب او کانک عابر سبیل و عد نفسک
من اصحاب القبور روایت است از حضرت رسول خدا صلعم که میفرماید ای امتان من در دنیا چنان باشید
که غریبان در غربت و خود را از جمله غریبان شمارید یا مثال رهگذران که لحظه در سایه درختی مکث نمایند که همان [وقت]
حرکت کنند از بزرگی پرسیدند که غربت چیست گفت وطن و مسکن فرو گذاشتن یعنی دنیا که وطن و مسکن [توست]
فرو گذار و دست از لذت و آرایش و آسایش بدار و دل در حشمت و نعمت و زر و سیم و تجمل و زینت او مبند
که نهایت هر آفریده مردن است و حاصل هر آینده رفتن شربت مرگ شربتی است که هر زنده را بباید چشید
و ضربت مرگ ضربتی است که هر آفریده را بخواهد رسید چنانچه خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید فرموده
کل نفس ذائقة الموت یعنی جمیع نفسها چشنده مرگ است پس درین حالت اگر بر چرخ برین جای سازی
طپانچه قهر مرگ نگون سارت سازد و اگر در زیر زمین و هفتم حصار رویین و آهنین ماوی سازی که صرصر
اجلت بیرون آورد قوله تعالی اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة پس چون [حال]
چنین است صواب آنست که اقتدا با نبیاء و اولیا کنی و محنت دنیا کشی و نامرادی دنیا بچشی که این محنت
سر آید و آسایش بر در آید تا وقتی که سماع کلام باری تعالی بگوش تو رسد که سلام قولا من رب رحیم
محققان گفته اند که چون بنده مؤمن بدر مرگ رسد و عزرائیل بقبض روح او آید و بقبضه قهر جان
او را لبسینه آرد جان او از سینه که محل معرفت و محبت است بیرون نیاید خطاب حضرت عزت در رسد که
جان را سلام من برسانید تا باستماع سلام من بیرون آید قوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی جان مؤمن چون سلام حق بشنود چنانکه مرغ از
قفس پرد از قالب بیرون آید پس چون روز قیامت شود و جانها بقالبها باز آیند تن با روح گوید
که چون تو رفتی مرا حیات نماند مرا از فضای دنیا بزندان گور بردند و در آن لحد تنگ و تاریک فرو
خوابانیدند عیال نا مهربان مرا بیتو در خانه یکروز نگذاشتند و یکلحظه با من الفت نکردند روح گوید
چون مرا از تو جدا کردند از زمین به آسمان شدم و از آنجا بافق اعلا شدم و در فضای جنت پریدم

دورم غزارهای نعیم چریدم اما چون مرا الکلیه قرار نبود و بوصل تو شکیبا عتا رام نبود هر دو با هم بگر
غم دل گویند چنانچه عاشق و معشوق غم دل گوید یا یعقوب غم زده در پیش یوسف احوال هجران و محنت
عبث او حزان حکایت کند عزرا این حکایت نوبت تا بگزی روح تورا از قفس تن بیرون برخود
عالم بقا داخل نماید و قالب فرسوده تورا در خاک پنهان کنند تو امل را دور و دراز می پنداری و
خطبهٔ ازل و ابد بر خود خوانده و میخوانی بنگر که حضرت آدم صفی الله با چندان صفوت و کرامت
کجا شد و نوح نوحه گر که واعظ عمر بود کجا رفت و حضرت خلیل که صاحب کرامت و حضرت کلیم که صاحب
رسالت و حضرت یعقوب که مادهٔ محنت و حضرت ایوب که مادهٔ بلیت بودند بکجا رفتند و حضرت آدم
که پسندیده و برگزیده حضرت حق بود در اول خلقت خلعت کرامت یافته و مسجود ملائکه مقرب بود
و اطراف و اکناف بهشت را در تصرف خود در آورده و نقش ثم اجتباه ربه را بنوک قلم
کرمنا منشور ظلمنا کشیده و آیه و اصطفینا من عبادنا طراز لباس اعزاز فرزندان او کرده و صد
بیست و چهار هزار نطفه نبوت در صلب او نهادند اما الامر از سکرات مرگ نرسته و کاس یاس موت
چشیده و آمدم که تب بر نهاد آدم مستولی شد و ضعف در منزل قوتش رخت اقامت بنهاد و عجز خیمه
در صحرای ذات او بزد و لرزه بر اعضای وی افتاد گفت ای جبرئیل انواع محنتها دیدم و فراق فردوس اعلا
و جدائی دوست خود حوا کشیدم و مدت دویست سال بروایتی سیصد سال بر سر کوه سراندیپ گریستیم
و ناله ربنا ظلمنا انفسنا از عرش مجید در گذرانیدم این چه علامت است گفت ای آدم این مقدمه
مرگ و نشانه فنا است آدم گفت ای جبرئیل مرگ چه باشد گفت موکلی که جان ببرد و عقل را غارت
کند و حواس را بند برنهد و تن را از حرکت و خدمت باز دارد و کیرا غ از دست ببرد و پای را از رفتار
نماند ای عزیزان یاد کنید از آن ساعت که اشک حسرت از دیده باریدن گیرد و عرق ندامت از پیشانی
روان شود و بی بینش چشم باز کرده بفرزندان خود نگرد در آنوقت نه امکان سخن گفتن و نه سامان
آرزو خواستن باشد مادر و پدر و اقوام فریاد زنند و فرزندان گریه و زاری کنند برادران و خویشان
حیران و سرگردان و دل بریان گشته فریاد میزنند زان پیش که از جام اجل مست شوی زیر لگد خلق

جهان

جهان پست شوی سرمایه بدست آر درین ره که آنجا سودی نکنی اگر تهیدست شوی در آن محل فریاد و فزع
فایده نخواهد داد آنچه از پیش فرستی و ترک دنیای دنی کنی دستگیر خواهد شد حاصل کلام آدم گفت
خداوندا من از مرگ بیشتر بسم مرگ را بمن بنمای حضرت باری تعالی فرمود که ای آدم مرگ بچند نوع است
اما تو به نیکو صورتی بنمایم پس حضرت حق جل جلاله خطاب کرد بجبرئیل و میکائیل که بروید و آدم را یاری کنید
بدیدن مرگ آنگه فرشتگان را فرمود تا مرگ را با آدم بنمودند بصورتی که پایها از هم گشاده یک بمغرب و یکی
بمشرق و دهن و چشمها باز کرده و دنیا در برابر او چنان مینمود که دانه در بیابان افتاده تا آدم آن دید
بترسید و بیهوش شد چون بهوش آمد ملک الموت را دید که قبض روح وی میکرد گفت ای ملک الموت
همه فرزندان من اینرا خواهند دید گفت آسان ترین مرگ است بر تو واما بر عاصیان فرزندان تو هفتاد
بار ازین دشوارتر خواهد بود آدم دعا کرد که خداوندا جان دادن بر فرزندان من آسان گردان
در روایت است که چون ملک الموت بقبض روح حضرت موسی آمد گفت چندان امانم ده که عیال خود را وداع کنم
گفت مهلت نیست گفت امانم ده آنقدر که خدای خود را سجده کنم امان یافت و سجده در افتاد و گفت
بار الها معبودا ملک الموت را بفرمای تا چندان امانم دهد که عیال خود را وداع کنم حضرت حق دستوری داد
تا بدر خانه آمد مادر را گفت ای مادر سفر دوری در پیش دارم گفت ای فرزند چه سفر است گفت سفر قیامت
مادر بگریست حضرت موسی در خانه اندرون رفت و عیال و اطفال خود را وداع میکرد طفل خوردتری
داشت دست در دامن حضرت موسی زد و میگریست و حضرت موسی نیز میگریست خطاب حضرت عزت
در رسید که ای موسی بدرگاه ما می آئی این گریه از برای چیست گفت خداوندا بر کودکانم رحم می آید پادشاه
عالم فرمود که ای موسی دل فارغ دار که من با ایشان مهربانترم از تو و بخوبی می پرورم پس ملک الموت
حاضر شد حضرت موسی گفت از کدام عضو جان من بیرون خواهی آوردن گفت از دهان موسی گفت از
دهانی که بیواسطه با خدای تعالی سخن گفته ام یا از دستی که بدان لوح توراة گرفته ام یا از پائی که بکوه طور
رفته ام ملک الموت ترنجی بوی داد تا ببوئید و روح ویرا قبض کرد و بروایتی سیبی بوده و فرشتگان
گفتند یا اهون الانبیاء موتا کیف وجدت الموت قال کشاة تسلخ و هی حیة یعنی

از خوار کشنده‌تر بمعنی آن بمرگ مرگ را چگونه یافتی گفت چون گوسفندی زنده که او را پوست کنند اول اینکه حضرت
عیسی ع با مادر خود در کوه بودندی و روزه داشتندی و از گیاه کوه روزه گشادندی حضرت عیسی شبی بطلب گیاه
رفت و مریم بنماز برخواست دید که شخصی بوی سلام داد گفت که درین شب تار بر من سلام میکند که دلم از وی
خوف بهم رسانیده گفت منم ملک الموت گفت بچه کار آمده گفت بقبض روح تو گفت پس چندان امانم ده که
پسرم عیسی بیاید گفت امان نیست فی الحال قبض روح وی کرد چون حضرت عیسی بیامد مادر را دید افتاده پنداشت
که خوابیده بر سر بالین وی نشست تا آنکه نزدیک رسید که وقت افطار در گذرد گفت ای مادر برخیز تا روزه
بگشائیم فَنُودِيَ مِنْ فَوْقِهِ يَا رُوحَ اللهِ أَتُخَاطِبُ الْمَيِّتَ یعنی از بالای سر خود آوازی شنید که ای عیسی
با مرده خطاب میکنی خدایت مزد دهاد تو را بمرگ مادر پس حضرت عیسی بکار وی قیام نمود و چون وی را دفن کرد
بر سر خاک وی نشست و میگریست از بالا آوازی شنید چون نگاه ببالا کرد حجاب از پیش چشم او برداشتند
گردید مادر را در بهشت عنبر سرشت در کوشکی از یاقوت سرخ بر تختی از زمرد نشسته گفت ای مادر سخت اندوه
گینیم بی دیدار تو گفت ای فرزند مونس خدا را دان تا هرگز غمناک نشوی گفت ای مادر روزه دار از دنیا
بیرون شدی گفت خدایتعالی مرا روزه گشا فرمود از چیزی که بر خاطر هیچ آفریده نگذشته گفت ای مادر
هیچ آرزو داری گفت آرزوی من آنست که یکبار دیگر بدنیا آیم تا روزه دیگر بدارم و یکشب نماز بپای دارم و باز
روزه دار از دنیا رحلت نمایم ای پسر اکنون تا زمام اختیار در دست داری بکوش پیش از آنکه بچنگ مرگ
گرفتار شوی که اَلْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلَ ای برادر چون حال دنیا چنین است
که با هیچکس وفا نکرد با تو نیز وفا نکند و دل بدنیای غدار منه و بزینتهای او فریفته مشو که آن قحبه بیوفا عاشقان
بسیار کشته و بر خاک مذلت افکنده این عرصه عالم خیمه ایست بی عماد و سرادقیست بی اوتاد دلستانی است
بی ثبات و خاکدانیست ظلمانی و بی ثبات ای خداوند طاق و طمطراق این دو روزه عمر باین لعب و غدا اینها
نمی ارزد و از حضرت رسول خدا صلعم پرسیدند که بهترین بندگان کدام اند فرمود کسی که روی از دنیا گردانیده باشد
و رو بعقبا کرده باشد و مرویست که سلمان فارسی رضی الله عنه در آن حال که بجوار حق تعالی انتقال میکرد میگریست
وی را پرسیدند که گریه تو از چیست گفت برای آنکه گردن وجودم گران بار است میترسم که بحضرت باری تعالی

روم

116

روم چگونه حساب دهم چون سلمان در گذشت هر چه داشت او را قیمت کردند شانزده درهم سیم بود ای عزیزان
ادب بیا قدر خود را که اینبار سید است پس حال ما چگونه خواهد بود

در بیان فضایل قرآن و ثواب

تلاوت آن مرویست از اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین که چون روز قیامت خلایق همه صف صف
ایستاده باشند قرآن با بهترین صورت بمحشر آید چون بر صف مسلمین گذرد او را ببینند گویند این مرد از ماست صورت
و صفت می شناسیم و میدانیم که از جمله مسلمین است اما عبادت و طاعتش بیشتر بوده که این نور و جمال در او عطا
شده و ما را نصیب نگشته پس بر صف شهدا گذرد گویند این را میشناسیم که از جمله شهداست اما مصیبتش
عظیمتر بوده که این نور و بها و جمال که است یافته و هم چنین بر صف انبیاء و رسل گذرد مثل این گویند پس
بر صفوف مجتمع گشته بخدمت حضرت پیغمبر ص آمده گویند این کیست که ما نمیدانیم آن حضرت فرماید این حجت
خداست بر بندگانش پس سلام دهد و از آنجا گذشته بر صف ملایکه بصورت ملک مقرب گذرد ملایکه نیز چنان
گفتگو نمایند پس از آنجا گذشته تا پیش عرش رسید بسجده در آید پس خدایتعالی گوید ای حجت من در زمین و ای کلام صادق
ناطق من سر بردار و هر چه خواهی سوال نمای و هر که را خواهی شفاعت کن که هر چه طلب کنی باجابت مقرون است
پس سر برداشته گوید خدایا بندگان تو بعضی مرا محافظت نمودند و بقدر طاقت خود حرمت من داشتند و حق من رعایت
کردند و بعضی حرمت من نداشتند و حق مرا ضایع کردند پس خدایتعالی فرماید بعزت و جلال خودم که هر کس تو از او
راضی باشی جزای رضای تو با و رسانم و او را از تو راضی گردانم و هر کس از او راضی نباشی انتقام تو از او بکشم
پس بصورت جوانی که اهل محشر نشناسند بپیش شیعیان آید و گوید منم آنکه شما را شغل تلاوت من شبها
بجای خواب بیداری کشیده و روزها بعوض آن شربت تشنگی چشیده اید و در دنیا بسبب من مشقتها
دیده و از دشمنان مصیبتها رسید پس ایشان را برداشته پیش خدایتعالی برد و گوید خدایا اینها بندگان تواند
و تو ایشان را بهتر شناسی و دانی که در محافظت و رعایت من چها کشیده اند پس فرماید تا ایشان را به بهشت
برده حلهای بهشت در ایشان پوشند و تاجهای کرامت بر سرشان نهند پس بقرآن نمایند و گویند که ازین
اکرام که باولیای تو کردیم راضی گشتی گوید خدایا مرا با ایشان بیش ازین توقع احسان است خدایتعالی فرماید
بعزت و جلال خودم که احسان بسیار با ایشان کنم و تو را از خود راضی گردانم پس هر یک از ایشان در بهشت را

مملوّ امان و رضوان و دست چپش را مملوّ رحمت و خلود در جنان کردانند و والدینش را بازای تعلیم قرآن که بفرزند
خود کرده‌اند دو حله از بهشت پوشانند و هم از ایشان علیهم السلم مرویست که هر کس در نماز نشسته قرآن بخواند
بعدد هر حرف برایش پنجاه حسنه نوشته شود و پنجاه سیئه محو کردد و پنجاه درجه بلند شود و اگر ایستاده بخواند
بعدد هر حرفی صد حسنه نویسند و صد سیئه محو کنند و صد درجه بلند کردانند و اگر در غیر نماز بی وضو بخواند بهر حرف
ده حسنه نویسند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بلند کردانند و اگر با وضو بخواند بهر حرف بیست و پنج حسنه
نویسند و بیست و پنج سیئه محو کنند و بیست و پنج درجه بلند کردانند و اگر خود تلاوت نکند و گوش بتلاوت دیگری
دارد یا نگاه بخط قرآن کند بتلاوت یک حسنه عطا فرمایند و یک سیئه محو نمایند و یک درجه بلند کردانند
و چون قرآن را ختم کند او را یک دعا مستجاب بود و اگر ختم در روز واقع شود تا شب و اگر در شب واقع شود
تا روز ملائکه بر او صلوات فرستند و از حضرت امام رضا ع پرسیدند که این فضایل برای کسی است که قرآن
داند فرمود خدای تعالی کریم است هر کس آنچه میداند هر گاه ختم کند چنان است که ختم قرآن کرده باشد و این فضایل
باو عطا فرمایند و هر کس در مکه معظمه از جمعه تا جمعه یا کمتر یا بیشتر ختم کند و ختم در روز جمعه واقع شود از جمعه اول
دنیا تا جمعه آخر آن برای او ثواب و حسنات نویسند و هم چنین اگر در روز دیگر باشد از مثل آن تا مثل آن
و هم از ایشان علیهم السلم مرویست که هر کس در شبی ده آیه بخواند او را از جمله غافلین ننویسند و اگر پنجاه آیه
بخواند از جمله ذاکرین نوشته شود و اگر صد آیه بخواند از جمله قانتین و اگر دویست آیه بخواند از خاشعین و قرآن
در روز قیامت با او می صحبت بکند و اگر سیصد آیه بخواند از فایزین و اگر پانصد آیه بخواند از عابدین و اگر هزار
آیه بخواند یک قنطار ثواب برایش نویسند و قنطاری پانزده هزار مثقال است و یک مثقال بیست و چهار قیراط
است و کوچکترین قیراط مثل کوه احد است و بزرکترش از زمین تا آسمان و کسیکه قرآن بمشقت بیاموزد
ثوابش مضاعف باشد و در خانه که قرآن خوانند و ذکر خدا کنند ملائکه حاضر شوند و شیاطین دور شوند و برکت
زیاده شود و آن خانه برای اهل آسمان نورانی باشد مثل ستاره برای اهل زمین و خانه که قرآن نخوانند
و ذکر خدا نکنند ملائکه بیرون روند و شیاطین حاضر شوند و برکت کم شود و سه چیز از اهل خود بخدا شکایت
کنند مسجدی که در آن نماز نگذارند و عالمی که قدرش ندانند و قرآنی در خانه تلاوت نکنند تا غبار گیرد

ولسند

ولسند معتبر از یعقوب احمر منقول است که بخدمت حضرت صادق ع عرض نمودم که مرا غمها رو داده که آنچه در خاطر
داشتم فراموش کرده حتی بسیاری از قرآن را نیز فراموش کرده‌ام چون نام قرآن را بردم حضرت را فزعی و خوفی
حاصل شد و فرمود که بدرستیکه شخصی که فراموش کرده است سوره از قرآن را آن سوره در روز قیامت از درجه
بلندی از درجات بهشت برای او مشرف میشود و میگوید السلام علیک او در جواب میگوید که علیک السلام تو کیستی میگوید
من فلان سوره‌ام که مرا ضایع کردی و ترک نمودی اگر بمن متمسک میشدی و مرا از دست نمیدادی امروز ترا
باین درجه میرسانیدم بعد از آن فرمود که بر شما باد بیاد گرفتن قرآن بدرستیکه جمعی قرآن را یاد میگیرند که
ایشان را قاری بگویند و جمعی قرآن را یاد میگیرند که شب و روز در نمازها بخوانند و پروا ندارند که کسی بداند
و احادیث بسیار موافق این حدیث در مذمت فراموش کردن قرآن واقع شده است و ظاهر بعضی ترک
عمل نمودن بمعانی آن و معنی دویم ظاهر است که بد است و اول اگر از روی بی اعتنائی باشد بد است و اگر بجهت
بسبب ضعف حافظه از خاطرش محو شود قصور ندارد و بعضی احادیث که وارد شده است که قصور ندارد
بر این معنی محمول است چنانچه از حضرت رسول منقول است که هر که قرآن را یاد گیرد و بعد فراموش کند چون
بمحشر در آید دستش بر گردنش بسته و خدا بعدد هر آیه ماری بر او مسلط کرداند که در آتش جهنم قرین او باشد
مگر آنکه خدا از کرم خود او را بیامرزد و فرمود که مکان شما گردهی اند که قرآن را یاد گیرند و یاد دهند و از حضرت
امیر المؤمنین ع منقول است که بدرستیکه حق تعالی گاه هست که قصد میفرماید که عذاب اهل زمین فرستد بسبب
بسیاری گناهان ایشان پس چون نظر میفرماید به پیران که قدم بر میدارند بسوی نمازها و اطفال که قرآن یاد
میگیرند ایشان را رحم میفرماید و عذاب را از ایشان تاخیر مینماید و از حضرت رسول منقول است
که القراءة مائدة الله یعنی قرآن خواندن خوان نعمت خدا است و خوان کریمان جامع میباشد و در خور
هر کس نعمت در آن میباشد سبزی و تره میدارد و الوان حلوا و نقالیس میدارد لهذا هیچکس نیست که از قرآن
بهره نداشته باشد جمعی کثیر از راه کتابت لفظش بهرهای دنیوی و اخروی میبرند حتی آنکس که مرکبش را از جعل
میآورد و آنکسیکه کاغذش را میسازد و آن کاتبی که مینویسد و کار فرمائی که مزد میدهد و غیر ایشان
از جماعتیکه در کتابت قرآن دخیل میباشند اگر از برای خدا کنند بهره دنیا و آخرت میبرند و اگر از برای دنیا

کنند بهرهٔ دنیوی میبرند و جمعی از تعلیم و تعلم لفظش بهرهای دنیوی و اخروی میبرند و صاحبان علم از علوم نامتناهی را
بهرهٔ از قرآن هست چنانچه صرفی از وجوه تصاریف و اشتقاقاتش استنباط مینمایند و نحوی از ارکان
ترکیبش استشهاد مینمایند و معانی بیانی از نکات غریبهاش فایده مند میشوند و اصحاب طلسمها از برکات
آیات کریمهاش بتلاوت کردن و نوشتن نفع مییابند و ارباب مطالب دنیوی و اخروی بآیات و سورش
پناه میبرند و مطلب خود را مییابند و از رجاء ابن ضحاک مرویست که حضرت امام رضا ع در راه خراسان
چون میان رختخواب میرفتند تلاوت بسیار میفرمودند و چون بآیه میرسیدند که در آن ذکر بهشت
یا دوزخ بود میگریستند و از خدا سؤال بهشت و استعاذه از جهنم مینمودند و چون در نماز قل هو الله احد
میخواندند بعد از آن آهسته میگفتند الله احد و چون سوره را تمام میکردند سه مرتبه میگفتند کذلک الله
ربنا و چون سورهٔ قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لفظ کافرون آهسته میگفتند یا ایها الکافرون
و چون از سوره فارغ میشدند سه مرتبه میفرمودند ربی الله و دینی الاسلام و چون از سورهٔ والتین فارغ
میشدند میخواندند که بلی و انا علی ذلک من الشاهدین و چون سورهٔ لا اقسم بیوم القیمة میخواندند بعد
از فارغ شدن میفرمودند سبحانک اللهم بلی و چون از سورهٔ فاتحه فارغ میشدند میفرمودند که الحمد
لله رب العالمین و چون سبح اسم ربک الاعلی میخواندند بعد از اعلی میفرمودند سبحان ربی الاعلی و در
هر جای قرآن که یا ایها الذین امنوا میخواندند آهسته میفرمودند که لبیک اللهم لبیک و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین ع منقول است که هرگاه یکی از مسبحات را خوانید بگوئید سبحان الله الاعلی و مسبحات سوره
چند اند که در اوایل آن یسبح یا سبح است و چون بخوانید که ان الله و ملئکته یصلون علی النبی صلوات بر او بفرستید
خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز و چون سورهٔ والتین خوانید در آخرش بگوئید و نحن علی ذلک
من الشاهدین و از حضرت علی بن الحسین ع منقول است که آیات قرآن خزینهای حکمت است
پس در هر خزینه را که میگشائی باید که در آن نظر نمائی و تفکر جواهر معانی و حکمتها بیرون آوری و در روایت
دیگر از آن حضرت منقول است که فرمود که اگر هر که در مابین مشرق و مغرب است بمیرد بعد از آن که قرآن
با من باشد وحشت بهم نمیرسانم و چون آنحضرت مالک یوم الدین را میخواندند تکرار میفرمودند بحدی که نزدیک

بود

بود که هلاک شوند و الحق چگونه وحشت بهم رساند کسی که انیس او خداوند عالمیان باشد و چون خواهد سخن گوید
با خداوند خود سخن گوید و مناجات کند و راز بگوید و اگر خواهد کسی با او سخن گوید قرآن بخواند که گاهی خدا
با او خطاب فرماید و خود را مخاطب بآن خطابها دانسته لبیک در جواب گوید و گاهی پیغمبران با او سخن گویند
و خطابهای ایشان را چنان داند که از ایشان میشنود بلکه آن جماعت که پیغمبران با ایشان سخن میگفته اند
کور و کر چند بوده اند و کسیکه آگاه است مخاطب ایشان بیشتر است زیرا که خطابهای ایشان برای جمیع عالمیان
عام است و گاهی حق تعالی برای او قصه میخواند و احوال گذشتگان را برای او نقل میکند و از شادی این کرامت
نزدیک است که قالب تهی کند و خوان نعمتهای الوان بهشت از برایش میکشد و آنکه عارفست چون آن
نعمتهای بهشت برای این لذت میبرد که از دوست باو میرسد از وعدهاش نیز همان لذت میبرد بلکه بیشتر
و محبان نشاءٔ شراب طهور بهشت را درین نشاه بیشتر مییابند و گاه اوصاف خود را برای او بیان می
فرماید و او را در گلستانهای صفات کمالیهٔ خود بسیر میدارد و گاهی در گلستان رحمانیت تکلیف سیر میکند
که چه خوانهای مملو از الوان نعمت برای کافر و مسلمان کشیده و چه نعمتهای خفی و جلی بر عاصیان و گناه
کاران دارد و گاه بسیر گلستان رحیمیت میفرستد که چه لطفهای خاص و شفقتهای بی اندازه نسبت
بدوستان خود فرموده و گاهی بسیر گلستان رازقیت میبرد او را که هیچ برگ و گیاهی نیست که بهرهٔ از خوان
رازقیت آن نداشته باشد حتی آن برگ ضعیفی که در منتهای درخت است قدری از روزی بر آن مقدر است
از ریشه که ده گز بزمین فرو رفته و دهان گشاده از آب و خاک بدهان خود میکشد چه قدر بآن برسد و زیاده
و کم نرسد و گاهی بسیر گلستان قدرتهای نامتناهی میبرد و گاهی درهای گنجهای علوم و معارف نامتناهی بر
رویش میگشاید و از انواع جواهر حقایق آنچه دیدهاش تاب آورد بر او عرض مینماید و هم چنین در جمیع صفات
جلال و جمال و رفعت و کمال و گاهی احوال دوستان خود را و کمالات ایشان را برای او نقل میکند و از
بنده نوازیهای خود امیدوار میگرداند که دوستان چندین هزار سال گذشته را احوال ایشان را آنچه مهربانی
نقل میفرماید و نعمتها که خود بایشان عطا فرموده ایشان را با آنها میستاید و بیان شکیبائی ایشان
بمشقتها که در راه او کشیده اند میفرماید و بعد از آن بیان تدارک فرمودن خود مینماید و از بیان فرمودن

وسعت حلم و مزید کرمهای خود نسبت بگذشتها دستگاه امید را وسیع میگرداند زهی پروردگار کریم که غایت
لطف و مدارا مانند پدر شفیق و ادیب مهربان برای تکمیل بندگان گاهی بوعدهٔ حور و قصور و طعام و شراب
تطمیع مینماید و گاهی بوعید انواع زجر و عذاب تهدید میفرماید پس کسیکه از روی تنبه و آگاهی و تفکر
قرآن خواندن و درهای گلستانهای فیض نامتناهی یزدانی بر روی عقل او مفتوح گردیده باشد و دیدهٔ
دلش را نور ادراک معارف داده باشند در هر صفحه از صفحات قرآن که نظر میفرماید گلستانها از
شقایق حقایق برایش مرتب ساخته اند و چراغها از الوان انوار معارف هدایت برایش بر کرده اند
میزبانش خداوند مهربان است و مصاحبانش پیغمبران و اوصیا و صدیقان در چنین بزمی اگر کسی از شادی
بمیرد چرا وحشت بگیرد   در مذمت و بی اعتباری دنیا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که دنیا و عقبی با یکدیگر
جمع نشوند و دنیا و آخرت را مثال زده که اِنَّ الدُّنیا وَ الْآخِرَةَ عَدُوّانِ مُتَفاوِتانِ وَ سَبیلانِ مُخْتَلِفانِ
فَمَنْ اَحَبَّ الدُّنیا وَ تَوَلّاها اَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عاداها وَ هُما بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ ماشٍ
بَیْنَهُما کُلَّما قَرُبَ مِنْ اَحَدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ یعنی دنیا و آخرت دشمن متفاوتند و دو راه مختلف هر که دنیا را
دوست دارد آخرت را دشمن داشته و دنیا و آخرت بمنزله مشرق و مغرب‌اند و رونده میان این هر دو هر گاه که
روی بمشرق آورد چندانکه بوی نزدیک میشود هر آینه از مغرب دور میماند آورده اند که حضرت حق سبحانه و تعالی
بحضرت موسی خطاب فرمود که دوستی از دوستان ما در فلان ویرانه وفات کرده است برو و بکار وی قیام
نمای حضرت موسی ع بدان ویرانه شد شخصی را دید وفات کرده و خشتی در زیر سر نهاده و پلاس پاره بر عورت
وی پوشیده حضرت موسی بگریست و گفت خداوندا دوست خود را چنین میداری دشمن خود را چگونه خواهی
داشت خطاب از حضرت حق در رسید که ای موسی بعزت و جلال خودم که این دوستی است از دوستان من
و روز قیامت که برخیزد نگذارم که قدم از سر قدم بردارد تا از عهدهٔ این خشت و پلاس بیرون بیاید موسی
برفت تا جماعتی از بنی اسرائیل را بیاورد تا بمهم او مشغول شوند چون بیامدند از آن شخص اثری ندیدند موسی
گفت خداوندا این دوست تو کجا رفت بزمین فرو شد یا باسمان برآمد یا سباع ویرا بخوردند ندا رسید که
ای موسی این چه گمان است که بدوستان ما میبری که دوستان ما نه بزمین فرو روند و نه سباع خورند دوست

نگاه میرود بجز نزدیک دوست   و ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که چون حضرت رسول ص از سفری مراجعت
میفرمودند اول بخانه حضرت فاطمه تشریف میبردند و مدتی میماندند و بعد از آن بخانه زنان خود میرفتند
پس بدستور سابق از سفری مراجعت کرد و حضرت فاطمه دو دستارنج و قلاده و دو گوشواره از نقره
ساخته و پرده بر در خانه آویخته بودند چون حضرت بخانه فاطمه داخل شد و صحابه بر در خانه توقف نمودند
و آن حضرت چون آن حال مشاهده فرمودند غضبناک بیرون رفتند و بمسجد در آمدند و نزد منبر نشستند
حضرت فاطمه گمان بردند که برای آن زینتها حضرت رسول چنین بغضب آمدند پس گردن بند و دست
رنجها و گوشوارها را از خود جدا کردند و پرده را گشودند و همه را نزد حضرت رسول فرستادند و برافع
فرمود که بپدرم بگو که دخترت سلام میرساند و میگوید که این را در راه خدا بده چون نزد آن حضرت آوردند
سه مرتبه فرمود که کرد آنچه میخواستم پدرش فدای او باد زیرا که دنیا از محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا در
خوبی نزد خدا تعالی برابر پر پشه بودی خدا در دنیا کافر را شربت آب نمیداد پس بعد از آن برخاست
و بخانه حضرت فاطمه داخل شد   و ایضا وارد شده که روزی حضرت امیر المؤمنین ع در بعضی از باغها
بیل در دست داشتند و اصلاح آن باغ میفرمودند ناگاه زنی پیدا شد در غایت حسن و جمال و گفت ای
فرزند ابی طالب اگر مرا تزویج نمائی ترا غنی میکنم از این مشقت و دلالت میکنم بگنجهای زمین و تا زنده
باشی خواهی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست گفت نام من دنیاست حضرت فرمود که برگرد و شوهری
غیر از من طلب کن که ترا در من بهره نیست و باز مشغول بیل زدن شد   و حضرت رسول ص فرمود که غافل
ترین مردم در دنیا کسی است که از تغییر احوال دنیا پند نگیرد و قدر کسی در دنیا عظیم است که دنیا را نزد او
قدری نباشد و فرمود که رغبت در دنیا موجب بسیاری حزن و اندوه است و زهد در دنیا راحت دل و
بدن است و حضرت صادق ع فرمود که محبت دنیا سر جمع گناهان و خطاهاست و حضرت رسول ص فرمود
که هر که از امت من از چهار خصلت سالم بماند بهشت او را واجب میشود هر که سالم باشد از داخل در دنیا و
متابعت خواهشها و شهوت شکم و شهوت فرج   دیگر آنکه پیشوایان دین در مذمت دنیا برای تنبیه
غفلت زدگان سالک حسرت تمثیلی چند بیان فرموده اند تمثیل اول در بیان آنکه آدمی هرچند بیشتر مشغول

مشغول دنیا میکرد خلاصی از آن دشوارتر است از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که حضرت امام محمد باقر ع
فرمود که مثل کسیکه حریص است بر جمع کردن دنیا مثل کرم ابریشم است که هر چند ابریشم بر خود بیشتر می تند
راه در رفتنش بیشتر بسته می شود و خلاصیش مشکل تر است تا آنجا که در آن میمیرد پس آن حریص نیز تحصیل
دنیوی مینماید و اجتناب از حلال و حرام نمیکند تا آنکه بهلاکت افتد در روز حساب و در دنیا از طاعت و
بندگی میماند پس حضرت صادق ع فرمود که از جمله موعظهای که حضرت لقمان به پسرش فرمود این بود که
کوش که ایفرزند مردم برای اولاد خود جمع کردند پیش از تو نه آنها که جمع کردند باقی ماندند و نه کسانی که برای ایشان
جمع میکردند باقی ماندند بدرستیکه تو بنده مزدوری که بکار چند ترا امر فرموده اند و مزدی برای آنها برای
تو وعده کرده اند پس عمل خود را تمام کن و مزد خود را بگیر و مباش درین دنیا از بابت گوسفندی که
در زراعت سبزی بیفتد و بخورد تا فربه شود و او را بکشند و هلاکتش در فربهی آن باشد ولیکن دنیا را
بمنزله پلی دان که بر نهری بسته باشد که از آن بگذری و آن را بگذاری و هرگز بسوی آن برنگردی دنیا را
خراب بگذار و عمارتش مکن بدرستیکه ترا امر بآبادانی آن نکرده اند و بدانکه چون فردا از حق تعالی
می ایستی از چهار چیز از تو سئوال خواهند کرد که جوانیت بچه چیز به پیری رسانیدی و این چهره گلناری را
بچه چیز دیناری کردی و عمرت را بچه چیز فانی کردی و مالت را از کجا کسب کردی و در کجا خرج کردی
پس مهیا شو و تهیه خود را بگیر و محزون مباش از آنچه از تو فوت می شود از دنیا بدرستیکه اندک دنیا بقا
ندارد و بسیارش بلاهای بسیار دارد پس تهیه آخرت خود بگیر و سعی کن در بندگی و پرده غفلت را از روی
بکش و خود را در معرض بخششها و احسانهای پروردگار خود در آور و در دل خود توبه را تازه کن و تا فارغی در
عمل و عبادت سعی کن پیش از آنکه اجل بتو در آید و قضاهای الهی بر تو جاری شود و مرگ میان تو و آنچه اراده
داری حایل گردد تمثیل دویم در بیان آنکه هر چند تحصیل دنیا بیشتر مینماید حرص بر آن زیاده می شود بسند
معتبر از حضرت امام رضا ع منقول است که دنیا مثل آب شور دریا است که هر چند آدمی بیشتر می خورد تشنه تر
می شود تا آنکه او را بکشد تمثیل سیم در بیان آنکه ظاهر دنیا خوش آینده و باطنش کشنده است بسند
معتبر از حضرت صادق ع منقول است که در کتاب حضرت امیر المومنین ع نوشته است که مثل دنیا مثل مار

کشنده

مار کشنده است که پشتش در نهایت نرمی و ملایم است و شکمش پر است از زهر کشنده عاقل از زهرش حذر مینماید
و طفل نادان بنرمی و خط و خالش میل میکند و با آن بازی میکند تمثیل چهارم در بیان فنا و سرعت انقضای
دنیا حضرت رسول ص فرمود که مرا چه کار است با دنیای پر فنا که دنیا مثل سواره ایست که در روز بسیار گرمی
بدرختی برسد و در سایه آن درخت قیلوله کند و برود و آن درخت را بگذارد تمثیل پنجم در بیان بی وفائی دنیا است
از حضرت امام موسی ع منقول است که دنیا از برای حضرت عیسی ع متمثل شد در صورت زن ازرقی حضرت
از آن پرسید که چند شوهر کردی گفت بسیار پرسید که همه ترا طلاق گفتند گفت نه همه را کشتم حضرت عیسی ع فرمود
که وای بر حال شوهرهای باقی مانده است چرا عبرت نمیگیرند از حال شوهرهای کشته شده است تمثیل ششم
در بیان کیفیت نجات از دنیا از حضرت امام موسی ع منقول است که حضرت لقمان بپسرش او وصیت نمود
که ایفرزند دنیا دریائیست عمیق و گروه بسیار درین دریا غرق شده اند پس باید که کشتی تو درین دریا تقوی
و پرهیزکاری باشد و آنچه درین کشتی بر کنی از توشه و متاع ایمان و اعمال صالحه باشد و بادبان او توکل
باشد که بدون توکل بر خدا آن کشتی براه نمیرود و ناخدای آن کشتی عقل باشد و معلم آن علم باشد و لنگرش
صبر باشد تمثیل هفتم در بیان پستی دنیا و آنکه سر بلندی درین خانه پست گرد با ضرر میرساند و از حضرت
امام موسی ع منقول است که دنیا بمثابه خانه ایست که سقفش را پست پوشیده باشند اگر سر بلند میکنی و تکبر
مینمائی سر بر طاق می آید و می شکند و اگر سر زیر می افکنی و تواضع و شکستگی میکنی بسلامت بدر میروی تمثیل هشتم
در بیان بود عاقبت دنیا از حضرت رسول ص منقول است که مثل دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی تناول
مینماید که در هنگام خوردن لذیذ است و چون بمعده رسید متعفن و بدبو می شود و هر چند طعام لذیذتر و چرب
و شیرین تر است مدفوعش بدبوتر و کثیف تر و آزارش و معده را خوردنش بیشتر است و درد و الم اکلش بیشتر
مرتب می شود و همچنین از دنیا هر چند بیشتر و بهتر از آن متصرف میشوی در هنگام مردن که وقت آن است بدی
و ضررش بیشتر ظاهر می شود و دنیا مانند خانه که دزد بر آن زند هر چند متاع آنخانه بیشتر و نفیس تر است حسرت
صاحبش بیشتر است همچنین دزد اجل که بر خانه مال میزند هر چند از دنیا بیشتر جمع کرده است الم مفارقتش شدید
تر و صعبتر است تمثیل نهم در بیان آنکه دنیا و آخرت با یکدیگر جمع نمی شوند و محبت دنیا مانع تحصیل حضرات و

وسعادات است از حضرت رسول صلعم منقول است که مثل صاحب دنیا مثل کسی است که در میان آب راه رود چنانکه هر
که در آب راه میرود البته قدمش تر می شود و هم چنین هر که داخل دنیا میشود البته آلوده می شود و دروغ میگوید کسی
که دعوی مینماید که من داخل دنیا میشوم و از آن احتراز مینمایم و منقول است که حضرت عیسی ع فرمود که
بحق و راستی بشما میگویم که چنانچه بیمار که بسوی طعام نظر میکند از مرض و الم میل بآن نمینماید هم چنین بیمار محبت
دنیا لذت و شیرینی عبادت و بندگی را نمییابد بحق و راستی بشما میگویم که اسب را تا سواری نکنی و نرم نکنی
چموشی آن برطرف نمی شود و هم چنین دل را تا نرم نکنی بیاد مرگ و مشقت عبادت قساوتش برطرف نمی شود
و منقاد حق نمیگردد پس ای عزیزان ازین دنیای دنی و زینتهای او و خواهش نفس اجتناب نمائید و عبادت
خداوند را براستی و درستی بجای آرید که الدنیا مزرعة الآخرة بلا شبهه اگر جو کاری در وقت محصول جو خواهی
چید و اگر گندم کاری گندم بعمل خواهی آورد و در آن محل که کشت زار خود را بی حاصل ببینید افسوس و ندامت
فایده نخواهد داد پس تا عنان اختیار بدست ماست خود را رستکار گردانیم و بنعیم مقیم رسیم در بیان مذمت
دنیا و دوستان وی روی عن النبی صلعم انه قال لو کانت الدنیا تزن عند الله جناح بعوضة
ما سقی کافر منها شربة ماء یعنی از حضرت رسول صلعم مرویست که میفرمایند ای امتان من بدانید که دنیا را
نزد حضرت باریتعالی هیچ قدر و منزلتی نیست اگر بمقدار پر پشه دنیا قدر داشتی هیچ کافر را شربت آبی ندادی
و یاد داشته عالم دنیا را در قلت نفع و سرعت زوال او را تشبیه بگیاه کرده و درین آیت که در سوره کهف وارد
شده فرموده که مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیما تذروه
الریاح و در جای دیگر در سوره حدید میفرمایند اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم
و تکاثر فی الاموال و الاولاد یعنی حیات دنیا و زندگانی آن مثل بازی کودکان است و لهو و طرب آن
بیکاری جوانان و زینت و آرایش مثل گلگونه روی زنان و تفاخر و تکاثر توانگران بمال و فرزندان کمثل
غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه مصفرا ثم یکون حطاما و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله
و رضوان و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور یعنی چون باران است که ببارد و از او گیاه و نبات بروید با
نضارت و طراوت الا که روزی چند برآید آن گیاه خشک شود و ناچیز گردد چنانکه از وی هیچ اثری نماند

مال دنیا

مال دنیا نیز روزی چند سبزی کند و نشو و نما نماید الا که بحرارت آفتاب حوادث خشک و بباد فنا برداده شود و حال
مردمان اهل دنیا همین مثال دارد شخصی را بینی در عیش و کامرانی مال بسیار و خرمی و حشمت بیشمار کارها
ساخته و مرادها حاصل کرده ناگاه که در نظری حال و کار او برگردد و نعمت بمحنت بدل شود و شادی بغم
و توانگری بدرویشی و تندرستی به بیماری و زندگانی بمرگ تا هرچه دیده باشی برخلاف آن بینی مال وبال گردد
و تخت تابوت و کوشک و ایوان گور گردد و مرویست که خالد بن ولید ملعون دختر نعمان را رسید که حال
شما چگونه بدانجا رسید گفت مجمل گویم یا مفصل گفت مجمل بگوی گفت روزی که آفتاب دولت ما برآمد همه
زیردست ما بودند همین روز که آفتاب دولت ما فرو شد چنان شدیم که زیردستان ما را برما رحم آمدی
پس چون دولت و اقبال دنیا را اعتباری نیست در طلب مغفرت و رضای حق تعالی باید کوشید که سابقوا
الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها کعرض السماء و الارض اعدت للذین آمنوا بالله و رسله ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم یعنی پیشی گیرید بآمرزش از پروردگار خود و بهشتی را که پهنای آن
مثل پهنای آسمانها و زمین است مهیا ساخته برای آنها که پیروی کرده اند و گرویده اند بخدا و پیغمبران او
این عطای خداوند است که میدهد آنرا بهر که خواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است اگر بدنیا و جمع کردن
مال مشغول شوی از طاعت و عبادت باز مانی و از بهشت که پهنای او چندان آسمان و زمین است
محروم مانی و از نعمتهایی که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته باشد
بی بهره مانی روایت است از عبدالله بن سنان که گفت امام جعفر صادق ع که ای ابن سنان میخواهی
که حوض بهشت را بتو نمایم گفتم بلی یا بن رسول الله مرا با خود بیرون مدینه برد و پای خود را بر زمین زد
جوئی پیدا شد که کنار و پایان او پیدا نبود و از یکجانب آبی دیدم سفیدتر از برف و از یکجانب شیری
دیدم در غایت سفیدی و در میان آن خمر چون یاقوت سرخ گفتم یا بن رسول الله این جو بها از
کجا می آید گفت این جوئیست که حق تعالی در قرآن وعده داده است بر کنار آن جوی درختان دیدم
و بر آن درختان کنیزکان دیدم که از آن نیکوتر کسی ندیده بودم در دست هر یکی اناری که هیچ
بیننده مثل آن ندیده باشد امام جعفر صادق ع بیکی از درختان که حوری بود اشارت کرد که آب بیار

اندرخت در حرکت آمد و کنیزی از آن درخت بزیر آمد و قدحی آب پر کرده بحضرت صادق داد و حضرت آنرا
بیاشامید و بمن داد من نیز بیاشامیدم که هرگز آبی از آن خوشتر نیاشامیده بودم حضرت گفت ای عبدالله
این کمترین چیزیست که حق تعالی برای شیعهٔ ما ساخته است مومنی که وفات کند روح ویرا بدینجا آورند
که او را دار السلام گویند و ازین شراب دهند و دشمن ما چون وفات کند روح ویرا بوادی برند که برهوت
گویند و حمیم و زقوم بخورد ای عزیزان بدانید که حق تعالی بهشت را از برای دوستان ما آفریده و دوزخ را
از برای دشمنان ما آفریده و نیز حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرموده است که کونوا لنا زینا و لا
تکونوا علینا شینا یعنی ای امتان جدم برما زینت و آرایش باشید نه آنکه بر ما عیب و عار باشید
بخدای سوگند که حیای ما بیشتر از گناه شیعیان ما خواهد بود آورده اند که فردای قیامت یکی را از
شیعیان ما نزدیک ترازو آورند با نامهٔ سیاه و از خجالت و شرمساری سر در پیش افکنده که جانب
راست نگرد حضرت مصطفی صلعم را ببیند حضرت بدان شخص گوید که بد امتی بوده بجانب چپ نگرد حضرت
مرتضی علی ع را ببیند آن حضرت نیز گوید بد شیعه بوده که ما را از کردهٔ تو شرم و حیا می آید پس بدین قول
معلوم می شود که آن معصومان را از کردهٔ ما حیا می آید و ما را از کردهٔ خود ما را شرم نمی آید وای از
آن ساعتی که مجرمان ع از خجالت گناه سرها در پیش بمانند کما قال الله تعالی و لو تری اذ المجرمون ناکسوا
رؤسهم عند ربهم تحقیق بدان که هوا پرستی با خدا پرستی راست نیاید و بندگی با خواجه‌ها درست نیاید
بیکدل با دو تن محبت و عشق نتوان باختن قوله تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه در ظاهر
دعوی محبت مولی و در باطن عشق و لذت دنیا بصورت ظاهر در مسجد و بمعنی دل در کلیسا که مراد از
دنیای دنی باشد هر که را در باطن محبت الله بود باید که در باطن در موافقت و فرمان رسول الله بود
و بدل و جان مستغرق فرمان او چنانکه حکایت پیکان که در بعضی از غزوات که بپای مبارک امیر
المؤمنان جای گرفته بود و در وقت نماز بفرمودهٔ حضرت امام حسن بیرون آوردند و آن حضرت چنان
مستغرق عبادت بود که از الم جراحت خبردار نشد بر این معنی شاهد است و در روایت آمده که
شبی آن بزرگوار را مهمانی رسید حضرت امیر طعام در پیش مهمان نهاد چون فارغ شد جامهٔ خواب از

برای مهمان

از برای مهمان آوردند مهمان غافل از تا بروز بدان جامهٔ خواب خفته شاه مردان روی بحق آورده و بطاعت
خداوند مشغول شد چون روز شد برخواست و کفش مهمان ما کانت لی لیلة فی لیلتک فی الیقظة
و العبادة یعنی هرگز شبی نبوده است مرا چون طاعت و عبادت تو شاه مردان فرمود مرا نیز هرگز شبی نبوده است
چون تو در خواب غفلت و بطالت فصل چهارم از باب اول از کتاب کامل الایمان در بیان مذمت ریا و شرایط اعمال
بدانکه شرایط را درین رساله احصا نمیتوان نمود لیکن اشاره به بعضی از شرایط که این کلمه جامعهٔ آنست اشاره دارد
مجملا مینماید از جملهٔ ارواح عبادات که بسبب آن مورث ثمرات میشود و از عادات امتیاز بهم میرساند نیت است
چنانچه منقول است از حضرت رسول خدا صلعم که انما الاعمال بالنیات یعنی عمل نیست مگر به نیت و بهر قدر که نیت
القصد تو است عملت را بآن قصد مینویسند و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت نموده که حضرت
رسول خدا صلعم فرمود که نیت مؤمن بهتر است از عمل او و نیت کافر بدتر است از عمل او و هر عمل کننده موافق نیت
خود عمل میکند و ایضا از آن حضرت روایت نموده در تفسیر این آیه لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی تا بیازماید شما را
که کدام یک از شما نیکو کارتر اند حضرت فرمود که مراد این نیست که هر که بیشتر عمل کرده باشد بلکه مراد آنست که هر که
عملش درست تر و بصواب و حق نزدیکتر باشد و عمل ثواب آنست که با خوف الهی و نیت صادق و درست باشد
و باقی ماندن بر یک عمل و سعی نمودن که از برای خدا خالص گردد بهتر است از اصل عمل و عمل خالص آنست که نخواهی
که کسی غیر از خداوند ترا بر آن کار مدح و ستایش نماید و نیت بهتر است از عمل بلکه همین نیت عمل است پس و بعد
از آن فرمودند که قل کل یعمل علی شاکلته یعنی بگوای محمد صلعم که هر کس کار میکند بر شاکلهٔ خود حضرت فرمود
که شاکله نیت است و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده و اکثری باصل حقیقت آن راه نیافته اند
بعضی از عوام را گمان آنست که نیت آن لفظی است که بآن تلفظ مینمایند در هنگام شروع کردن بوضو و نماز
و غیر آن هر چند در خاطر ایشان معنی نیت نباشد و این باجماع لغو و بیفایده است و بعضی ازین درجه
ترقی نموده اند نیت را بخاطر گذرانیدن آن الفاظ و تعقل معانی آنها میدانند و این نیز خطا است زیرا که
ثمرهٔ نیت اخلاص در عمل است و عمل را از شرک و ریا بیرون آوردن و ظاهر است که این معنی باعث اخلاص نمیشود
مثلا اگر شخصی تارک الصلوة باشد و هرگز نماز نکند و روزی بشنود که بزرگی بمسجد آمده در زری بمصلی قسمت مینماید

و از برای همین غرض وضو بسازد و بمسجد بیاید و در برابر آن نماز کند بهمین قصد متوجه نماز شود و در خاطر بگذرانم
که نماز واجب پیشین میگذارم از برای رضای خدا و جمیع اعمال نماز را بجا آورد با آنکه نیت با آن معنی شده
با جمیع افعال صلوة بجای آورد نماز او باطل است پس معلوم شد که آن نیت سهل است و نفعی ندارد بلکه تحقیق
معنی نیت آنست که بر دو معنی اطلاق میتوان کرد که هر دو در کار است و یکی در غایت آسانی است و دیگری در
نهایت دشواری اما اول عبارت از آنست که مقارن فعل قصد کردن خصوص آن فعل داشته باشد و از روی
سهو و غفلت بجا نیاورد مثل آنکه شخصی بقصد غسل جنابت بحمام رود و در حمام فراموش کند که جنب است و
بقصد دیگر سر بآب فرو برد و بیرون آید آن شخص به نیت غسل غسل نکرده و آن سر بآب فرو بردن او غسل
جنابت نیست و اگر بخاطر داشت و باین مطلب سر فرو برد غسل کرده و نیت داشته هر چند بلفظ در نیاورده
و آن معانی را بخاطر نگذرانده و نیت باین معنی نادر است که کسی از آن خالی باشد چنانچه بعضی از محققین
گفته اند که اگر ما را تکلیف میکردند که افعال را بی نیت بکنیم تکلیف ما لا یطاق بود و اما دویم پس آن عبارت
است از غرض و علت و باعثی که آدمی را محرک و داعی بر فعل است و افعال اختیاریه عقلا از ین خالی نمیباشد
مثل آنکه شخصی متوجه بازار می شود از آدمی پرسی که بکجا میروی میگوید که ببازار میروم این نیت بمعنی اول است
که در نفس اوست و بعد از سؤال اظهار مینماید و اگر بگوید بجای دیگر میروم دروغ گفته و از خلاف نیت خود
خبر داده و بعد از آن که از وی پرسی که چرا ببازار میروی میگوید که متاع بخرم این نیت بمعنی دویم است
زیرا که چیزی که باعث حرکت او شده است همین امر است و اصل این نیت مشکل نیست اما اخلاص در این
نیت در غایت صعوبت است و مدار کمال و پستی و زیادتی و نقصان عبادت بر اخلاص نیت است و این
اخلاص را در وقت نماز بچشم بر هم گذاشتن و حرکات وسواسیانه کردن تحصیل نمیتوان نمود بلکه در
مدت متمادی بریاضات و مجاهدات و تفکرات صحیح بعد از توفیق الهی قدری از آن را تحصیل میتوان نمود
زیرا که این نیت تابع حال آدمی است تا حال خود را متبدل نسازی نیت متبدل نمی شود چنانچه در حدیث
سابق حضرت صادق ع باین اشاره فرمود که شاکله بمعنی طریقه و حالت است در آیه به نیت تفسیر فرموده
و توضیح این معنی موقوف بر ذکر بعضی از مراتب نیت است بدانکه بنای این عالم بر عشق و محبت است و هر کسی را

معشوق

معشوق و مقصودی است که آن مطلوب در نظر او عظیم است و سایر اشیا را بتبعیت آن می طلبد و تحصیل آن مطلوب در جمیع اعمال
نیت است و آن مطلب و غرض صحیح میباشد و غرض فاسد میباشد اما اغراض فاسده افراد بسیار دارد مثل یک
شخص که در نظر او مال بسیار بزرگ و عظیم است و شیطان آنرا در نظر او زینت داده و محبت او در صمیم قلبش جا کرده
پیوسته فکر و خیال او متوجه تحصیل آنست که اگر بشنود که نمازی هست که هر که میکند صد هزار درجه در بهشت با او میدهند بطلب
رغبت نمینماید و اگر نماز شبانه روزی را میکند از جهت این میکند که مبادا مردم با او بی اعتقاد شوند و مالش را بگیرند یا جان
مال را از او سلب کنند صاحب این حالت تا این خیال با اوست مال پرست و معبود او مال است و نیت او تحصیل مال است
در جمیع مراتب و اشاره باین معنی است آن حدیث نبوی که فرمود که ملعون است هر که پرستد دینار و درهم را زیرا که هیچ
کس دینار و درهم را سجده نکرده است بلکه این پرستیدن مراد است و اگر غرض او محض این مطلب چنین باشد
عبادت او باطل است و اگر این مطلب بسیار در نفس او مستقر نشده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد مراتب است
و در بطلان عبادتش اشکالی هست و مشهور بطلان است و یک شخص دیگر که در نظر او مال چندان اعتبار ندارد جاه
و اعتبار میطلبد و این را معشوق خود ساخته و از پی معشوق خود میگردد هر جا که او را می یابد با آن میل میکند و در جمیع
اعمال خود ملاحظه مینماید که اگر مؤید جاه و اعتبار دنیای او هست میکند و الا ترک میکند و پیوسته متفحص عبادتی است
که در ثواب آن نوشته باشند که در نظرها عزیز می شود و بزرگ میشود آنرا بجا می آورد و اگر صاحب منصبی را در غربت می بیند
چون جاهی که معشوق اوست نزد او می بیند با او میل میکند و آن صاحب منصب فریب میخورد و گمان میکند که
عاشق کمالات است چون از درجه اعتبار ساقط شده و مطلوب او از آن مفارقت کرده به دیگری پیوست
بجانب دیگر میل میکند لهذا حق سبحانه و تعالی بجهت آنکه خدا پرست و جاه پرست و دنیا پرست از یکدیگر ممتاز شوند
اهل حق را در غالب احوال فقیر و منکوب میدارد و مال و جاه با اهل باطل میباشد چنانکه در هنگام استیلای دولت اسلام
چون دین و دنیا در یکجا مجتمع بود اعوان و انصار بسیار شدند و بعد از وفات حضرت رسالت که پادشاهی بدست منافقان
بی دینان انتقال یافت دین و دنیا از یکدیگر جدا شدند دین طلب و دنیا طلب نیز جدا شدند و قلیلی بجانب حق
ماندند و هم چنین در زمان استیلای حضرت امیر المؤمنین ع و در زمان استیلای حسینی ع و صاحب الامر ع نیز مثل
صاحب مرتبه سابق است و اغراض فاسده دنیوی بی نهایت است و این دو فرد بر سبیل مثال مذکور شد و اعظم آفات

عبادات این نیات فاسده است و در مرتبهٔ شرک بخداست چنانچه ابن بابویه قمی ره بسند معتبر از حضرت صادق ع
روایت کرده که رسول خدا ص فرمود که اجتناب کنید از ریا بدرستیکه آن شرکست بخدا و مرائی را در روز قیامت بچهار نام
میخوانند ای کافر و ای بدکردار ای مکار ای زیان کار ثواب عمل تو برطرف شد و مزد تو باطل شد و ترا درین روز
بهره نیست برو مزد خود را بطلب از کسیکه از برای او کار کردی و بسند معتبر صحیح از حضرت موسی ع روایت کرده که رسول
خدا ص فرمود که در روز قیامت جماعتی را حق تعالی امر فرماید که بجهنم برند پس خطاب فرماید بمالک که بگو با آتش که
قدمهای ایشانرا نسوزاند که ایشان بپای خود بمساجد میرفتند و روی ایشانرا نسوزاند که وضو را کامل و تمام بجا می آوردند
و زبان ایشانرا نسوزاند که بسیار قرآن میخواندند و دستهای ایشانرا نسوزاند که بدعا بدرگاه من برمیداشتند
پس خازن جهنم بایشان گوید که ای اشقیا چه کرده اید که با این اعمال مستحق جهنم شده اید و ایشان گویند که ما کارهای
خود را از برای غیر خدا میکردیم درین روز بما گفتند که مزد خود را از کسی بگیرید که کار از برای او کرده اید و بسند معتبر
از حضرت صادق ع روایت کرده اند که لقمان فرزند خود را وصیت کرد که ریا کننده را سه علامت است چون تنها است
در عبادت کاهلی و سستی میکند و در نزد مردم مردانه بعبادت می ایستد و هر کار که میکند توقع دارد که او را بر آن کار
ستایش کنند و علی بن ابراهیم بسند خود روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ع که حضرت رسول ص فرمود که
کسیکه برای ریای مردم نماز گذارد و یا حج کند مشرک است و هر که فرمودهٔ خدا را برای ریای مردم بجای آرد مشرک است
و خدا قبول نمیکند عمل ریا کننده را و کلینی باسناد خود از حضرت صادق ع روایت کرده که هر ریائی شرک است بدرستی
که هر که از برای مردم کار کند مزدش بر مردم است و هر که از برای خدا کار کند مزدش بر خداست و بسند معتبر از آن
حضرت روایت کرده که هر بنده که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست نکند نگذرد روزی چند مگر آنکه خدا
بدی او را ظاهر گرداند و در حدیث دیگر فرموده که هر که اندکی از عمل را برای خدا بکند خدا زیاده از آن بر خلق ظاهر
گرداند و کسیکه بسیاری از عمل را با تعب بدن و بیداری شبها بقصد ریا کند البته عمل او را در نظر آنجماعت که ایشان را
منظور داشته سهل و اندک نماید و آیات و اخبار درین باب بسیار است و علاج ریا باین نحو می شود که اغراض فاسده
و مطالب دنیه که در نفس او مستقر گردیده قلع نماید بتوسل بجناب اقدس تابد و تفکر در فنای این نشأه فانی
و بی اعتباری مال و جاه و اعتبارات آن و در اینکه کسی بدون اعانت الهی قادر بر نفع این کس نیست و تفکر در عظمت

عقوبات

عقوبات و وسعت رحمت و مثوبات الهی تا آنکه آن مطالب عظیمه در نظرش عظیم شود و مطالب سهل بدی و حقارتش
بر آن منکشف گردد و الا با وجود این شهوات در نفس اخلاص میسر نیست چنانچه نقل کرده اند که شخصی در پای درختی
نشسته بود و میخواست مشغول ذکر باشد و با حضور قلب عبادت کند جانوری چند بر درخت جمع شدند و آوازها بلند کردند
از حضور قلب باز ماند برخواست و متوجه دفع ایشان شد و چون مشغول ذکر و طاعت شد باز آن جانوران بر آن درخت
جمع شدند و آوازها بلند کردند باز از حضور قلب ماند و هر چند ایشانرا میراند فایده نمیکرد شخصی رسید و گفت ای برادر
این درخت باعث است و بر پا است از آن جانوران خلاصی ممکن نیست اگر میخواهی خلاص شوی درخت را برکن چون
آن درخت را برکند فارغ شد و هم چنین در دل آدمی تا درخت محبت دنیا و غیر ریشه دارد مرغان خواهشها و
خیالات را دفع نتوان کرد پس اگر خواهی که طاعت و عبادت و بندگی خدای تعالی را با خلاص بجای آوری پس محبت دنیا
و غرض دنیوی را از دل بیرون کن به نیت صادق و دل صاف بی شبهه و حضور قلب و خشوع و خضوع فرمودهٔ خدای تعالی
و رسولش را بجا آر تا رستگار گردی فصل پنجم در بیان انواع عبادات است و بدانکه اغراض صحیحه [illegible] درجه درجهٔ
اوساط ناس است و نهایت مرتبهٔ اخلاص ایشان آن است که عمل خود را از ملاحظهٔ زید و عمرو و تحصیل مال و منصب
مبرا ساخته غرض اخروی منظور ایشان باشد و گاه در مقام خوف اند و خوف عظیم بر ایشان غالب است عبادات را
از ترس جهنم بجا میآورند و گاه رجا بر ایشان غالب است و برای طمع بهشت عبادت میکنند و اگر چه علما را خلاف است
در اینکه آیا عبادت ایشان با این نیت صحیح است یا نه اما حق این است که صحیح است خصوصا وقتیکه منضم باشد با یکی
از این معانی که بعد از این مذکور خواهد شد و بنا بر تحقیقی که گذشت که محض خطور با آن نیت درست نمی شود معلوم است
که تکلیف گذشتن از این مرتبه نسبت بغالب ناس تکلیف ما لا یطاق است اما این عبادات در درجهٔ نقص است
زیرا که این مرد خود را پرستیده فی الحقیقه نه خدا را زیرا که مطلبش دفع ضرر از خود است و جلب نفع بسوی خود
بسیار است که علما را میشنوند که احادیث بسیار وارد شده است که باعث قرب بخدای تعالی می شود یا باعث
خوشنودی خدای عز و جل میگردد مطلقا محرک در نفس ایشان بهم نمیرسد و اگر بشنوند که هر که فلان عمل را بجا
می آورد کاشانه در بهشت عنبر سرشت باو میدهند که چندین هزار لون طعام در او هست یا حوریه با نهایت
جمال باو میدهند با نهایت رغبت بجا میآورد و اگر کسی را حق سبحانه و تعالی از این مرتبه نجات بخشد درجات مختلفه

بالاتر ازین است اول عبادت شاکران است که ملاحظهٔ نعمتهای غیر متناهی الهی باعث عبادت ایشانست چه عقل
حکم میکند که شکر منعم واجب است خصوص صاحبان منعم و جمیع نعمتها باو منتهی میشود و اصل نعمتها که وجود است از اوست
و جمیع اعضا و جوارح و قوی از عطایای اوست و جمیع آسمان و زمین و کواکب و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و ملک و جن
و وحوش و طیور را از برای منفعت بنی آدم خلق کرده و در هر لحظه بر بدن فردی از افراد بشر در حفظ و تربیت
و تغذیه و تنمیه چندین هزار نعمت وارد و بر روح محبان و دوستان در هر آنی صد هزار نوع لطف و رحمت از
افاضات و هدایات و توفیقات میفرماید و در عین کفران و معصیت منع لطف خود نمیفرماید چنانچه در خبر آمده
که خدا با هر یک از بندگان بنوعی لطف میفرماید که گویا بغیر این بنده بندهٔ دیگر ندارد و هزار گونه احتیاج باو دارد
با آنکه خالق جمیع بندگان و بی‌نیاز از عالمیان است و بنده با خداوند بنوعی سلوک مینماید که گویا خدایان دیگر
دارد و با او هیچ احتیاجی ندارد با آنکه خداوندی بجز او ندارد و مالک ضرر و نفع او بغیر او نیست و از حضرت
امیرالمؤمنین ع منقول است که جمعی عبادت الهی کردند برای رغبت در ثواب این عبادت تاجران است و جمعی
عبادت الهی کردند از ترس عذاب این عبادت غلامان است و جمعی عبادت خدا تعالی کردند برای شکر او و این
عبادت آزادان است و بسند معتبر از حضرت امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا منقول است
که اگر خدا مردم را امیدوار نمیکردانید به بهشت عنبر سرشت و دوزخ و عذابهای آن هر آینه بر مردم واجب بود که او را
اطاعت کنند و عصیان او ننمایند برای تفضل و احسانهائی که نسبت بایشان کرده است و برای نعمتهائی که بی
از استحقاق بایشان کرامت فرموده است و تفکر در آلاء و نعمتهای الهی نهایت ندارد کما قال الله تعالی و ان تعدوا
نعمة الله لا تحصوها و این تفکر از اعظم عبادات است و موجب مزید محبت و قرب و داعی و باعث بر فعل عبادات
و صارف از منهیات و محرمات است دویم عبادت جمعی است که باعث ایشان بر آن عبادت تحصیل قرب
حضرت باری جل جلاله و عظم شانه است و مراد از قرب نزدیکی مکانی و زمانی نیست زیرا که خداوند عالمیان
از مکان و زمان منزه است و قرب الهی را معانی بسیار است ببیان دو معنی درین رسالهٔ مختصر اکتفا مینمائیم
یکی قرب بحسب مرتبه و کمال است یعنی که چون حضرت واجب الوجود کامل من جمیع الجهات است و نقص در ذات و
صفات او بهیچ وجه راه ندارد و ممکن تمام نقص و عجز و ناتمامی است ازین جهت نهایت تقابل و تباین در میان

واجب

واجب و ممکن حاصل است و هر چند یک نقص از نقایص خود را ازاله مینماید و از فیاض علی الاطلاق کمالی از کمالات
بر او فیض میکردد او را فی الجمله نزدیکی معنوی بهم میرسد چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق تضاد و تباین
داشته باشند میگویند که از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از ایشان اخلاق دیگری را کسب کند میگویند باو پاره
نزدیک شد اگرچه صفات واجب و ممکن را با یکدیگر ربطی نیست و کمالات ممکن بصد هزار نقص آمیخته است اما
بالتشبیه یکنوع آشنائی و ارتباطی بهم میرسانند که از او بقرب تعبیر میتوان نمود و چون عبادات ظاهره لطیفست
در عبادات باطنه و هر عبادتی صورت تکمیل کمال و خلقی است در نفس پس ممکن است که در عبادت منظور آدمی
تحصیل این امر باشد و درجات و مراتب نامتناهی است و معنی دیگر قرب بحسب تفکر و محبت و مصاحبت معنوی
است چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته این دوست در ذکر محبوب خود باشد
و از خاطر او محو نشود و بزبان نشر کمالات او نماید و باعضا و جوارح مشغول کارهای او باشد بحسب قرب معنوی باو
نزدیکتر است از بیگانه یا دشمنی که در پهلوی او نشسته باشد و ظاهر است که از کثرت عبادت و ذکر این معنی حاصل
آید سیم عبادت جمعی است که باعث ایشان حیای از خداوند عالمیان است و این درجهٔ کسی است که بنور ایمان
دل او منور شده و حسن طاعات و قبح سیئات کماهی بر او ظاهر کردیده و در مقام معرفت بدرجهٔ کمال رسیده
پیوسته در یاد خداوند خود است و همیشه متذکر این معنی است که خداوند عالمیان بر دقایق امور و ضمایر نیات
او مطلع است و عظمت و جلال الهی پیوسته در دل او جلوه کرده است و این معنی باعث اوست بر فعل طاعات
و ترک منهیات چه ظاهر است که اگر کسی ملازمی یا غلامی داشته باشد که از او هیچ باک نداشته باشد و خوف ضرری
و توقع نفعی از او نداشته باشد در حضور او بسیاری از معاصی را شرم میکند که بجا آورد پس چنین کسی که در
مقام مراقبه چنین خداوندی را حاضر داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از او صادر
تواند شد مگر آنکه ازین مرتبه باز ماند و غفلت دیدهٔ بصیرت او را کور کرداند چنانچه منقول است که حضرت
لقمان بفرزند خود فرمود که ای فرزند اگر خواهی معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا در آنجا نباشد و باسناد
معتبره از حضرت رسول خدا ص منقول است که فرمود از خداوند خود حیا بدارید چنانچه حق حیا و شرم است
صحابه گفتند که چه کار کنیم که حیا بعمل آمده باشد فرمود که اگر خواهید که چنین باشید باید که همیشه اجل در برابر

ستمها باشد سر را و آنچه در سر است از چشم و گوش و زبان و غیر آنها از معصیت الٰهی باز دارید و شکم را از حرام نگاه
دارید و فرج را از محرمات باز دارید و منع نمائید و یاد کنید قبر را و پوسیده شدن و خاک شدن در قبر را
و کسیکه آخرت خواهد باید که زینت زندگانی دنیا را ترک نماید و عبارت این حدیث ابی ذر برای معنی بسیار
منطبق است هر چند بر معانی دیگر نیز منطبق میشود   چهارم عبادت جمعی است که لذت عبادت را یافته اند و کمال
بندگی را فهمیده اند و عقل ایشان مصفی شده و نفس ایشان نور یافته با عقل موافق گردیده و شهوات نفسانی
منکسر و شکسته گشته هیچ لذتی را بر طاعت و فرمان برداری ترجیح نمیدهند و هیچ المی نزد ایشان بدتر از ارتکاب
معصیت نیست زیرا که قباحت گناه را چنانچه باید دانسته اند در اصل عبادت میدانند و جهنم خود را از معصیت
هر عبادتی لذتی میبرند که فوق لذات عالمیان است و در هر قطره از قطرات دیده بهره میبرند از یک قطره لذت
خوف مییابند و از یک قطره لذت شوق دیگر لذت رجا و امید با شیها چنانچه بسند صحیح از حضرت امام العارفین
جعفر بن محمد الصادق ع مرویست که حضرت رسالت پناه ص فرمود که بهترین مردمان کسی است که عاشق عبادت باشد
و دست در گردن آن در آورده باشد و محبت آنرا در بر گرفته باشد و محبت بندگی در دل او جا کرده باشد و بجمیع بدن
و اعضا و جوارح مباشر آن شده باشد و بسبب عبادت خود را از جمیع کارهای دنیا فارغ ساخته باشد و بسبب آن
پروا نداشته باشد که روزگار با او بآسانی یا بدشواری گذرد و صاحب این مرتبه را از لذات جسمانی چندان لذتی
نباشد بلکه در بهشت نیز عمده لذتها از عبادت و قرب باشد چنانچه از حضرت صادق ع منقول است که
خداوند عالم میفرماید که ای بندگان بسیار تصدیق کننده که تصدیق پیغمبران من چنانچه باید کرده اید و فرمان
مرا قبول نموده اید تنعم نمائید و لذتها ببرید از عبادت من در دنیا بدرستیکه بعبادت تنعم خواهید کرد در آخرت
ای عزیز چنانچه در بدن آدمی حواس جسمانیه هست که بآن تمیز در میان محسوسات مینماید و در روح آدمی نیز مثل آن
هست که بآن تمیز میان حقایق و معانی میکند و چنانچه حواس جسمانی بآفتها از کار خود باز میماند حواس روحانی
را نیز آفتها میباشد مثل آنکه ذائقه صحیح نیک و بد مطعومات را میشناسد و چون بیمار شد و مزاج او از اعتدال
منحرف شد شیرین در ذائقه او تلخ مینماید و بر ذائقه او اعتماد نمیماند هم چنین روح و عقل آدمی بسبب شهوات
جسمانی آفت یافته در ذائقه او اعمال نیکو و اخلاق پسندیده لذیذ و خوش آینده است و اطوار قبیحه و اعمال

نیکو

شنیعه از زهر در کام او ناگوارتر است و چنانچه دیده سر تا صحیح است بر او اعتماد میباشد و چون خلل بر آن پرده انداخت
نیک و بد را نمیشناسد هم چنین دیده جان تا بنور ایمان روشن است حق را چنانچه باید می بیند و باطل را می شناسد
و چون خلل معاصی و بدیها نور آن را مستور گردانید بد را نیک می بیند و نیک را بد میداند و نیک و بد را بشهوات
نفس میشناسد لهذا از طاعت گریزان است و معصیت را خواهان و هم چنین نظیر هر حاسه از حواس در روح آدمی
است و صحت و بیماری میدارد   پنجم عبادت محبان است که بسبب کثرت عبادت و بندگی که بدرجه محبت
که اعلای درجات کمال است رسیده اند بلکه محبوب معشوق حقیقی گردیده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی در صفت حضرت
امیر المؤمنین ع و اولاد اطهار او میفرماید که یحبهم و یحبونه یعنی خدا ایشان را دوست میدارد و ایشان خدا را دوست
میدارند و هرگاه محبت کسی در دل قرار گرفت و کار فرمای بدن او شد دیگر باعث اعمال او بغیر محبت چیزی نیست
و بغیر رضای محبوب چیزی نمیخواهد و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب نباشد آنرا جهنم خود میداند و اگر در جهنم باشد
و رضای دوست باشد آتش را گل و ریحان میداند چنانچه حضرت خلیل الرحمن در مقام خلت و محبت آتش نمرود
چون با رضای دوست بود در نظر او از گل و لاله خوشنماتر بود و باین سبب خدا آتش را از برای او باغ و بستان
کرد و اگر ریحان نمیشد هم در نظر او از شقایق و ارغوان بهتر مینمود نمی بینی که جاهل در عشق مجازی بمرتبه میرسد
که اگر عبادت میکند معشوق را میخواهد و اگر معصیت میکند برای معشوق میکند و در خدمت معشوق هرگز بخاطر
او نمیرسد که از او نفعی بمن خواهد رسید یا زری بمن خواهد بخشید و اگر ببازار میرود برای او میرود که شاید او را
ببیند و اگر بباغ میرود بیاد او میرود و محرک او در جمیع کارها همان محبت فاسد است هم چنین محبت محبوب
حقیقی بر کسی که غالب شد جمیع کارهای او منوط بهمان محبت است و بهشت و دوزخ در آن مقام منظور
نیست بلکه بهشت را برای آن میخواهد که دوست آن را میخواهد و جهنم را برای آن دشمن دارد که دوست آنرا از او
نمیخواهد چنانچه امام المتقین امیر المؤمنین ع در دعای کمیل میفرماید که الهی اگر مرا بجهنم در آوری و از دوستان
خود جدا گردانی اگر بر عذاب صبر کنم چگونه بر فراق تو صبر کنم نمایم و اگر بر گرمی آتش شکیبائی نمایم چگونه تاب
آرم جدائی از کرامتها و لطفهای تو را و کسی که درین مرتبه از محبت باشد نزد یک گناه نمیگردد که پسندیده
محبوبش نیست و طاعت را بجان برای محبوب میکند و مزد منظورش نیست و محبت خواب و غفلت را ابراد

حرام کرده چنانچه محبوب العالمین جعفر بن محمد الصادق ع میفرماید که دوست خدا نیست آنکه معصیت خدا میکند و بعد
ازان شعری فرمودند که مضمونش اینست که تو معصیت الهی میکنی و محبت او را اظهار مینمائی بسیار دور است کار
تو اگر در محبت او راستگو بودی فرمان او را ترک نمیکردی بدرستیکه دوست مطیع دوست خود میباشد و ایضا بسند
معتبر از آن حضرت ع منقول است که فرمود که مردم عبادت الهی را بر سه وجه میکنند جمعی عبادت او را از برای طمع
ثواب میکنند و این عبادت حریصان است که حرص و خواهش لذات موجب بندگی ایشان شده است و طایفه دیگر
عبادت را از ترس آتش دوزخ میکنند این عبادت غلامان است که از ترس سیاست آقا کار میکنند و لیکن
من عبادت خدا را برای محبت او میکنم و این عبادت کرام و بزرگواران است و این مرتبه ایمنی است چنانچه
حق تعالی فرموده و هم من فزع یومئذ آمنون ایشان از ترس روز قیامت ایمن اند و فرموده که بگو محمد
که اگر خدا را دوست میدارید پیروی من کنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد پس فرمود
که کسیکه خدا را دوست میدارد خدا او را دوست میدارد و هر که خدا او را دوست داشت از ایمنان است
یعنی در دنیا از شر شیاطین و هواهای نفسانی ایمن است و در قیامت از خوف و بیم عذاب الهی نجات دارد
و ایضا از آن حضرت مرویست که خداوند عالمیان بحضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام وحی نمود
که ای پسر عمران دروغ میگوید کسیکه گمان میبرد که مرا دوست میدارد و چون شب شد بخواب میرود و از من
غافل آیا نه هر دوستی میخواهد که با محبوب خود خلوت کند اینک منم ای پسر عمران مطلع بر احوال دوستان خود
و نظر لطف بسوی ایشان دارم و چون پرده شب ایشان را فرو گرفت دیده دلهای ایشان را میگشایم
و عقوبتهای خود را در برابر دیدهای ایشان میدارم با من بنجوی مخاطبه مینمایند که گویا رو برو با من سخن
میگویند و گویا مرا میبینند و حاضرانه با من سخن میگویند ای پسر عمران از دل خود خشوع و رقت برای
من بیاور و بدن خود را از برای من شکسته و خاضع گردان و از دیدهای خود در تاریکی شب آب بریز و مرا بخوان
که من بتو بسیار نزدیکم و مرتبه محبت که اشرف سعادات است مراتب مختلف دارد و باین درجه علیه فایز
نمیتوان شد مگر بعبادت و بندگی و متابعت شریعت مقدس نبوی ص و از جمله بواعث محبت تفکر در نعمتهای
منعم حقیقی است و چنانچه محبتهای بشری به بسیاری الطاف و مهربانی محبوب در تزاید میباشد همچنین عشق
حقیقی

حقیقی متفکر در نعمتها و لطفهای معشوق حقیقی که در هر لحظه صد هزار نوع از آن بر هر فردی از افراد مخلوقات
دارد زیاده میگردد چنانچه منقول است از امام محمد باقر ع که حضرت رسول ص فرمود باصحاب خود که خدا را
دوست دارید برای نعمتهائی که روزی شما گردانیده و مرا دوست دارید از برای خدا و اهل بیت مرا دوست
دارید برای من و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع مرویست که حضرت رسول ص فرمود که خداوند عالمیان بعد از
خود موسی بن عمران وحی فرمود که ای موسی مرا دوست دار و مردم را دوست من گردان موسی گفت خداوندا
من تو را محبتم و بدوستی تو فایز گردیده ام مردم را چگونه دوست تو گردانم فرمود که نعمتهای مرا برایشان
عرض کن و احسانهای نامتناهی مرا بر ایشان یاد آور چون بدانند که جمیع نعمتها و کمالات و مرغوبات از من
است و از جانب من بایشان رسیده غیر مرا یاد نکنند و پیوسته در یاد من باشند و شیخ طوسی علیه الرحمه
در کتاب امالی از حضرت موسی بن جعفر از آبای کرام او صلوات الله علیهم روایت نموده که روزی رسول خدا ص
در مسجد نشسته بودند با جمعی از صحابه که در میان ایشان بودند ابوبکر و ابوعبیده و عمر و عثمان و عبدالرحمن
و دو کس از قراء صحابه عبدالله بن ام عبد و ابی بن کعب پس عبدالله سوره لقمان را خواند تا باین آیه رسید
وَاَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً و ابی سوره ابراهیم را خواند و باین آیه رسید که وَذَکِّرْهُمْ
بِاَیَّامِ اللّٰهِ اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ حضرت فرمود که مراد از ایام الهی که مرا امر
فرموده است که بیاد مردم بیاورم نعمتها و احسانها و امثال حکمتها و بلاهای او است پس متوجه صحابه شد و فرمود
که بگوئید که کدام است اول نعمتی از این نعمتها که خداوند عالمیان شما را ابتدا کرده آنها امر فرموده هر یک از ایشان
نعمتی از نعمتها ذکر کردند از انواع خورشها و پوششها و فرزندان و غیر آنها چون ایشان ساکت شدند
بجانب حضرت امیرالمؤمنین ع التفات نمود و فرمود که ای ابوالحسن تو نیز بگو حضرت فرمود که پدر و مادرم
فدای تو باد من چگونه بیان کنم در حضور تو امر را و حال آنکه خدای تعالی ما را بتو هدایت فرموده و جمیع علوم
و کمالات را بوسیله تو بما فرستاده حضرت رسول ص فرمود که باید گفت که کدام نعمت اول نعمتهائی است که
خدا بتو کرامت فرموده حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که اول نعمتها نعمت ایجاد است که من هیچ نبودم و مرا
از کتم عدم بوجود آورد فرمود که راست گفتی دویم کدام است فرمود که دویم آنست که احسان فرمود مرا از

از جمله صاحبان حیوة و زندگانی مقرر فرموده و مانند جمادات و نباتات نگردانید فرمود که راست گفتی سیم را بگو فرمود
سیم آنکه مرا به بهترین صورتها که صورت انسانست خلق فرموده و بصورت حیوانات خلق ننموده
فرمود راست گفتی چهارم را بگو گفت چهارم آنکه برای من حواس ظاهره و باطنه مقرر ساخته فرمود که راست
گفتی پنجم را بگو فرمود پنجم آنکه قوای عقلانی و مشاعر روحانی بمن داده و بر سایر حیوانات مرا بآن زیادتی بخشید
فرمود که راست گفتی ششم را بگو گفت ششم آنکه مرا بدین حق هدایت نموده از گمراهان نگردانید فرمود که
راست گفتی هفتم را بگو فرمود که هفتم آنکه در آخرت برای من زندگانی مقرر فرمود که نهایت ندارد فرمود که
راست گفتی هشتم را بگو فرمود که هشتم آنکه مرا مالک گردانید و بندهٔ کسی دیگر نگردانید فرمود که راست گفتی نهم را بگو
فرمود که نهم آنکه آسمان و زمین و آنچه در میان زمین و آسمانست از خلایق برای من خلق کرده و مسخر من گردانید
که برای من در کارند فرمود که راست گفتی دهم را بگو فرمود که دهم آنکه مارا مرد خلق کرده و بر زنان استیلا
زیادتی فرموده فرمود که راست گفتی بعد ازین دیگر چه نعمت است فرمود که یا نبی الله نعمت الهی بسیار است و همه
نیکو و طیب و شمردن احصاء آنها نمیتوان نمود و حضرت رسول صلعم تبسم نمود و فرمود که گوارا باد ترا حکمتهای
الهی و گوارا باد ترا علوم نامتناهی ای ابوالحسن توئی وارث علم من و تو بیان خواهی کرد از برای امت آنچه
در آن اختلاف نمایند کسیکه ترا برای دین تو دوست دارد و پیروی راه تو بکند او هدایت یافته است براه
راست و کسیکه از هدایت تو بجانب دیگر میل کند و ترا دشمن دارد و تنها بگذارد در قیامت هیچ بهره از رحمت
الهی نداشته باشد و از جملهٔ دواعی محبت بسیاری عبادت ذکر است و پیوسته صفات کمالیهٔ الهی را منظور
نظر داشتن و این معنی ظاهر است که هرچند یاد میکنی بیشتر میکشد محبت او بیشتر در خاطرش مستقر میشود
خصوصاً در مقامیکه با تفکر در صفات کمالیهٔ الهی منضم باشد ششم عبادت عارفان است که باعث
ایشان بر عبادت کمال معبود است و آنکه او سزاوار عبادت است چنانکه حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که
ما عبدتک خوفاً من نارک ولا طمعاً فی جنتک بل وجدتک اهلاً للعبادة فعبدتک یعنی پرستیدم ترا نه از
ترس آتش تو و نه از برای طمع در بهشت تو ولیکن ترا سزاوار پرستیدن یافتم پس عبادت کردم و این درجه
اعلای درجات مقربان است و کسی دعوی میتواند نمود که فریب از نفس خود نخورده باشد و یقین داند که

اگر نام

اگر نام بهشت و دوزخ نشنیده بودم عبادت را چنین که الحال میکنم میکردم بلکه اگر العیاذ بالله عبادت کننده را
بجهنم میکردند چون معبود را سزاوار عبادت میدانند ترک نمیکردند پس مؤمن و متقی چنین کسی است که عبادت را
نه از خوف جهنم و نه از برای طمع بهشت بگذارد و چون خداوند عالمیان سزاوار پرستش است عبادت کند
فصل ششم در صفات مؤمن بر سبیل اجمال که مؤمن را چگونه صفت باید باشد مروی است از اهل بیت طاهرین ع
که مؤمن کسی است که در دین خدا بینا و بمراسم آن دانا باشد و در دین قایم تر از کوه گران و در طاعت خدا
سخت تر از سنگ و سندان باشد کوه را با تیشه توان شکافت و دستی بر دین مؤمن نتوان یافت و رویش
همیشه شگفته و خندان و دلش همیشه محزون و گریان رغبت مجالس از قبایح گریزان خاطرش منزه از
حسد و کینه صاف دل همچو آئینه نه عیب جوئی عیب جمالش و نه غیبت گوئی عار کمالش نه طالب شهرت و نام
و نه خواهان صیت و نشان زبان از فضول بسته و در غم خویش نشسته در نعمت شکور و در مصیبت صبور نه
نعمت او را مورث فرح و غفلت و نه مصیبت او را باعث جزع و وحشت در فکر خود مغموم و بفقر خود مسرور
خلقش موافق و طبعش ملایم و وفایش ثابت و حیاءش زایل نه در کلامش کذب راه گذری و نه از هتک
عرض در او اثری اگر بخندد غافل نشود و اگر برنجد طیش نکند ضحکش بنحو تبسم و سؤالش برای تعلم
کثیر العلم عظیم الحلم نه در کارها شتاب و استعجال و نه در مقام حق دلگیری و ملال حکمش از حیف و میل مبرا
و علمش از جهل و جور معرا نفسش در دین سخت تر از سنگ و معامله اش شیرین تر نه در نعمت حریص و نه در فقر از شکر
جزوع نه مدعی لاف و نه دعوی گزاف نه عهدش را شکست و قصور و نه شرطش را گذر و فتور با مردم وصول و مهربان
و متحمل مکاره از ایشان رحمتش کثیر و فضولش قلیل راضی بقضای خدا مخالف نفس و هوا از غلظت و درشتی
منزه و از خوض در ما لا یعنی مقدس ناصر دین و حامی مؤمنین و پناه مسلمین نه مدح و ثنا را در نظرش عیاری
و نه از طمع دنیا دلش را فکاری و نه لهو را در حکمش اثری و نه جاهل را از علمش خبری قولش دلیل فعل و فعلش
مصداق قول علمش وافر و دلش آگاه و بینا با مؤمنان وصول و با فقرا بذول نه وصلش عنف و خلاف
و نه بذلش بخل و اسراف نه معامله اش را عیب خدعه و غدر و نه مخالطه اش را امکن حیله و مکر نه پرده عیوب
مؤمنان و نه راضی بحضرت ایشان معین ضعفا و دستگیر درماندگان شیوه اش وسعت خلق و پیشه اش

سعی در حوایج خلق نه هتک ستر عیب غافلش و نه کشف سر قصور کاهلش با انواع بلا مبتلا و زبان از شکایت خالی
حفظ غیب پیشه اش و ستر عیب اندیشه اش عذر خواهان را عذر پذیر و از عفو و بخشش ناگزیر خواهی مؤمنان
خیر
کارش و بر اصلاح میان ایشان مدارش با مردم خوش کلام و نیکوکردار ذکر ایشان امین قوم و قبیله و آراسته
باخلاق حمیده و منزه از صفات رذیله دوستیش برای خدا از روی دانش و دشمنیش برای او از راه بینش نه کر
عالم و معلم جاهل نه کسی را از او بیم آزار و شدت و نه اندیشه تعب و محنت همه کس در نظرش از او بهتر و او در
پیش خود از همه بدتر همنشین فقرا و مصادق اهل صدق و صفا معین غربا و مددکار اهل حق یتیمان را پدر
و بیوه کان را شوهر مهربان با مسکین و غمخوار مؤمنین در هر بلیه امیدبار و در هر حادثه توقع از او یاری مردمان خندان
و شکفته و غم و اندوه در دلش نهفته فارغ از جستجوی عیب کسی و مشغول در عیب خود هر نفسی با مردم با کره
احتیاط در کارها بجزم و احتیاط قناعت خود فارغ دار از خلق مستغنی حیایش غالب بر شهوت و مودتش
زاید بر حسد و عفوش بیشتر از جفا سخن نگوید مگر بخیر و چشم بپوشد از معایب غیر رفتارش متواضع و در طاعت
حق خاشع و خاضع از خدای راضی در همه حال و بر رضای خدا در همه افعال نظرش عبرت و سکوتش فکرت و
کلامش حکمت در سر و علانیه خیرخواه و از غش و خدعه در پناه نه از مؤمنان هجرت کند و نه ایشان را غیبت کند
نه او را از نعمت دنیا فرح و سرور و نه از فقدان آن تاسف و فتور محزون از شدائد ایام و نه او را غمی بجرام
علمش ممزوج بحلم و عقلش مقرون بصبر بعید الکسل قریب الامل دایم النشاط قلیل الزلل همیشه منتظر اجل
دلش دایم در ذکر خدا خاشع نفسش بقلیلی قانع کار دنیایش سهل و خفیف و از بیم گناهان محزون و نحیف
لذت و شهوتش مرده دلش بطاعت خدا زنده مردم از او در امان و او در تعب از ایشان نه در دلش
شائبه کبر و نه بمجالس خود عجب و فخر کارهایش محکم و متین نه مانع و را از معالم دین کلامش نه از روی
تجبر و سکوتش نه برای تکبر دوریش از مردم برای نزاهت و نزدیکیش از روی رحمت نه دوریش جبروت
و کبر و نه در نزدیکیش حیله و مکر پیرو نیکان گذشته و مقتدای خوبان آینده و نفسش از او در تعب و مردم از
او در راحت علم خلیلش و حلم وزیرش و صبر امیر عسکرش و لین و رفق پدر و برادرش نه داعیش بر فعل
سمعه و ریا و نه مانعش از خیر شرم و حیا اگر بخیر مذکور شود بذکر ایشان مغرور نشود اگر خیانت که ایشان

گوید

در غسل جنب و وضو و غسل

گوید خدا را بر آن شکر گذارد و اگر نه خیانت استغفار کند و از خجلت آن سر بر نیارد و اگر شر مذکور گردد از
گفته ایشان آشفته نگردد و اگر خیانت استغفار کند و اگر نه خیانت شاکر باشد و هر که را این خصلات
بردی باشد مؤمن است — از اهل بیت طاهرین علیهم السلام مرویست که چون کسی غسل جنابت از حلال خود کند
بعد هر قطره از آن آب خانه در بهشت برای او بنا کنند و در وقت غسل جنابت بگوید اللهم طهر قلبی
و زک عملی و تقبل سعیی و اجعل ما عندک خیرا لی و هر کس بعد از هر وضو و هر غسل جنابت بگوید
سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک
و رسولک و اشهد ان علیا ولیک و خلیفتک بعد نبیک علی خلیقتک و ان اولاده خلفاؤک
و اوصیاؤه گناهانش همه فرو ریزد مانند برگ از درخت و بعد هر قطره از آب وضو و غسل ملکی خلق شود که
خدایتعالی را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر گوید و صلوات بر محمد و آل طیبینش فرستد و ثواب آن همه از او باشد
بعد از آن خدایتعالی امر فرماید که آن وضو و غسل را بخاتم رب العزة مختوم گردانند و بعد از آن ببرند بزیر عرش
بجائی که دست دزدان و دشمنان و شیطان باو نرسد تا آنکه روز قیامت باو تسلیم کنند و در بهشت آنقدر
ثواب بدهند که حساب آن را بغیر خدا کسی نداند و گناهانش آمرزیده شود تا آنکه نمازش [illegible]
در غسل جمعه تاکید بسیار وارد شده برای همه کس از مرد و زن و آزاد و بنده در حضر و سفر مگر آنکه ضرورتی یا مانع
باشد و در سفر زنان را رخصت ترک داده اند و غسل جمعه کفاره گناهانیست که از جمعه پیشین تا این جمعه کرده باشد
و سهو و نسیان و نقصانی که در وضوی فریضه شده باشد خدایتعالی آن را بغسل جمعه تمام نماید و اگر بعد از غسل
بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل
علی محمد و آل محمد و اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین طهارت آن غسل تا جمعه دیگر باشد

مناجات پیغمبر

در بیان مناجات پیغمبر صلعم و عطا نمودن خدایتعالی بمناجات آن سرور صلعم — روی عن النبی صلعم انه قال فی مناجاته
الهی اصطفیت آدم و کرمته و اتخذت ابراهیم خلیلا و کلمت موسی تکلیما و جعلت
عیسی روحا ما اعطیتنی قال الله تعالی یا محمد اصطفیت آدم لانک کنت من صلبه
و اتخذت ابراهیم خلیلا لانک کنت من نسله و کلمت موسی تکلیما انا و هو یذکر

نعوتك وصفاتك وجعلت عيسى روحاً التبشير الخلق ببشر عن ظهور دولتك نیز از حضرت رسول صلعم روایت است
که در مناجات با حضرت قاضی الحاجات گفت خداوندا آدم را برگزیدی و بخلعت خلافتش مکرم گردانیدی
و تاج اصطفا بر سرش نهادی و حضرت ابراهیم را حلهٔ خلت پوشانیدی و ردای شرف بر کتفش افکندی و آوازهٔ
دوستی او باقطار عالم رسانیدی و حضرت موسی را از میان اهل طغیان و عصیان بیرون آوردی و صاحب اسرار
مجلس طور و محرم راز بساط نورش گردانیدی و مقام عیسی مریم در طارم چهارم ساختی و در آنجا لقب روحی در ریاض
عظمت او شکافانیدی چون من با حضرت بی نیاز تو راز گفتم درجه و منزلت ایشان با من شرح دادی نصیب من
چه فرمائی خطاب از حضرت عزت در رسید که یا محمد دل خوش دار که ما ایشانرا از برای تو آفریدیم و ترا از برای
خود مقصود همه کاینات سرور جملهٔ موجودات تویی اگر آدم تشریف یافت از آن بود که صدف در عظمت
تو بود لانک کنت من صلبه و اگر ابراهیم را حلهٔ خلت پوشانیدم و آوازهٔ او باقطار عالم رسانیدم از آن بود
که صلب او سراپردهٔ نور نبوت و گوهر حکمت تو بود و اهل بیت تو لانک کنت من نسله و اگر موسی عمران در
دامن تتق نور بر اوج غرفهٔ طور کلمه شنید رفت من و موسی با هم دفتر مناقب و شاهنامهٔ مدح تو میخواندیم و اگر
عیسی را که توال قلعهٔ اعظم کردم و خیمه و خرگاهش بر طارم چهارم زدم از آن بود که مبشر قدوم تو بود حضرت
عزت حضرت محمد را از آدم و آدمیان منقطع میگرداند که ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله
وخاتم النبیین همه عالم را از نور او روشنائی است و او راست وکل صاحب است آدم علیه السلام طفیل محمد بود تو
مپندار که محمد طفیل آدم بود که لولاک لما خلقت الافلاک دیگر از حضرت رسول صلعم مرویست که فرمود اول
ما خلق الله نوری و دیگر فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء والطین یعنی من پیغمبر بودم و آدم هنوز میان آب
و گل بود و دیگر آنکه اول چیزی که حق سبحانه و تعالی بیافرید نور من بود و دیگر فرمود انا و علی من نور واحد
وخلقنی الله وعلیا من [illegible] واحد یعنی من و علی از یک نوریم و خدای عز و جل مرا و علی را از یک نور آفرید
پانصد هزار سال پیش از آفرینش و ما به تسبیح و تقدیس مشغول بودیم در وقتی که هیچ آفریده و مسبحی و مقدسی
نبود و چون حق تعالی آدم را بیافرید نور ما را در صلب وی نهاد آدم در بهشت بود و ما در صلب وی بودیم
هم چنین نوح در کشتی بود و ما در صلب وی بودیم و حضرت ابراهیم را در آتش انداختند ما در صلب وی بودیم

و هم چنین

و هم چنین حق تعالی ما را از صلبهای پاک برحمهای پاک نقل میکرد تا بصلب عبد مناف و از صلب او بصلب هاشم
و از صلب هاشم بصلب عبد المطلب رسیدیم پس آن نور را بدو نیمه کرد نور مرا در صلب عبد الله نهاد و نور علی را
در صلب ابیطالب نهاد مرا نبوت داد و علی را ولایت و نامی از نامهای خود برای ما اشتقاق کرد و خداوند
عرش محمود است و من محمدم و آن علی اعلاست و این علی است و مثل علی بن ابیطالب کمثل الروح فی الجسد
و مانندهٔ این آفرینش همچنان است که روح در جسد یعنی نور روح جملهٔ آفرینش از او است و او است بحقیقت زهی
بزرگواری حضرت رسول صلعم که چون بدعوی نبوت برخواست جهانیان از معجز عاجز گردانید گاه سوسمار را بکلید معجز قفل
نطق میگشود تا برسالت او اقرار میدادند گاه چشمه سلسبیل از میان انگشتان خود روان میکرد و هر معجزهٔ که
انبیا را بود محمد صلعم را بود موسی عصا بر سنگ زده دوازده چشمه ازوی روان شد قوله تعالی فانفجرت منه
اثنتا عشرة عینا حضرت محمد صلعم از سر ده انگشت چشمه روان کرد روایت است از جابر انصاری که گفت با حضرت
رسول صلعم در سفری بودم حضرت رسول آب خواست گفتند یا رسول الله با ما آب نیست و نمانده است دو قطرهٔ آب است
که گنجایش باشد حضرت فرمود که بیارید آن را آوردند و کاسهٔ بزرگی طلبید حاضر کردند حضرت رسول صلعم دست مبارک
خود در کاسه نهاد و انگشتان از هم بگشاد و گفت یا جابر بسم الله بگو و آن قطرهٔ آب در کاسه ریز جابر گفت
بسم الله گفتم و آب در کاسه ریختم دیدم آب از میان انگشتان حضرت رسول صلعم بر میجوشید تا کاسه پر شد فرمود
که آب بپاشید و بردارید آنچه میخواهید مردمان می آمدند و آنچه میخواستند بر میداشتند تا همه سیراب شدند حضرت
رسول صلعم دست از کاسه بر آورد و همچنان پر از آب بود حضرت موسی عصا بر دریا زد دریا شکافت حضرت مصطفی صلعم
بانگشت مبارک اشاره بر آسمان کرد ماه بشکافت و آن چنان بود که جماعتی از مشرکان بخدمت حضرت
رسول صلعم آمدند که یا محمد بر صدق قول خود معجزهٔ بنمای و این معجزه که در زمین مینمائی ما را گمان چنان است که
تو این کار را بتلبیس میپوشانی دیگر این را با آسمان فلک و این [illegible] ماه را در هم شکن حضرت محمد صلعم چون
این سخن شنید گفت خداوندا بر همه چیز عالمی که این گمراهان بر چه کارند اگر مصلحت است مرا قوت ده تا بمقراض
انگشت قراضه از قرص ماه بردارم تا باشد که این معجزه تو پیدا شود که این کوردلان بدان بینا شوند خطاب
عزت در رسید که یا محمد که را با تو مضایقت است تو اشارتی کن که ما ماه را مطیع فرمان تو کردیم حضرت محمد صلعم

نگاه کرد ماه را دید که از زیر دامن شفق سر بگریبان افق در آورده بود و بنور حق خود را و عالم را منور کرده [illegible]
انوار او بر آفتاب و ماه غالب بود ذره از شعاع انگشت خود در میان ماه زد ماه را بدو نیمه کرد چنانکه یک نیمه از آن کوه
در جانب حرا بود و یک نیمه ازین جانب تبارک الله احسن الخالقین دیگر آن جماعت مشرک ایمان بیاوردند که این سحر است
و در حدیث آمده است که فردا در قیامت منادی از حضرت عزت ندا کند که هر که را نام محمد است از گور برخیزد و بجناب بهشت
رود از برای کرامت محمد و دیگر وارد است که بنده را بیاورند بقیامت نام وی محمد که گناهان بسیار کرده باشد خطاب
از حضرت رب العزة در رسد که ای بندهٔ من شرم نداشتی که همنام دوست و حبیب من بودی و چندین گناه کردی
اگر ترا شرم نبود من باری شرم دارم از کرم خود که همنام حبیب خود را عذاب کنم برو که بر تو رحمت کردم و پیغمبر
رهبر چنین باید که با این همه بزرگی و جلالت خاک تواضع و تذلل بر هامهٔ کبر و فخر ریخت تا لاجرم برتبهٔ قاب قوسین
او ادنی پیش رسانیدند و صد هزار در الطاف بر فرق همت او فشاندند و جمله موجودات امر نمودند تا سر بر خط
فرمان او نهادند جابر گفت با رسول الله صلعم در سفری بودیم حضرت رسول خواست که بتقاضای حاجتی رود بر کنار وادی دو دار
بود که از یکدیگر دور بودند حضرت رسول صلعم اشاره کرد درختان را که بیکدیگر نزدیک شوید درختان هر دو روی بیکدیگر
آوردند و زمین میبریدند و میرفتند تا بیکدیگر رسیدند و بایستادند حضرت رسول صلعم در پیش درخت رفت و طهارت
کرد چون بیرون آمد اشاره کرد که هر یکی بجای خود رفتند و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیر ع
بصفین میرفت در صحرائی فرود آمد خواست که بطهارت رود جماعتی از منافقان با یکدیگر می گفتند برویم و بر عورت وی
بنگریم و آنچه از وی جدا میشود بنگریم که او با رسول مانند هست یا نه و بر حضرت امیر ع معلوم شد دو درخت بود از
یکدیگر دور بمقدار یک فرسنگ بقنبر فرمود که آن دو درخت را آواز ده که وصی محمد صلعم میفرماید که بیکدیگر نزدیک شوید
قنبر گفت یا حضرت آواز من چگونه رسد حضرت امیر ع گفت خداوند برساند آواز قنبر را بان درخت بحرمت محمد
و آل محمد قنبر آواز داد آن درختان بیکدیگر نزدیک شدند و روی بیکدیگر آوردند چون دو دوست که مدتی یکدیگر را
ندیده باشند باهم ملاقات کردند حضرت امیر در پیش آن درختان رفت و آن منافقان با یکدیگر گفتند که ما
در میان درختان رویم و [illegible] ببینیم و آن حضرت بدانست قنبر را گفت که مرا بپوشش درختان احتیاج نیست
بگو تا درختان بجای خود روند قنبر گفت بدرختان سخن حضرت را گفتم بجای خود رفتند حضرت امیر در صحرا
بنشست بطهارت هر گاه که منافقان بدان جانب منگریستند چشمهای ایشان کور می شد و چون روی از

آنجا

آنجا میگردانیدند نور روشن می شد تا آن حضرت فارغ شد و این معجزات از آن حضرت غریب و عجیب است و آن حضرت را
معجزات بودی چنانکه حضرت رسول الله را بود زیرا که نفس علی نفس حضرت رسول الله است قال النبی صلعم یا علی نفسک
نفسی و لحمک لحمی و دمک دمی و جسمک جسمی و حربک حربی و صلحک صلحی و سلمک سلمی و قال ایضاً فی حجة الوداع ایها
الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا محمد بن عبد الله خیر البشر و علی خیر من بعدی فمن احب ان
یتمسک بالعروة الوثقی فلیتمسک بحب علی الا ان علیاً بیت الله الحرام و رکنه و مقامه الذی یحج الیه
الابیض و الاسود السعید من اعتصم به و الشقی من تخلف عنه و قال ایضاً ان مثلی و مثل علی بن
ابی طالب کمثل شجرة فی الفردوس انا اصلها و علی وسطها و الفاطمة اغصانها و الحسن و الحسین
اثمارها و الشیعة اوراقها حق تعالی محمد و علی را از یک نور آفرید و جمله نورها از ایشان است و نور ایشان از
نور حق است قوله تعالی الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح عن الامام محمد الباقر
انه قال الله تعالی کمشکوة فیها مصباح هو نور العلم فی صدر النبی صلعم فصاره الی صدره یکاد العالم من
آل محمد یتکلم بالعلم قبل ان یسئل نور علی نور ای امام مؤید بنور العلم و الحکمة فی اثر امام من آل محمد الی وقت
قیام الساعة امام محمد باقر ع فرمود که مصباح نور علم است در سینهٔ رسول و زجاجه سینهٔ علی ابن ابی طالب است که
رسول علم خود را بودیعت در سینهٔ وی نهاد نور علی نور [illegible] که عالمی از آل محمد سخن گوید با آن علم پیش از آنکه
از وی پرسند نور علی نور یعنی امامی است مؤید بنور حکمت بر اثر امامی از آل محمد تا قیامت حق تعالی از نور خود هدایت
کند و راه نماید آن را که خواهد یعنی لطف کند چون داند که صلاحیت آن دارد و او بهمه چیزها عالم است پادشاه
عالم جل جلاله این نوری که در سر دوستان تعبیه کرده است نوریست که کشفان را کسوف و اشراق از امحاق
نیست طلوع او را غروب نیست از کدام شمع افروخته اند از شمع آسمان و زمین الله نور السموات و الارض
اگر خواهی که بدین نور منور گردی و فردای قیامت در پیش تو و بر راست و چپ تو نور بود قوله تعالی یسعی نورهم
بین ایدیهم و بایمانهم بدین اقتدا کن و امتثال اوامر حق کن و اجتناب از نواهی او کن زبان را نگهدار
که از فحش و غیبت گنگ شود گوش را نگهدار تا از سماع لغو و لهو کر باشد سیئات را بگو تا از کینهٔ برادر
مؤمن بر حذر باشد نفس را بگو تا هدف تیر بلا گردد دل را بگو تا یگانهٔ درگاه اله باشد اگر تیر بلا آید هدف شود

در فضیلت صلوات

واگر گوهر وفا آید صدف گردد و اگر مصباح نور آید مشکوة باشد که تا نور عزت و تجلی وحدانیت یعنی بهبندگی او را باش
تا او بفضل و رحمت تو را باشد در بهشت او شاد باش و در بلا صابر تا بدرجهٔ صدیقات برسانند و فردای قیامت با
صدیقات حشر کنند ۝ در فضیلت صلوات در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که فرعونیان بنی اسرائیل را کارهای
سخت میفرمودند چنانکه حق تعالی خبر میدهد یسومونکم سوء العذاب بناهای بلند می ساختند و خشت و سنگ بر
پشت ایشان بار میکردند و بسیار بودی که یکی از بام در افتادی و بمردی و پای اشکستی و بر جای بماندی ایشان با
بموسی شکایت کردند حضرت موسی با حق تعالی مناجات کرد حق تعالی خطاب فرمود با موسی که بگو ایشان را
که در ابتدای کارها بر محمد و آل محمد صلوات فرستید تا کار دشوار بر شما آسان شود و از بلا ایمن گردید پس ایشان
در ابتدای کارها بر محمد و آل محمد صلوات میفرستادند و آن کارهای دشوار بر ایشان آسان میشد و چون فرعون
حکم کرده بود که هر پسری که از بنی اسرائیل بوجود آید بکشند و دختر را بگذارند زن بسیار بودی که در شب
آوردی و بکوه بردی و در غار نهادی و ده بار صلوات بر محمد و آل محمد فرستادی و باز گشتی حق تعالی در آن شب
ایشان شیر پیدا کردی که میمکیدند و غذای وی میبود و فرعونیان بر بنی اسرائیل غالب بودندی بدختران
ایشان دست درازی کردندی ایشان با موسی شکایت کردند موسی علیه السلام با حق تعالی مناجات کرد پادشاه عالم
فرمود که بگو دختران بنی اسرائیل را که هر گاه کسی از آن جماعت روی بشما آرند صلوات بر محمد و آل محمد فرستید
پس چون یکی از فرعونیان قصد یکی از دختران بنی اسرائیل کردندی ایشان صلوات بر محمد و آل محمد میفرستادند
آنمرد که قصد ایشان کرده بودی بنوعی بدردی و علتی گرفتار شدی که با دختر نپرداختی به برکت صلوات فرستادن
پس هر که را امر و حاجتی باشد بر محمد و آل محمد صلوات فرستد و حاجت بخواهد حق سبحانه و تعالی آن حاجت برا
روا کند اگر از مردان راهی گامی بردار و اگر با عاصیان پرگناهی نالهٔ از کام برآر که انین المذنبین
احب الی من زجل کان من المسبحین نالهٔ گناه کاران دوستر داشته تر است پیش از آن مرد که از تسبیح
کنند کان است و هیچ مؤمنی نیست که بگریید از ترس خدای تعالی مگر آنکه گناهان او را بیامرزد و گشت طاعت
باب دیده رسیده میشود که قطرات آب چشم گناه کاران و آب چشم عاصیان و غریبان و یتیمان و مظلومان
و محرومان و آب چشم پشیمانان گناهان را بشوید و از گرد معصیت و غبار ذلت پاک و پاکیزه گرداند ای عزیز
برا اندیشید از آن روزی که نامها پران شود از راست و چپ و فرمان حق تعالی در رسد که اقرأ کتابک

برنامه‌ات

برنامه‌ات بخوان ای پر عاصی نامه‌ات برخوان ای جوان عاشق نامه‌ات برخوان ای عالم بی عمل نامه‌ات برخوان پس آن
بندهٔ بیچاره نامه‌اش برخواند بهر گناه که رسد اگر خواهد که منکر شود همه اعضاء و جوارح او گواهی دهند چشم گوید که
من دیدم گوش گوید من شنیدم دست گوید من گرفتم عورت گوید که من زنا کردم پای گوید که من رفتم قوله تعالی
الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون ۝ و اما بنده باشد که نامهٔ اعمال وی بوی دهند
و گویند آهسته برخوان تا دیگران نشنوند آن نیز خواند گناهان بسیار زیاده بر حد حساب بیند گوید خداوندا هیچ
طاعت کرده‌ام و بجمعه و جماعت حاضر شده‌ام از آن هیچ نمی بینم گویند آن بر طرف دیگر نوشته است تو این گناه را
برخوان همه را بخواند سر در پیش اندازد خطاب آید که غفرت لک عاقبت را یا مرزیدم از برای تولای اهل بیت
رسول صلی الله علیه و آله ای بنده نامه را برخوان و برگردان و برخلقان خوان وی نامه را برگرداند و گوید ها و م اقرءوا کتابیه
ای دوستان من بیائید و نامهٔ اعمال مرا بخوانید عمل خیر مرا شاهد نمائید ای عزیزان اگر میخواهید که در آن روز
با شدت و زمان با هول و هیبت کار بر شما آسان شود داد مظلومان بدهید و مراد محرومان حاصل کنید
آورده‌اند که مردی را پنج هزار درم وام بود و در دست هیچ نداشت روزی صاحب طلب سخنهای درشت
گفت آن مرد گریان روی بکلبهٔ خود آورد همسایهٔ یهودی داشت در راه پیش وی باز آمد و گفت حال تو چیست گفت
چه است گفت که حق دین بسیار تو کند مید هم تو را که مرا از حال خود خبر کردان وی را از آن حال خبر داد یهودی
گفت ساعتی توقف کن در خانه رفت پنج هزار درم زر بیرون آورد و گفت هر چند بیگانه‌ام اما همسایه تو‌ام
نیکو بود که مرا در خانه بسیم باشد و همسایه‌ام در رنج و بیم القصه آن مرد پنج هزار درم بستد و بنزد غنیم آورد
آنمرد پرسید که اینهمه زر بدین زودی از کجا آوردی مرد حال و قصه باز گفت غنیمش گفت بنشین بخدا قسم
میدهم ترا که من کمتر از یهودی نیستم در خانه رفت قبالهٔ دین بیرون آورد و گفت بستان این قبالهٔ که من این
زر بتو بخشیدم شبانه در خواب دید که قیامت برخاسته است و نامه‌ها پران شده بعضی را بدست راست و بعضی را
بدست چپ میدادند نامهٔ وی را بدست راست وی دادند و گفتند بحساب بهشت رو مرد گفت چگونه است ندا
آمد که تو با لئیمی خود قبالهٔ باز میدهی ما با کریمی خود نامه باز ندهیم چنانکه تو با وی حساب نکردی ما با تو نیز
حساب نکنیم تا بدانی که هر که نیکوئی کند با خود کرده باشد قوله تعالی ان احسنتم احسنتم لانفسکم ۝ فصل
در بیان ستایش دوستان خدا و صفت مرکه و دوستی خدا با ایشان روی عن النبی صلی الله علیه و آله قال

در بیان ستایش دوستان خدا

آورده‌اند که چون ... نامه و ... عفوت لک ... من کردم ... بیامرزیدم

اِنَّ اللهَ تَعَالیٰ اِذَا اَحَبَّ عَبْدًا اَمَرَ جِبْرَئِیلَ وَیَقُولُ اِنِّی اُحِبُّ فُلَانًا فَاَحِبَّهُ اَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ یُلْقِی
مَحَبَّتَهُ اِلَی الْمَاءِ فَلَا یَشْرَبُ مِنْهُ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ اِلَّا اَحَبَّهُ مرویست از حضرت رسول صلعم که فرمود که چون بنده را
پادشاه عالم دوست دارد مقربان حضرت خود را اعلام کند که ایشان نیز او را دوست دارند اکنون محبت وی در
آب افکند تا هر نیکی و بدی که بیاشامد از آن آب وی را دوست دارند اما دلی صاف باید که تا دوستی حق را شاید
و دل صاف آنست که جز بامحبت او و امر و نهی او آرام نگیرد و پیوسته منتظر امر و نهی او باشد از آنکه چون کسی کسی را
دوست دارد دو چیز صفت او گردد یکی آنکه جان خواهد که پیوسته حدیث او گوید دیگر آنکه خواهد که تا
خدمتی شایسته کند و هر چند خدمت بیش کند تقصیر بیش بیند و هر چند او را بیشتر یاد کند شور و شوقش
زیاده شود قوله تعالی واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق
ما را دوستان هستند که چون کلام ما بشنوند که برسولی فرستاده شده است از غایت شوق آب از چشمان
روان گردد و سماع کلام دوست در دلهای ایشان اثر میکند و دلهای ایشان لرزان و دیدهای ایشان گریان
میگردد و سماع بر سه نوع است سماعی است که تن کشد و سماعی است که جان کشد و سماعی که دل کشد اما سماعی
که تن کشد آن سماع شیطان است و آواز سرود و بانگ مطربان است و بزرگان ازین سماع دوری کرده اند و
سماعی که دل کشد ذکر حق سبحانه و تعالی و خواندن قرآن است سماعی که جان کشد خطاب خداوند رحیم و
رحمن است سماع شیطان بشبهات و شهوات و سیئات کشد سماع ذکر حق تعالی و خواندن قرآن است بکسب
حسنات و نیل سعادات کشد سماع خدای رحمن بسوی بهشت و درجات جنان کشد و هر که خود را از سماع
شیطان که آواز سرود مطربان است منزه داشته باشد چون بدر مرگ رسد پادشاه عالم فرشتگان را فرماید
بروید و در پیش بنده من صف بکشید و نسیم فضل از بوستان معرفت بمشامش رسانید و ندای بشارت اَلَّا
تَخَافُوا وَاَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ بگوشش رسانید و بگوئید که خدای تعالی میفرماید که مترس و اندوه مخور که بسیاری
اگر گناهست بسیار است پادشاهت آمرزگار است و اگر عصیانت بیشمار است خداوندت رحیم و غفار است
خوشحال آنکه خداوند عالمیان با ایشان چنین لطف و عنایت باشد و چون عزرائیل جان او را
بسینه آرد جان از سینه که محل معرفت است بر نیاید خطاب حضرت عزت در رسد که این جان را او بسلام بر ما رسان

که بسماع

که بسماع لطف ما بیرون می آید قوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی
جنتی جان مؤمن چون سماع لطف حق بشنود چنانکه مرغی از قفس بیرون رود روح وی از قالب بیرون
آید و چون کارش تمام شود فرزندان و خویشان از گرد وی در آیند فریاد و واویلا بر آرند پادشاه عالم گوید
ای فرشتگان دست بر سر فرزندان یتیم وی فرود آرید و بگوئید که اگر وی رفت من ولی و ناصر و یار شمایم
و سازنده کار شمایم نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة مگرئید و جزع و فزع مکنید و حق را از خود
بیزار مکنید آورده اند که در آن وقت که فرزندان و خویشان او جزع و فزع کنند ملک الموت گوید ولکم
ما الجزع یعنی ای بیچارگان از عاقبت کار غافلید خروش از که میکنید و فریاد و ناله از که میدارید این جزع
شما از بهر چیست اگر این شیون شما از دست گیرت تا از رزق او چیزی نقصان پذیرفت و نه از عمر وی چیزی
گرفت نه آمدن من بامر من است و قبض جان او بامر خداست و تا یکی از شما بر پاست آمدن من بر شما بر جاست
تا از شما نام و نشان است مرا قبض جان فرمان است مَا مِنْ بَیْتٍ اِلَّا وَمَلَکُ الْمَوْتِ یَقِفُ عَلٰی بَابِهٖ فِی کُلِّ
یَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ یعنی در هیچ خانه نیست که ملک الموت بر در آن خانه روزی پنج مرتبه وارد نشود و دو وقف
نماید اهل آن را بلکه هر روز پنج مرتبه بر در هر صاحب حیاتی گذر کند و در چهره هر شخصی نظر کند و بر در آستانه
هر یکی بایستد تا وقتش در آید و چون اجلش تمام شود کار او آنست که خانه طرب را خراب کند و طفلان را از کنار پدر
و مادران رباید و غبار حسرت بر رخساره یتیمان افشاند عاشق را از کوچه وصال بیابان مرگ و فراق اندازد پس
چون دانستی که عاقبت حال دنیای غدار چنین است پس ازین دنیای دون دست بدار و ذخیره از برای آخرت بردار
و بمال دنیا و جمال دنیا و جاه و منزلت دنیا غره مشو و بعلم و عمل صالح مشغول شو تا کی بجمال و مال دنیا نازی
اندا نکه برگ عقبی سازی ای در نشسته وقت آنست که جای من بعد خود خواسته کان پردازی مرگ را که خراب
کننده و شکننده لذات است و باطل کننده و بر اندازنده حیات بنیاد است بسیار یاد کنید و از یاد کردن او غافل
مباشید که هر که مرگ را یاد کند او دنیا و مال دنیا باندک قانع شود بلقمه و خرقه بسازد و دوستی دنیا را
در دل جای ندهد که دوستی دنیا سر همه گناهان است ای عزیزان بدانید که مرگ واقعه عظیم است و راه هولناک
است و بیشتر انبیا و اولیا از آن ترسان بوده اند در مناجات حضرت امام زین العابدین ع وارد است که

کویکی را از بزرگان دیدند که در حالت نزع میگریست و برا از آن پرسیدند گفت اسلکت طریقاً لم اسلکه
ابداً و اسکن بیتاً لم اسکنه ابداً و اقدم علی رب لم اراه ابداً گفت براهی میروم که هرگز
رفته ام و در خانه میروم که هرگز ساکن نشده ام و بحضرت خداوندی میروم که هرگز او را ندیده ام آورده اند که
پیغمبری در زمان پیشین با طایفه از زنا دو عباد امت خود بگورستانی گذر کرد آن جماعت از آن پیغمبر درخواستند که
دعا کن تا حق تعالی یکی را ازین مردگان زنده گرداند تا ما را از کیفیت مرگ خبر دهد آن پیغمبر دوگانه بگذارد و دعا کرد مردی
سیاهی از گور سر برآورد باواز فصیح میگفت یا هؤلاء والله لقد مت منذ تسعین سنة فما ذهب مرارة
الموت من حلقی یعنی بخدای که نود سال است که مرده ام و هنوز تلخی جان کندن در کام منست و از کام بردن نشده
است در خبر است که جان عاصی العیان از تنش بیرون کشند که تمامت رگها گسسته شود و هفتاد مش بند بند
جدا کنند آن بیچاره در سکرات مرگ گوید خدایا توبه کردم گوید اکنون حالا توبه میکنی که جانت بحلق رسیده است
اکنون توبه قبول نیست آهی از دل میان جان برآورد و گوید واحسرتا علی ما فرطت فی جنب الله دردا و احسرتا
که تقصیر کردم آه چرا توبه نکردم آه چرا گناه کردم آه چرا نامهٔ خود را سیاه کردم آه و درد و آه و حسرت آه از
آن عصیان من آه از آن جرم و گناه و کار بی سامان من بشارت هم گوش کن حارث همدانی بخدمت حضرت
امیر المؤمنین علی ع آمد گفت یا امیر المؤمنین من از دو وقت میترسم یکی از حالت نزع و یکی در آنوقت که بر صراط
گذر باید کرد فرمود که مترس در آنوقت دوستان من ایمن باشند من حاضر باشم و ایمن کننده ایشانم دشمن
دوستان خود را بشارت دهم ببهشت و دشمنان خود را بدوزخ و در تفسیر امام حسن عسکری ع آورده است که مؤمنی
که تولا بحضرت امیر المؤمنین و اولاد او کرده باشد چون بدر مرگ رسد حضرت پیغمبر را ببیند بر دست راست و حضرت
امیر المؤمنین ع را ببیند بر دست چپ و حضرت امام حسن و امام حسین و ائمه معصومین ع را ببیند بر گرد خود آن مؤمن
بر ایشان سلام کند و گوید چه آرزومند دیدار شما بودم حضرت رسول ملک الموت را گوید وصیت فرموده خدا تعالی
را بجا آر و قبض روح این مؤمن بکن ملک الموت گوید یا رسول الله بفرمای تا او بنگرد آنچه حق تعالی او را کرامت
کرده است حضرت رسول ص گوید که بالا نگر چون بنگرد مقام و منزل خود را ببیند و نعمتهای که در صفت راست نیاید
ملک الموت گوید که یا رسول الله کسی را که مقام این باشد و شما بزرگان زیارت کننده وی باشید چگونه بردی آسان

بکرم

بکرم و در حدیث آمده است که اول تحفه که حق تعالی بمومن فرستد این بشارت باشد که غفرت لک و لجمیع من صلی
علیک خداوند عالم فرماید که تو را بیامرزیدم و هر کس هم بر تو نماز گذارد و چون وفات یابد امر شود که هفتاد هزار
ملک بروی نماز گذارند چون بر سر خاک وی بایستند تا وی را دفن کنند بهر قدمی که برداشته باشد در اخذ ثواب
قیراطی مزد کرامت کند و القیراط مثل جبل احد یعنی هر قیراطی مانند کوه احد است آورده اند که نباشی گوری را
بشکافت و دست بر کفن مرده برد تا باز کند مرده دست برآورد و کفن از دست وی کشید آنمرد نباش بیهوش شد
چون بهوش آمد بار دیگر دست دراز کرد نیز آنمرده کفن از وی کشید و گفت عجب آمرزیده آمده تا کفن کمر زنده
برد نباش گفت اگر تو را آمرزیده اند ممکن است اما مرا چگونه آمرزیده اند گفت نه تو بر من نماز گذاردی و
چون تو بر من نماز گذاردی آوازی آمد که بر تو رحمت کردم و هر کس هم بر تو نماز گذارد فصل دویم در بیان
احوال مردگان و چشم داشتن ایشان با جان فرزندان و اقربا روی عن النبی ص انه قال ارواح المؤمنین
یاتون فی کل لیلة الجمعة فیقومون بفناء بیوتهم ثم ینادی کل واحد منهم بصوت حزین یا اهلی و یا اولادی
و یا اقربائی اعطفوا علینا بالصدقة و اذکرونا وارحموا علینا فی غربتنا یعنی از حضرت رسول ص مرویست که
فرمود که ای مؤمنان و موحدان بدانید که هر شب جمعه ارواح مؤمنان بدر سرای خود آیند بهزار اندوه و حسرت
و فرزندان و خویشان خود را بخوانند و گویند ای فرزندان و ای خویشان و ای دوستان بر ما شفقت و رحمت و عطا
کنید که در زندان محکم استواریم اگر میتوانید ما را هدیه تصدق بدهید آنچه اکنون در دست شماست در دست
ما بود ما بر تن خود رحم نکردیم و از برای درمانده گی خود از پیش چیزی نفرستادیم لاجرم اکنون حال محتاج شما
شده ایم ما را نا امید مگذارید و محروم مکنید که خدای تعالی شما را از رحمت خود نا امید نکند و چون کسی از برای
ایشان خیری یا تصدقی نموده ایشان خوشنود گردند و سعید شده مراجعت نمایند و اهل و اقربا را دعای
خیر کنند و اگر چیزی و تصدقی نکنند نا امید باز گردند و فرزندان و اقربا و دوستان را گویند که همچنانکه ما را
محروم کردید از رحمت خدا محروم گردید پس دعای مردگان در حق زندگان مستجاب است زیرا که ایشان محنت
کشیده و در رحمت رسیده و تعب دیده اند ای عزیزان از برای مادر و پدر و خویشان خود خیری بکنید و صدقه
بدهید و بدعای خیری و فاتحه و آمرزش مددشان کنید که ایشان از دست از همه چیز بریده شده و از عمل باز مانده اند

در احوال مردگان

ومحتاج خیرات وصدقات ودعوات شمایند وچشم داشت بشما دارند آورده اند که یکی از صلحای ماضی گفت که شب
آدینه بمسجد آدینه میشدم در بصره راه بر گورستان بود که گذشتم چون بمیان گورستان رسیدم ساعتی بنشستم
چشم در خواب رفت دیدم که گورها شکافته شد واز هر گور شخصی بر آمد ودیدم که از برای هر یک طبقی فرود می آید
وهر یک طبق خود را فرا گرفتند وبگور خود فرو شدند اگر جوانی بماند که از برای او هیچ طبقی فرود نیامد بنا امیدی
برخواست که بگور خود درود گفتم ای جوان این طبقها چه بود وچون است که از برای تو نبود گفت خیراتی که زندگان
از برای مردگان میکنند حق تعالی ثواب آن را شب جمعه بدیشان میرسانند برای من هیچکس خیری نکرده بود از برای
من هیچ فرود نیامد پرسیدم که هیچکس داری گفت مادری دارم وهرگز مرا یاد نمیکند گفتم مادرت کجا است گفت
در فلان محله رفتم نزد مادر آن جوان ودو گنج دیده بودم بادی گفتم پیره زن بگریست ودر خانه رفت ده هزار
زر بیرون آورد وگفت این را بستان واز برای وی بصدقه بده قبول کردم که هرگز دیگر وی را فراموش نکنم
وهمیشه آن زر را از برای وی بتصدق میدادم تا دیگر شب جمعه بمسجد شدم چون بمیان همان گورستان رسیدم
بنشستم باز چشم در خواب شد دیدم که گورها شکافته شد واز هر یکی شخصی بر آمد ودیدم که طبقها از آسمان
فرود آمد وهر یکی طبق خود را فرا گرفتند وآن جوان را دیدم جامهٔ سفیدی پوشیده وطبق خود را فرا گرفت
در روی سوی من کرد وگفت خدا تعالی از تو ومادرم راضی چنان من از شما راضیم وبگور خود رفت ومن از خواب
بیدار شدم ای مؤمنان از برای پدر ومادر واقربا صدقه بدهید واز برای خویشتن هم تدارکی نفرستید که
دیگران از برای شما نفرستند چندان از برای تو میفرستند که تو از برای ایشان میفرستی برگ عیش بگور خویش
فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست مقبل امروز کند داروی درد دل خویش که پس از مرگ میسر نشود درمانش
هر که دانه نفشاند بزمستان در خاک نا امیدی بود از دخل بتابستانش بکوش امروز تا تخمی بکاری که فردا
برخوری فادر نباشی تو خود نفرست برگ رفتن از پیش که خویشان را نباشد جز غم خویش آورده اند
که جوان زاهدی در بصره بیمار بود بدر مرگ رسید خویشانش از گرد وی در آمدند ومیگریستند گفت مرا بنشانید
ونشانیدند روی بسوی پدر کرد وگفت ای پدر چرا میگریی گفت امید داشتم که در ایام پیری خدمت مرا کنی
روی سوی مادر کرد وگفت تو چرا میگریی گفت چگونه نگریم امید داشتم که در ایام پیری بر بالین من باشی اولی

برادر

برادر کرد که تو چرا میگریی گفت چرا نگریم که قوت کمر وپشت توان تو بودی امید داشتم که بعد کار حال من باشی چون تو
بمیری من تنها مانم وپشت من بشکند فرزندان را گفت که شما چرا میگریید گفتند چرا نگریم زیرا که غمخوار وغم
کار تو بودی چون تو بمیری ما یتیم میشویم از عیال پرسید که تو چرا گریه میکنی گفت از آن جهت که مونس وانیس
وغمخوار من تو بودی وهر یکی از اقربا جنس سخنان نسبت بحال خود گفتند وگریه میکردند آن جوان که زد ودو
دست بر سر خود وگفت که شما هر یک از برای خود میگریید وهیچکدام بحال من نمیگریید که آیا بعد از این بر من چه گذرد
تلخی جان کندن وسؤال نکیر ومنکر وفشار قبر چون خواهم نمود وپنجاه موقف که عقبه گویند که در هر یک هزار سال
این کس را نگاه میدارند وبروایتی در هر عقبه پنجاه هزار سال تا از عهدهٔ سؤالهای بیرون آیم چه خواهم کرد ودر پای
میزان وخواندن نامهٔ اعمال چه چاره خواهم ساخت تعب ومحنت این دنیای فانی را در جمع کردن مال ومنال
از حلال وحرام وسختی وسستی من کشیدم وراحت وتفنن وعشرت آن با شماست در حدیث وارد شده که
بسیار کسان خواهند بود که چون بمیرند حساب مال واموال از آن خواهند گرفت که از کجا بهم رسانیده وعذاب و
عقاب با او است وآن مال که باقی ماند وارثان اعمال خیر کنند بسبب آن مال بهشت روند وآن مرد افسوس واندوه
کشد که عجب حمالی بوده ام که من از جمع کردن مال در عذاب وعقابم بسبب آنکه از حلال وحرام اجتناب ننموده ام
واز من مؤاخذه میکنند ودیگران از مال من بهشت میروند واگر وارثان گمراه باشند واز آن مال معصیت حاصل
کنند نیز آن میت در عذاب باشد که چرا جمع میکردی که بسبب آن مال معصیت نمایند حضرت رسول فرمود لو تعلمون
ما اعلم فتضحکون قلیلاً وتبکون کثیراً یعنی اگر بدانید آنچه من میدانم از هول مرگ وقیامت هر آینه خنده شما
کم بودی وگریستن شما بسیار که در روز قیامت خلقان را چگونه حشر کنند حفاة عراة یعنی پای برهنه وتن برهنه
ولگام بر دهان ایشان کرده گفتند یا رسول الله چون برهنه باشند بیکدیگر نگرند فرمود خاموش باشید که هر یکی
بکار خود چنان درمانده باشند که ندانند که کس دیگری باشد یا نه قوله تعالی لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه
عائشه گفت یا رسول الله در آن روز دوستان را از دوستان یاد آید حضرت فرمود ای عائشه جمله دوستان مجازی
در آن روز بدل بدشمنی شوند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین مگر دوستی متقیان وپرهیزکاران
که ایشان طوق تقوی در گردن داشته باشند ایشان را نیز در سه موضع از یکدیگر یاد نیاید اول آنجا

که حاکم عدل که میزان اعمال است نصب کرده باشند قوله تعالی ونضع الموازین القسط لیوم القیمة بدانند گرانی پله اعمالش سبک
برآید کانهم لؤلؤ مکنون خواهد رسانید فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة یا خود سبکی پله عملش اورا
بگران جانان زندان هاویه خواهد کشید قوله تعالی واما من خفت موازینه فامه هاویة دویم در آن ساعت که
که نامهای اعمال بندگان بر مثال مرغان پران شوند ندانند که بر دست راستش داده خواهد شد یا بدست چپ قوله تعالی
واما من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه سیم در آن ساعت که گردنی از آتش برآید
که آب وی گردنان بر یزند ادر عرصات قیامت افتد که گویند گردنکشان دنیا تا باین گردن مقاومت کنند
اوازی از آن گردن برآید که مرا فرستاده اند که سه طایفه را بجهنم برم یکی آن کسانی را که تراشیده خود را معبود
ساخته باشد قوله تعالی افتعبدون ما تنحتون و آن را شریک پادشاه بیهمتا کرده دویم آن متکبر گردن کش
که خواهد چون گردن بر دوش هر کس نشنید و گردن نهد سیم آن حسابی که حساب روز قیامت را بحساب
برنگرفته باشد و ایمان وی بحشر و نشر روز قیامت نبوده باشد درین سه موضع دوستان را از یکدیگر یاد نباید
پس دوستی با حق تعالی کن تا از همه فتنها و موقفها نور انگاه دارد و یاد دارد فاذکرونی فی النعمة والرخاء
اذکرکم فی الشدة والبلاء یعنی در نعمت و رخاء یاد کنید تا در شدت و بلا شما را یاد کنم اذکرونی بالاخلاص
اذکرکم بالاخلاص اذکرونی بالقلوب اذکرکم بکشف الکروب اذکرونی بالایمان اذکرکم بالامان اذکرونی
بالاسلام اذکرکم بالاکرام یعنی بدرگاه ما رو آرید و یاد کنید مرا از روی اخلاص تا شما را از روی اخلاص یاد کنم
و یاد کنید مرا در دل تا یاد کنم شما را در وقت غم و الم و یاد کنید مرا از روی ایمان تا یاد کنم شما را و امان دهیم
و یاد کنید مرا در اسلام تا یاد کنم شما را از روی اکرام و بسیار یاد آورید مرا که درهای وصال ما گشاده است و خوان
احسان ما نهاده کجا است گرسنه تا بر مایده کرم ما نشیند تا قدح فرح بر کفش نهیم کجا است خسته که از بادیه
جفا و هاویه هوا بر آریم تا زنج خستگی او بدست کرم مداوا کرده در سرای وصال بر سر یر حریم سرور تکیه کنند
کجا یند دوستان حق و مطیعان ائمه بر حق تا در مجلس خاص نشانیم والله یدعوا الی دار السلام ویهدی من یشاء
الی صراط مستقیم قال رسول الله صلعم که افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل
والناس نیام تدخلوا الجنة فرمود که بسلام چهار چیز بجای آرید تا بسلامت ببهشت روید اول سلام را

فاش

فاش کردن در حدیث آمده است که میان سلام کننده و جواب دهنده صد جزو رحمت است نود و نه جزو از آن
کس است که ابتداء السلام کند و یکی از آن کس است که جواب دهد دویم طعام دادن است حضرت رسول صلعم فرموده
که هر که مومنی را طعام دهد که سیر شود حق سبحانه و تعالی میان وی و میان دوزخ هفتاد خندق پدید کند که از
خندقی تا خندقی پانصد ساله راه باشد سیم صلهٔ ارحام که عمر را زیاده میکند حضرت رسول فرمود که هر که بر اهل صله
رحم پیش خویشان خود رود حق تعالی وی را مزد صد شهید کرامت نماید و بهر گامی چهل هزار حسنه آزاد دهد و چهل
هزار سیئه محو کند و چهل هزار درجه اش بردارند و چنان باشد که خدا را عبادت کرده باشد چهارم نماز شب است
در وقتی که مردم در خواب باشند از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقول است که از شیعهٔ ما نباشد کسی که نماز شب نکند
پس اگر میخواهی ببهشت نعیم روی بر این چهار خصلت قیام نمای و از حضرت رسول صلعم منقول است که خداوند عالم
در بهشت عنبر سرشت غرفه بنا فرموده از یکدانه مروارید و آن را چهار در است و آن غرفه از کسی است که این
چهار خصلت بجا آورد و آن را زیاده بر این ثواب دهند و زیاده است که حق تعالی فرموده للذین احسنوا
الحسنی وزیادة حسنی که در برابر احسان او است باستحقاق ثواب و زیادة تفضل است بر اجر و ثواب
قال الله تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم هر که تولا با اهل بیت رسول صلعم کرده باشد و بر طریق سنت ایشان رفته باشد
فردای قیامت با ایشانش حشر کند و هیچ شک نیست که هر که را حشر با ایشان است ناجی و رستگار باشد محمد
مسلم روایت کرده از ابی غنیه که مردی از اهل شام تولا با امام معصوم محمد باقر علیه السلام کرد و گفت مردی ام از اهل
شام تولا بشما کرده ام که از اهل بیت رسولید و پدرم تولا به بنی امیه کردی و مرا دشمن داشتی بسبب دوستی شما و مال
بسیار داشته بجز از من وارثی نداشت و چون وفات کرد طلب مال وی کردم نیافتم گمان من چنان است
که آن را جائی دفن کرده است گفت میخواهی که پدر خود را ببینی گفت آری فرمود که این نامه را امشب ببقیع بر
و چون بمیان بقیع رسی آواز درده که یا درجان یا درجان پیش آید نامه بوی ده و بگو تا پدرت را بتو نماید
وی نامه بستد و برفت ابو غنیه گوید که دیگر روز برفتم تا بنگرم کار آن مرد بکجا رسیده دیدم آن مرد بر در سرای
امام ایستاده و دستوری میخواهد که داخل شود چون دستوری یافت داخل شد من نیز همراه او درفتم بخدمت
حضرت عرض کرد که دیشب نامهٔ مبارک شما ببقیع بردم چون آواز دادم که یا درجان یا درجان شخصی

در تولا با اهل بیت

پیش من آمد و گفت در جان منم چه میخواهی گفتم من رسول حضرت امام محمد باقرم بسوی تو گفت مرحبا بک یا امین حبیب من عنده
نامه بوی دادم برخواند و گفت میخواهی که پدر خود را ببینی گفتم آری گفت ساعتی توقف کن برفت و باز آمد مردی
سیاه و بر وی پلاس سیاه بادی و رسنی سیاه در گردن پس در جان گفت این پدر تو است ما در جحیم و عذاب الیم
و برا از آن صورت بگردانیده است گفتم و یک تو نه پدر من گفت آری گفتم چه چیز تو را بدینجا رسانید گفت تولای
به بنی امیه میکردم و ایشان را دوست میداشتم و ایشان را بر اهل بیت رسول صلعم فضل مینهادم لاجرم بعذاب الیم گرفتار
شدم اکنون آن مال من صد و پنجاه هزار دینار است فلان جا دفن کرده ام آنرا بردار و پنجاه هزار دینار با امام محمد
باقر بده و باقی تو را است آمد گفت یا ابن رسول الله میروم تا آن مال بردارم و برفت سال آینده باز آمد و پنجاه
هزار دینار بیاورد و در پیش امام محمد باقر نهاد و گفت من همیشه دوستدار شما بوده ام اکنون در دوستی شما به
رسیده است و خالص شده   از عبدالله بن عباس پرسیدند از فضایل علی بن ابیطالب ع و خلاف مردمان از وی
عبدالله گفت پرسیدید مرا از کسی که وصی رسول رب العالمین است و وی را در یک شب سه هزار منقبت بود و بدان خدای
که جان پسر عباس و جمیع اشیا بدست قدرت او است که اگر دریاها مداد گردد و اشجار قلم و خلق اولین و آخرین
نویسنده و از ابتدای آفرینش عالم تا انقراض او از فضایل حضرت امیر المؤمنین بنویسند ده یک آنچه حق تعالی
باو کرامت کرده ننوشتندی و گفت در سفر بودیم با حضرت رسول الله صلعم ناگاه حضرت رسول صلعم فرود آمد و پنج
پیاپی کرد که از آن قیامی در کوهی نبود پرسیدم که یا رسول الله سبب سجده چه بود گفت یا عبدالله جبرئیل آمد و گفت
خدایت سلام میرساند و میگوید که من علی را دوست دارم شکرانه آن سجده کردم چون سر از سجده برداشتم
گفت دوستان علی را دوست میدارم شکرانه آن سجده کردم و چون سر برداشتم گفت حق تعالی میگوید که
حسن و حسین را دوست میدارم دیگر سجده کردم چون سر برداشتم گفت بار دیگر دارم حق تعالی میفرماید
که دوستان دوستان علی را دوست میدارم سجده دیگر کردم الغرض ان شب رتبه عظیم است که اگر مرتبه دنیا
دوستی علی ندارید باری از دوستی دوستان وی خالی مباشید آورده اند که مردی صالح در خواب دید که قیامت
برخاسته است و خلق را در موقف سیاست بداشته اند و فرشته را دید صحیفه در دست پرسید که این صحیفه
چیست گفت این صحیفه ایست که نام دوستان امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا نوشته است گفتم بمن نمای تا ملاحظه کنم

که نام من

که نام من در اینجا هست چون بمن نمود نام خود را ندیدم با خود گفتم که مرا پایه آن نیست که نام من در میان نام دوستان
آن حضرت باشد اما در آخر این صحیفه رقم کنید که دوستان دوستان آن حضرت را دوست میدارم خطاب
از حق تعالی در رسید بآن فرشته که نام این بنده را در اول صحیفه بنویسید که از جمله دوستان ماست و نیز مرویست
که حضرت پیغمبر صلعم شبی که بمعراج رفته بود و حق سبحانه و تعالی و حضرت رسول صلعم بی واسطه با یکدیگر سخن گفتند تا آنکه
حضرت رب العزة نود هزار کلام بحضرت رسول صلعم فرمود و گفت یا محمد از این نود هزار سی هزار را با امتان خود
بگو و فلان سی هزار را خواهی بگو و خواهی مگو و فلان سی هزار را مگو و آن سی هزار که امر شد بفرمودن حضرت
با امتان فرموده و آن سی هزار دیگر را هر کدام که مصلحت با امتان خود دانست فرمود و هر کدام را که مصلحت
ندانست نگفت و از آن سی هزاری که امر بفرمودن نشد چیزی بیان نکرد و این عقده بر دل اصحاب باقی بود
تا آنکه روزی حضرت امیر المؤمنین ع بغزوه رفته بود و مدتی گذشت که چیزی از احوال آن حضرت بحضرت رسول صلعم
نرسید خاطر آن حضرت مشوش گردیده الم از مفارقت آن حضرت بر دل مبارک آن جای یافت ندای
باصحاب کرد که هر کس چیزی از احوال ابن عم من بیاورد آنچه بخواطرش رسد بخواهد بوی دهم سلمان فارسی رضی الله عنه
از جا برخاسته اجازت طلبید و آن مرد پیر نحیف عصائی بدست ورودی بآن بلاد گذاشته تا بخدمت حضرت امیر مشرف
شد و دید که آن حضرت آن بلاد را مسخر نموده بت و بتکده ها را شکسته و بجای آن مسجدها بنا میکند و خلایق را راه
هدایت و موعظه مینماید اطلاع از احوال آن جناب یافته رخصت طلبیده بخدمت حضرت رسول صلعم مراجعت کرد و چون
بخدمت آن سرور رسیده خبر فتح و احوالات آن سرور را رسانید و گفت یا رسول الله پیغمبران صادق الوعده هرگز
خلف وعده نکرده اند حال بوعده خود وفا کن آن حضرت فرمود که بخواه آنچه خواهی سلمان گفت یا حضرت
فدای تو شوم میخواهم از آن سی هزار کلامی که خداوند تبارک و تعالی بتو امر کرده که مگوی یکی را بمن بگوئی حضرت
متفکر و متحیر شد جهت آنکه حق تعالی امر کرده که مگوی و بسلمان وعده کرده که آنچه خواهی بدهم و ادای سخن را
خواسته نه خلاف امر خدا میتواند کرد و نه خلف وعده که در آن حین جبرئیل نازل شد و بعد از تحیت و درود
گفت که یا رسول الله خداوند تبارک و تعالی میفرماید که تمام دنیا و ما فیها و عرش و کرسی و لوح و قلم و آنچه خلق کرده ام
بنا بر خاطر وجود شریف تو است و نگذارم که غباری بخاطر شریف تو رسد و لیکن دیگر چنین وعده مکن و وعده

که اگر کسی استغفار نمای ویکی از آن کلمات را بگوید سلمان که سلمان هم از توبت پس آن حضرت خوشنود و خوشحال گردید
گفت ای سلمان بآن خدای که مرا بخلق براستی فرستاده که اگر کسی برابر ذره محبت ابن عمم حضرت امیرالمؤمنین
را در دل داشته باشد خدای تعالی او را با حباب داخل بهشت عنبر سرشت نماید و از سر جمیع گناهان وی در گذرد و
آتش دوزخ بروی حرام گردد و در حدیث وارد شده که روزی حضرت پیغمبر صلعم و جبرئیل با یکدیگر در صحبت بودند
حضرت امیرالمؤمنین ع بگذشت و سلام نکرد حضرت رسول صلعم گفت یا جبرئیل چگونه است که وی را امیرالمؤمنین میخوانی
گفت یا رسول الله حضرت حق تعالی وی را امیرالمؤمنین خوانده در فلان غزوه و مرا فرمود که نزدیک رسول الله صلعم رو
د بگو تا حضرت امیرالمؤمنین را فرماید تا در میان دو صف جولان کند که فرشتگان میخواهند که جولان وی را
مشاهده کنند پس حضرت رسول صلعم روز دیگر حضرت امیرالمؤمنین را گفت چگونه بود که دیروز بر من و جبرئیل گذشتی
و سلام نکردی گفت شما را دیدم که با دحیه کلبی در حدیث بودید نخواستم که حدیث شما بریده شود گفت یا رسول الله
چگونه است که مرا امروز امیرالمؤمنین خواندی و پیش از آن حضرت وی را امیرالمؤمنین نخوانده بود گفت یا علی جبرئیل
مرا خبر داد که حق تعالی تو را این نام نهاده است و گفت یا رسول الله در حال حیات شما من امیرالمؤمنین باشم فرمود
انت امیر من فی السماء و امیر من فی الارض و امیر من مضی و امیر من بقی الی یوم القیمة یعنی امیری تو در آسمان
و امیر آنکسانی که در زمینند و امیر آنکسانی که گذشته اند و امیر آن کسانی که باقی مانده اند تا بقیامت
و دیگر مردیستکه از بسیاری فضایل که حضرت رسول صلعم از حضرت امیر با صحاب بیان میکرد و بخلایق موعظه میفرمود
عباس که عم حضرت رسول صلعم بود که عداوت بسیار داشت روی بحضرت رسالت آورد و بدین عبارت گفت یا محمد صلعم
نه من و تو از یک شجره ایم و نه من و شما از یک گوهریم حضرت فرمود بلی چنین است یا عم بعد از آن عباس گفت
فلم تفضل علینا علی شیوخ بنی هاشم یعنی چند علی را بر پیران بنی هاشم فضل نهی مکرر از برای آنکه در حجری
را زهرا نام نهاده و صفت وی کرده حضرت پیغمبر صلعم فرمود که ای عم اندیشه فاسد مکن در راه مده چرا راه صواب
گذاشته و قدم در طریق خطا نهاده ای عم ندانی که فضل بعلم وادبست نه بحسب و نسب و امامت و سخاوت و
شجاعت و زهادت و دیانت عطای ایزد است نه باختیار خلقان زیرا که اگر پیران جاهل را برخوردار عالم اگر
تفضیل بودی موسی چهل روزه دست در محاسن فرعون چهارصد ساله نزدی و عیسی یکروزه در مهد دعوی

[illegible]

پیغمبری نکردی ای عم ندانی که اگر ما در عالم آخریم در عالم پاک از همه سابقیم که نحن الاخرون السابقون حق تعالی نور ما را
پیش از عالم به پانصد هزار سال آفریده و به تسبیح و تقدیس حق مشغول بودیم در وقتیکه هیچ مسبحی نبود پس
چون اراده حق تعالی بایجاد عالم تعلق گرفت نور مرا اشکافت و از وی عرش و کرسی بیافرید بحق خدای
که من از عرش و کرسی بهترم و نور علی ع را اشکافت و از وی هفت آسمان و جمله فرشتگان بیافرید و بحق خدای
که علی از لوح و قلم و عرش و کرسی و جمله فرشتگان بهتر است و نور حسنین روشنی دیده من را اشکافت
و از وی هشت بهشت و جمله حوران و غلمان را بیافرید و بحق خدای که حسنین من از بهشت و حوران و غلمان
بهتر اند و بعد ازین آفرینش حق تعالی ظلمت را فرمان داد تا بر هفت آسمان سایه افکند هفت آسمان را تاریک
گردانید فرشتگان آواز به تسبیح و تهلیل برآوردند و ما را شفیع آوردند تا حق سبحانه و تعالی کشف آن ظلمت
کند پروردگار عالم کلمه توحید بگفت که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ازین کلمه نوری بیافرید
و دیگر گفت اشهد ان محمدا رسول الله و ازین کلمه روحی بیافرید و آن نور و این روح را با یکدیگر ممتزج گردانید
نور فاطمه از او بیافرید بر هیأت قندیلی و در پیش عرش بداشت پس هفت آسمان و زمین از نور روی
وی روشن گشت و از برای آنکه وی را زهرا لقب کردند ای عم من زنهار که حضرت علی را دوست دار
که دوستی او ایمان است و بغض وی کفر و نفاق است و حضرت علی پیشوای ابرار و قاتل کفار است و ناصر وی
از قبل خدا منصور است و خاذل وی مخذول است عباس گفت یا رسول الله تسلیم کردم و راضی شدم آنگه
حضرت رسول صلعم فرمود که حق تعالی نیز از تو راضی شد و فرشتگان هفت آسمان از تو راضی شدند
نقل است که یونس بن عبدالله گفت سال حج میرفتم در یک منزل دیدم کنیزک حبشی دست برداشته و میگفت
یا راد الشمس لعلی بن ابی طالب رد علی بصری یعنی ای خدائی که آفتاب را از برای علی بن ابی طالب ع
باز گردانیدی که روشنائی چشم من بمن باز ده گفتم علی را دوست داری گفت بلی دو دینار زر از کیسه
بیرون کردم و باو دادم تا نفقه خود کند گفت مرا بدین احتیاج نباشد برفتم براه حج چون باز آمدم
دیدم چشمهای او روشن شده و آب بحاجیان میداد گفتم دوستی علی ع با تو چه کرد گفت مدت هفت
شبان که دعا میکردم شب هفتم شخصی پیش من آمد و گفت علی را دوست میداری گفتم بلی گفت الهی اگر

اگر راست میگوید چشمهای این را روشن گردان در حال چشم روشن شد گفتم بحق خدای راست بگوی که تو کیست
گفت من خضر پیغمبرم و از جملهٔ موالیان علی بن ابیطالبم و از جملهٔ موکلان بر شیعهٔ وی آورده اند که حضرت
رسول صلعم را گفتند که فلان ... که بسفر دریا شد و باندک سرمایه زر و سود بسیار آورد و چندان سود آورد
که همسایگان و خویشان وی بوی حسد میبرند آن حضرت فرمود که من شما را خبر دهم از کسی که آمدنش
زودتر و غنیمتش عظیمتر بود گفتند یا رسول الله کیست آن شخص حضرت فرمود که بنگرید بدین مرد که روی بشما
دارد بنگریستیم مردی را دیدیم که می آمد از انصار جامهٔ کهنه پوشیده پیش وی باز شدیم و وی را بشارت دادیم
بآن سود بسیار چون آمد بخدمت حضرت رسول صلعم آمد حضرت فرمود که یارا از خبر ده که امروز چه عمل
کردهٔ گفت هر روز یک دینار زر کسب میکردم امروز غافل شدم و آن کسب از من فوت شد با خود گفتم بروم
و در عوض آن در روی حضرت امیر علیه السلام نظر کنم که حضرت رسول صلعم فرموده است که اَلنَّظَرُ اِلیٰ وَجْهِهِ عِبَادَةٌ
که یعنی نظر در روی آن حضرت کردن عبادت است برفتم و ساعتی بر روی حضرت امیر علیه السلام نگریستم پیغمبر صلعم فرمود
هر روز دیناری کسب میکردی امروز آن از تو فوت شد و تو در عوض در روی حضرت امیر نگاه کردی از این
کسب تو چندان ثواب حاصل شده که اگر بر اهل زمین قسمت کنند کمترین نصیبه که بیکی رسد آن بود که
گناهانش را بیامرزند و بروی رحمت کنند روی عن النبی صلعم انه قال لعلی علیه السلام یا علی انت امیر المؤمنین
و امام المتقین یا علی انت سید الوصیین و وارث علم النبیین و خیر الصدیقین و افضل السابقین
یا علی انت زوج سیدة نساء العالمین و خلیفة خیر المرسلین یا علی انت مولی المؤمنین یا علی
انت حجة الله و الحجة من بعدی استوجب الجنة من تولاک و استحق دخول النار من عاداک
والله الذی بعثنی بالنبوة و اصطفی فی جمیع البریة لو ان عبدا عبد الله الف عام ما قبل الله ذلک
الا بولایتک و ولایة الائمة من ولدک و ان ولایتک لا یقبل الله الا بالبراءة من اعدائک
و اعداء الائمة من ولدک بذلک اخبرنی جبرئیل فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر یعنی
مرویست از رسول خدا صلعم که فرمود بحضرت امیر علیه السلام که یا علی تو امیر مؤمنانی و امام متقیانی و بهترین
همه اوصیائی و وارث علم پیغمبرانی و بهترین صدیقانی و شوهر سیدهٔ زنان عالمیانی و خلیفهٔ منی

که بهترین

که بهترین پیغمبران مرسلم و مولای جملهٔ مؤمنانی یا علی تو حجت خدائی و حجت بعد از من بر جملهٔ مردمانی و بهشت را
مستوجب کسی است که ترا دوست دارد و فرزندان ترا و مستحق دوزخ است کسیکه دشمن دارد ترا
و فرزندان ترا دشمن دارد و بدان خدای که مرا برسالت بخلقان فرستاده است و مرا برگزیده بر جمیع
خلایق از ملائکه و جن و انس که اگر بندهٔ هزار سال عبادت کند حق تعالی آن طاعت از وی قبول نکند
مگر بدوستی تو و دوستی امامانی که از فرزندان تو باشند و نیز حق تعالی آن دوستی را از آنکس نپذیرد
و قبول نکند الا به تبرا از دشمنان تو و دشمنان امامان که از فرزندان تواند و جبرئیل مرا از این خبر
داد پس هر که خواهد باور کند و ایمان آرد بصدق قول پیغمبر را بجان و دل قبول کند و انکار کند
هر که خواهد انکار کند و هر که حدیث او را انکار کند ماوای او دوزخ باشد با کافران و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که آن حضرت از پدران خود روایت میکند که حضرت رسول صلعم فرمود که
شب معراج پادشاه عالم جل جلاله فرمود بمن که یا محمد بدان که علی اول و آخر و ظاهر و باطن و بجملهٔ
چیزها عالم است گفتم خداوندا این همه صفات کمال تو خداوندست فرمود یا محمد انا الله لا اله الا
انا انا الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و انا بکل شیء علیم و انا الله الخالق الباری المصور له
الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم یا محمد انا الاول لا شیء قبلی
و انا الاخر لا شیء بعدی و انا الظاهر لا شیء فوقی و انا الباطن لا شیء دونی و انا الله لا اله
غیری و لا شریک لی و انا حی لا یموت و انا محیی و ممیت منم آن خدائی که غیر از من خدائی نیست
و مرا هیچ شریک و انباز نیست و زنده ام که هرگز نمیرم و جان دهنده و جان ستاننده منم و
آفریدگار خلقان منم و صورت کنندهٔ ایشان در رحم مادران منم و هر چه در آسمان و زمین است
همه تسبیح من میکنند و آنچه گفتم و فرمایم بر وفق صواب بود و سهو و غلط و نسیان بر من روا نیست
وصف من که خالقم بصفت خلق نماند یا محمد بدانکه من اولم بازلیت که مرا زوال نیست و آخرم
بابدیت که همیشه بودم و همیشه باشم اول مرا ابتدا نیست و انتهای مرا انتها نیست یا محمد ظاهرم
باحدیت و باطنم بصمدیت که از همه افعال و علتها و عیبها بریام یا محمد علی الاول اول من

اخذتُ میثاقهُ من الاصفیاءِ وعلیٌّ الآخِرُ من اَقبضُ روحَهُ من الاصفیاءِ یعنی یا محمد
بدانکه علی اول است بایں معنی که اول کسیکه در عهد میثاق الست بربکم از اصفیا عهد و پیمان فرا
گرفتم علی بود و علی آخر است بدان معنی که آخرین کسیکه قبض روح کنم از اصفیا علی است وعلیٌّ الظاهر
اَظهرتُه علی جمیعِ ما اوحیتُ الیک فلیس لک ان تکتمه شیئاً یا محمد علی ظاهر است باین
معنی که هر وحی که تو فرستادم آنرا بر علی ظاهر کردم هیچ ازوی پوشیده مدار که هیچ ازوی پوشیده نیست
علیٌّ الباطنُ ابطنتُه سرَّ الذی اسررتُ به الیک فلیس فیما بینی وبینک سرٌّ دونک
یعنی یا محمد علی باطن است بدان معنی که سرّی که میان من و تو است با او در میان نهاده ام علیٌّ
عالمٌ بکلِّ ما انزلتُ من الحلالِ والحرامِ والفرائضِ والاحکامِ والتأویلِ والتنزیل
یعنی یا محمد علی عالم است بهرچه فرو فرستاده ام از حلال و حرام و فرایض و احکام و تاویل و تنزیل
منقول است که در آنوقت که حضرت امیر المؤمنین ع را ضربت زدند صعصعه بن صوحان پیش وی آمد
و گفت یا امیر المؤمنین مدتی است که مسائلی در خاطر من میگردد و میخواستم که از حضرت شما سؤال کنم
هیبت تو مرا مانع میشد اگر اجازت فرمائید بپرسم حضرت فرمود که بپرس صعصعه پرسید که یا امیر
المؤمنین تو فاضلتری یا حضرت آدم فرمود که یا صعصعه تزکیةُ المرءِ نفسَه قبیحٌ یعنی ازین
باشد که هر دو نفس خود را بستاید اما چون میپرسی میگویم بدانکه آدم را از یک چیز خدای تعالی نهی فرمود
و آن شجره منهیه بود و آدم بوی نزدیک شد دیگر گفت تو فاضلتری یا نوح فرمود که نوح بر قوم
خود دعای بد کرد که بطوفان هلاک شدند و من دعای بد نکردم و پسران نوح کافر بودند و پسران
من جوانان اهل بهشتند دیگر گفت تو فاضلتری یا ابراهیم گفت ابراهیم با حق تعالی گفت ربِّ
اَرِنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئنَّ قلبی و من گفتم لو کُشِفَ
الغطاءُ ما ازددتُ یقیناً دیگر گفت تو فاضلتری یا موسی گفت حق تعالی موسی را برسالت پیش
فرعون فرستاد گفت میترسم که مرا بکشند زیرا که یکی از ایشان را کشته ام مرا در هر دو نزد آنحضرت
وچون حضرت رسول صلعم مرا فرمود که یا علی برو و سوره برائت را بر کفار بخوان و من با وجود آنکه

بسیاری از صنادید قریش را کشته بودم و از ایشان نترسیدم و برفتم و سوره برائة را بر ایشان خواندم و تهدید و وعید ایشان
کردم دیگر گفت که تو فاضلتری یا عیسی گفت مادر عیسی در بیت المقدس بود چون وضع حملش رسید آواز آمد
که بیرون رو یا مریم ازین خانه که اینجا مکان عبادت است نه خانه ولادت و مادر من فاطمه بنت اسد چون وضع
حملش نزدیک رسید او در بیرون کعبه بود آواز آمد که یا فاطمه در اندرون کعبه در آی مادرم در اندرون کعبه رفت
و من در اندرون کعبه بوجود آمدم صعصعه گفت راست میگوئی سجود خانه کعبه از آن شد بر همه واجب که آنجا
در وجود آمد علی بن ابیطالب قال رسول الله صلعم اشد الناس عذاباً عالم لم ینفعه علمه و در حدیث معراج فرموده
که گذشتم بقومی که لبهای ایشانرا با ناخن گیر میچیدند از جبرئیل پرسیدم گفت الخطباء والعلماء من امتک الذین یقدرون
علی ابلاغ الاحکام والطاعات علی امتک ولم یبلغوا پس فرمودند عالمی که قادر باشد بابلاغ احکام و مناقب پیغمبر و ائمه
و تقصیر نماید محشور میشود با یهود و نصاری و کسیکه برساند و تقصیر نکند استغفار مینماید از برای او کل مخلوقات
حتی مرغها در هوا و دواب الارض و کسیکه سؤال شود از علم او پس کتمان نماید جناب اقدس الهی لجام میزند او را
بلجام آتش مجملاً بر علما است ابلاغ احکام حلال و حرام و بر خلق است اجتناب از حرام جناب مستطاب نبوی فرموده
بعزت و جلال الهی سوگند هر گاه نماز بکنید آنمقدار که قامت کمان و رخساره زرد و بدن ضعیف شود تا اکل
حلال پیشه نکنی مقبول نگردد کما قال الله انما یتقبل الله من المتقین و قال ع العبادة عشرة اجزاء تسعة منها فی
طلب الحلال یعنی عبادت ده جزو است نه جزو آن در طلب حلال است نکته آنکه مال حلال مقوی قلب است در میل
بطاعت قال الله تعالی کلوا من الطیبات واعملوا صالحا و در تعقیب اعمال صالحه باکل طیب و حلال اشعار لطیفی است
بترتیب عمل صالح باکل حلال چنانچه مستفاد میشود نیز از بطن دویم آیه کریمه والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه
والذی خبث لا یخرج الا نکدا ظاهر آیه آنکه از زمین نیکو گیاه نیکو میروید باذن الله و از زمین خبیث چون زمین
شوره زار که بمقتضای اجبار قبول لیاقت نکرده اند نمیروید گیاه مگر اندک و معویه روزی بجناب امام حسن ع
عرض کرد که قال الله تعالی ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین از ریش من بگو که کوسه است و از ریش تو که انبوه
و تمام حسن دارد در کجا ذکر فرموده آنجناب آیه مزبوره را تلاوت فرمودند اشاره بآنکه بلد طیب که بدن آن
جناب است و از علیین ماخوذ شده و موی ریش او که بمنزله گیاه است در بدن آنجناب نیکو بر آمده و بلد خبیث

که بدن معوبه است وار تسمین ناخنه شده و موی او که بمنزله گیاه است اندک روئیده و بطن دویم آنکه بلد طیب است اشاره با
بابدان وقلوب متقویه باغذیه حلال نبات آن عبارت از اعمال خیر و طاعات آله است نیکو بعمل می آید و از بلد خبیث
بدنی متقویه باغذیه محرمه که موجب قساوت قلب باشد اعمال خیر آنها اندک و بسیار کم است در جنب شرور صادره
از آنها جناب اقدس الٰهی در سوره بیست و سیم زبور بداود پیغمبر باید یا اولاد التراب و مأوی الشیطن و اولاد الغفلة والغرور
انفعات مکنید بچیزهائیکه من حرام کرده ام بر شما هر گاه بدانید آن مکانیرا که حرام شمارا با آن مکان میبرد هر آئینه بدخواهید
دهشت و در سوره شصت و پنجم زبور پیغمبر باید یا داود بجوان بر بنی اسرائیل جبرا آن پادشاهی را که جمیع اطراف ارض
اطاعت او نمودند تا آنکه مستقل شد در سلطنت پس از فراغ تحصیل مملکت ساعی شد در فساد و ابطال حق و اظهار
باطل و مشغول شد بر بناء عمارات و قلعها و جمیع اموال الخلاء از زور زر خود در خواست مجلسی نمود که همه آن عیش باشد
بی نقص و عیب و بر تیز مجلس عظیمی گسترانید از فروش حریر و دیبا و ملوک زادکان و کردنکشان همه بلا در محضر او
عبودیت ایستاده و جوانان نیکو روی و حورای مغنیه و خوش الحان و اقسام الات لهو و لعب و باقسام طعامهای نیکو
و اثمار لطیفه و ریاحین بدیعه مجلس را مزین نموده پس اعلام پادشاه نمود چون برآورنگ مرصع عالی سلطنت قرار گرفت
نظر افتاد بر نمود ملوک اشراف ارض که بخدمت او ایستاده چون عبد منقاد و لیل و بجوانان و غلامان نیکو روی
و اصوات حسنه و سایر نعمتها یا داود در همان ساعت وحی فرستادم بزنبوری که کوچکتر از مگس عسل و بزرگتر از پشه
که نیش خود را بر روی او بزند فی الفور از شدت سمیت آن آماس نموده و از روی آن پادشاه چشمه های خون و چرک
جاری و جمیع گوشت روی او همان دقیقه ریخت و از عفونت جمیع اهل مجلس فرار نموده چنان زهر تندی تاثیر نمود
که جمیع استخوانهای سر او خاک شد باقی ماند جسد بی سر آنگاه دفن او نمودند بدون سر یا داود دلوکان این
آدم عبرة للمنعم هذه عن معصیتی لکنهم مشتغلون بلذة الدنیا فخلهم حتی یصل الیهم امری سبحان خالق النور
ای فرزند آدم دل بدنیا مبند .... لذت چند روزه مطلب تفکر نما در حال کسانیکه عزیزترین اهل دنیا و بزرگترین
عاریت سرا هستند از شهریاران و خوانین و امراء و وزراء که اصل عزت شان در نظر اهل بصیرت عین ذلت و
خواریست چنانچه لطیفه اگر بزرگی فروشند از پهلوی کوچکانست اگر حاتمی نمایند از کیسه دیگرانست محل عیش
ایشان از پید ماغی بیچارگان آراسته و وسعت معاشرشان از تنگی احوال تنگدستان برخواسته اطلس بر خشان

از خون

از خون یتیمان گلرنگ و قبای گلنارشان از اشک خونین فقیران دل تنگ اگر بر بالش تکیه زنند از مال گدای بالش پر و بال
داکر خز و سمور پوشند در حقیقت پوست کر بیرزالی بافی که میخورند از رنج دست درویشان است آبی که مینوشند
از اشک چشم دلریش است گرمی نانشان از آتش دل مساکین چرب طعامشان از پهلوی لاغر ضعیفان مسکین
مرغ کبابشان دانه اشک یتیمان چیده بره بریانشان در سبزه زار بیوه زنان چریده شیرینی شیر فیشان از شیره
جان مساکین میوه آبدارشان آنکه دست دهاقین زنان بیوه و پیرزال در مانده چه قدر بر خود پیچید تا رشته
آماشان بافته شود جولایان و شعر بافان بیچارگان چه قدر زر دوز نمایند تا جامه فاخرشان بافته شود چه قدر
چوب بر پشت و پهلوی شکسته حالان زنند تا چوبی در نقلشان بسوزد و چه قدر به گریه ضعیفان بکدازند
شمعی در خلوتشان برافروزند حسینی چند تهمت همت بجود بسته و گدائی چند بر مسند عزت نشسته دست
سوالشان در کیسه هر بیچاره دراز و چشم گدائیشان بدست هر بینوا باز پس ای عزیز دنیا دار این عزتش باشد
چه دل بر روی بندی اگر مقصود در روزیست در توکل ثابت قدم باش و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و من یتق الله
یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا
مقام توکل چنانچه اهل تحقیق اشاره بآن نموده اند آنکه قلب را متعلق بخداوند سازد و بدن خود در عبودیت او
اندازد و در رضا بقضاء او به بدن خود را تصور نماید چون مرده در دست غسال اصلا اراده تدبیر و تصرف بهر طرف
که خواهد بر گرداند حاصل اینکه توکل حاصل میشود از حق دیدن و از حق شنیدن و حق فرا گرفتن و متوکل چون طفل
شیرخواره بجز پستان مادر نداند با حق چنین باشد چون باین مقام رسیدی خداوند کفایت کل مهمات را نماید
از ذو النون مصری پرسیدند که توکل از کی بهم رسانیدی گفت روزی در صحرا ساعتی در پای درختی آسوده شدم
گنجشکی از بالای درخت بزمین افتاد ملاحظه او کردم دیدم کور مادر زاد بود بحیرت رفتم که این مرغ کور
از کجا آب و دانه میخورد آنگاه دیدم آب و دانه نزد او ظاهر شد بخورد و پرواز نمود ببالای درخت
و از کتاب بحر السعادات از انس بن مالک روایت شده که در عصر جناب مستطاب نبوی صلعم مردی بود متوکل
بخداوند و همیشه بتجارت از شام بمدینه میآمد روزی دزد شامی بر او راه زد و تیغ بقتل او کشید تاجر گفت
هر گاه مقصود تو مال منست بستان و از قتل من بگذر گفت قتل تو لازم است بجهت حفظ سر تاجر گفت

مهلتی ده دو رکعت نماز کنم امان داد مشغول نماز شد آنگاه دست بدعا بلند نمود عرض کرد الهنا شنیدم از حضرت
رسول الله ص که هر که توکل کند و ذکر نام تو کند در امان باشد و این دعا آمد حسب الحال درین صحرا دستگیری ندارم و کرم
تو توکل نمودم این دعا خواند یا ذا العرش المجید یا مبدئ یا معید یا فعال لما یرید اسئلك بنور وجهك
الذی ملأ ارکان عرشك بقدرتك التی قدرت بها علی خلقك وبرحمتك التی وسعت کل شیء
لا اله الا انت یا مغیث اغثنی سه نوبت این دعا خواند و نخود دمید آنگاه سواری دید بر اسب سفیدی سوار
و عمامه سبز بسر بسته سارق تاجر را گذاشته با و حمله نمود آن سوار بیک ضربت او را بدو نیم نمود آنگاه ترو تاجر آمد
التفات نمود گفت ای مرد متوکل دشمن ترا کشتم و خدا ترا خلاص نمود گفت ای جوان تو کیستی که درچنین
صحرا اعانت من نمودی گفت من آن توکل و اخلاص توام که حق تعالی بصورت ملکی کرده در آسمان سیم بودم
اول بار که این دعا خواندی با خلاص و توکل تمام آواز غلغله در آسمان اول شنیدم گفتم آیا چه واقع شده دویم بار که
خواندی شورشی عظیم در ملکه افتاد سیم بار که خواندی جبرئیل ندا کرد بمن که فلان کس غمزده و مبتلاست او را
دریاب و دشمن او را هلاک نما که دوست خالص ماست پس بدانکه من آن توکل با خلاص توام که مرا دوست
میداشتی الحال بحکم الهی آمده ام تاجر سجده شکر الله بجا آورده گفت صدق رسول الله که بمن فرموده که
هر کس بمحنتی و غمی و حادثه مبتلا شود به یقین صادق و توکل تمام این دعا بخواند حق او را فرج بخشد آن ملک
تاجر را وداع نموده از نظر غایب شد تاجر بمدینه آمده واقعه را بعرض پیغمبر رسانید فرمود چنین است جبرئیل
مرا خبر داد از اسماء الحسنی است که حضرت باری تعالی درباره متوکلان چنین است چنانچه فرموده و من یتوکل
علی الله فهو حسبه مؤلف گوید ازین خبر ظاهر میشود که جوهر اعمال چنانچه مذهب محققین اهل نقل و عقل است
در حقیقه توکل خلوص از ما سوی الله است که حضرت صادق ع میفرماید الاخلاص فوق الایمان و تسلیم در رضا
بحکم الله است چنانچه فرموده فاصبر لحکم ربك و صبر در همه بلاها است   مخفی نماناد که صلوة اعظم واجبات است
و تارک آن مستحلا مرتد و کافر است و عمدا عصیانا آثم و مستحق عذاب الیم اخرویست و عقوبات دنیوی نیز
مترتب است بآن وارد شده در تفسیر کریمه اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا از ابن
عباس مرویست که غی وادی است در جهنم هرگاه اذن الله شود از گرمی خود جهنم را میخورد و در آن ماری است

در بیان صلوة

که شصت

که شصت سال طول آن و سی سال عرض آن از آن یوم که خلق شده الی الآن دهان آن مار هست که شاید مگر گوشت
بی نمازان و شراب خواران   و نیز وارد شده که حضرت موسی یومی عبور نمود بر رود نیل پس دید ماهیان معذب
میباشند عرض کرد الهی سبب عذاب این ماهیان چیست فاوحی الله تعالی الیه ان اضرب بعصاك البحر حتی تری
قدرتنا فلما ضرب بعصاه تکلم من الحیتان یعنی پس وحی فرستاد خدا که بزن عصای خود را بدریا تا قدرت ما ببینی
چون موسی عصا بدریا زد جمعی از ماهیان تکلم نمودند پس موسی سوال نمود از ایشان سبب عذاب را گفتند یا موسی
شخصی بی نماز در کشتی مبتلا شد بوجع دندان پس دندان او را کشیدند و بدریا انداختند یکماهی دندان او را فرو برد
باین سبب همگی در عذابیم از آنوقت اینقسم عذاب بماهیان رسیده   و در تفسیر کریمه هل اتیك حدیث الغاشیه
وارد شده که خداوند اعلی خلق نموده جهنم را تحت ارض سابعه ملکه آسمانها از حرارت آن شکایت نمودند بدرگاه
الله پس خلق نمود جناب اقدس الله بقدرت خود مار عظیمی را که اسم آن غاشیه است و بزرگی آن را بجز خدا
کسی نداند پس امر فرمود بآن مار جهنم را بگلو فرو برد سه هزار سال پس لب بهم نمود و نفس نکشید آنگاه
بی طاقت شده مناجات کرد الهنا اذن بده یکنفس بکشم پس حق تعالی مالک را امر نمود او را ادب نماید در دست
مالک تازیانه بود خواست بآن زند مار از خوف سر بلند نمود چشمش بساق عرش افتاد پس دید اسم محمد و علی و فاطمه
حسن و حسین و فرزندان او است دانست که عزیزترین خلق خداوندند او قسم داد باین اسامی شریفه که از گناه او
بگذرد حق تعالی عفو فرمود سوء ادب او را که بدون اذن جسارت بعرض نموده بود آنگاه فرمود که دو مرتبه نفس
بکشد یکی سرد که زمستان اثر او است و یکی گرم که تابستان اثر او است چون یوم القیمة مقام حساب شود
غاشیه را فرمان دهد که تا دهان بگشاید و دوزخ را بصحرای محشر درآورد باین نحو که صد هزار ملک جهنم را با هزار
مهار بکشند و جهنم نعره میکشد که هرگاه مهلت الهی نبودی همه جا بچه خلق هلاک میشدند هیچ پیغمبری نماند
مگر آنکه رب نفسی نفسی گوید جز پیغمبر آخر الزمان ص که رب امتی امتی گوید آنگاه امر الله شود بکیوی از شاخ غاشیه را
صراط نمایند بر متن جهنم کشند تا خلایق از بالای آن بگذرند باریکتر از موهاست و تیزتر از شمشیر سه هزار سال
راه طول هزار سال بالا هزار راست و هزار سال شیب سه قنطره دارد اولی امامت و ولایت اهل بیت و رحم است
ثانیه صلوة ثالثه مظالم عباد و عدل الهی بگذارد که صاحب مظلمه بگذرد از حق خود بیک لبالمرصاد و ملکه جهنم قلابها

بدست دارند دو زخیا نزا میر باشند و خلق بصراط میروند بعضی بدست چسپیده بعضی بیک پا خود دارند و پای دیگر لغزد خلق
چون پروانه با آتش بر پرند ولکن جناب محمد مصطفی و علی مرتضی در صراط شیعیان حاضر و معمر امتی امتی گویند و ملکه
دور ایشان گویند رب سلم سلم ای خداوند حلیم عفو فرما بفضل خود در تفسیر مقاتل فی قوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین
آمنوا معه یعنی علی و فاطمه و حسنین و جعفر و حمزه یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم علیهم بهودجی از زمرد سبز بگذرد
چون برق و فاطمه بر شتری از یاقوت سرخ سوار و بعد و رش هفتاد هزار حوریه در تفسیر امام ع ما ثور است از تحت
عرش ندا رسد یا ایها الناس غضوا ابصارکم فاطمه دختر محمد از صراط بگذرد همه چشم پوشند الا محمد و علی و حسنین
و اولاد طاهرین ایشان پس فاطمه را چادری در بر باشد که ریشهای او آویخته باشد خطاب آید که رسد ای دوستان فاطمه
هر یک چنگ زنید بر رشته از ریشهای چادر فاطمه خلق چنگ زنند بر ریشهای چادر آنجناب زیاده از سه هزار فئام
هر فئامی هزار هزار نفر همه نجات یابند روی عن النبی ص انه قال اذا کان یوم القیمة یجمع الله تعالی
اهل الجنة صفوفا و اهل النار صفوفا فلینظر صفوفا من اهل النار الی صفوف اهل الجنة نور حضرت
رسول ص میفرماید که چون روز قیامت شود حق تعالی بفرماید تا اهل بهشت را صف صف دارند و اهل دوزخ را صف صف
مردی از صفهای دوزخ نظر کند بصفهای بهشت و گوید یا فلان یاد داری که در دار دنیا با تو فلان نیکوئی کردم
گوید بلی پس این بنده گوید خداوندا تو میدانی که وی با من نیکوئی کرده است پادشاه بنده نواز گوید ای بنده من
برو و دست دوست خود بگیر و با خودش در بهشت بر تا بندگان مرا معلوم شود که رنج هیچ نیکوکار بدرگاه ما ضایع
نیست ان الله لا یضیع اجر المحسنین آورده اند که یکی از صلحای ماضی بحج رفته بود چون بزیارت حضرت رسول ص
رفت شبانه در خواب دید که حضرت رسول ص او را گفت که بکوفه رو و بهرام گبر را از من سلام برسان و بگوی که فردای
قیامت تو را شفاعت خواهم کرد پس آنمرد بازگشت ره حضرت رسول ص این بشارت را به پیش بهرام آورد و برا
گفت از نیکوئیها چه کرده بهرام گفت دختری چند داشتم از همه نیکوترین را بزن خود کردم آنمرد گفت عمل خیر
چه کرده گفت زناری چند داشتم در راه مذهب خود سبیل کردم تا هر که از دین ما تجدید طوع رسد آن زنار بر میان
بندد آن مرد گفت هیچ خیری کرده در دین ما که قبول راه حق سبحانه و تعالی باشد بهرام گفت آن را ندانم ولیکن در
همسایه من زن درویشی است و طفلکان یتیم دارد و آن زن مسلمان است و دین محمد دارد شب عروسی بخانه

در فضیلت صدقه و زن فاسق

من آمد

من آمد و چراغ بر گرفت و بنشاندند چند مرتبه چنین کردم این خیال بر دل آمد در عقب وی رفتم چون آن زن بخانه در درون شد
کودکانش پرسیدند که از برای ما چه چیز آورده آن زن گفت شرم داشتم که از دو دست بخدای من با دشمن گدایی
کنم باشد شکایت کنم و میدانستم که ایشان محتاجند و طعامی ندارند باز گشتم و از هر طعامی که در خانه بود طبقی پر
داشتم و بخانه آن زن بردم آنمرد گفت که یا قیم الجنة می جستم الکران بدان پیغامی دارم گفت از که گفت از محمد مصطفی ص
و آن شفیع المذنبین تو را اسلام میرساند و میگوید که فردای قیامت تو را شفاعت خواهم کرد بهرام که چنین این بشارت
لطیف بشنید بگریست و شوق اسلامش در دل آمد و گفت خوش دینی است دین محمد است که یک خیر در دین شما ضایع
نمیشود دریغا که عمر ضایع کردم اسلام بر من عرضه کن آنمرد اسلام بر وی عرضه کرد بهرام مسلمان شد سعادت دنیا و
عقبی یافت از برکات دین محمد ص ای بنده اخلاص و دین خود را در راه حق درست دار و با حق تعالی کار نیکو برو ببین
که بهرام گبر با آن همه رشتیها که داشت بیک خیر که کرد نزدیک حق تعالی ضایع نبود و تو از سر صدق و اخلاص چندین
سال است که کمر بندگیش بر میان بندی و در روزی پنج بار روی بحضرت او می آری و خیرات میکنی و صدقه میدهی
از کرم بی نهایت خداوند خود اجر و مزد تو کی ضایع گذارد و هر خیری که کنی و صدقه که دهی در دنیا یکی را عوض ده دهد
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها در دنیا و در عقبا دستگیر تو باشد
و نعیم مقیمت برساند آورده اند که ابو ایوب انصاری اعرابی را دید بر سر تربت حضرت رسول ص نشسته بود و همی
گفت خداوندا بحق این تربت مطهر و این مرقد منور که مرا چهار هزار درم احتیاج است بده ابو ایوب گفتا این چه
دعا است که میکنی که از حضرت رسول ص بارها شنیده ام که هر که بر سر تربت من آید و دعا کند و طلب آمرزش نماید حق تعالی
او را بیامرزد تو این چهار هزار درم چه خواهی کرد گفت هزار درم قرض دارم و هزار درم میخواهم که زنی بخواهم و هزار
درم نفقه کنم و هزار درم اسب و سلاحی بخرم و در راه خدای تعالی جهاد کنم ابو ایوب بوستانی داشت بفروخت و
چهار هزار درم باعرابی داد و چهار هزار درم بمسکین داد و چهار هزار درم بفقرا و مساکین داد و آن روز
روزه داشت و چندان برای خود نگذاشته است که افطار نماید شبانه چون بنماز برخواست کیسه دید در محراب نهاده
و بر هر یکی نوشته و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین ابو ایوب بدانست که خدای تعالی از برای
او فرستاده سر کیسه بگشاد و در هر یکی چهار هزار دینار زر سرخ بود و بر هر یکی رقعه دید نوشته که دوازده هزار درم

یقینه

در راه ما صرف کردی خدای تعالی دوازده هزار دینار ترا فرستاده و در بهشت دوازده هزار کوشک از برای تو بنا
کرده اند چون باخلاص کردی از تو قبول کردند انما یتقبل الله من المتقین تا بدانی که هر که نیکی کند با خود کرده باشد
آورده اند که روزی سایلی سؤال میکرد که حضرت امام حسین عم حاضر بود فرمود ای شیعیان میدانید که این مرد چه میگوید
گفتند خدا و رسول خدا و ائمه هدی بهتر میدانند فرمود که این سایل میگوید که من رسولم از برای شما در نزد ترازوی
اعمال اگر چیزی بدهید از برای شما بردارم و ببرم که ذخیرهٔ عقبای شما باشد و اگر نه دست تهی بردم و در روز قیامت
افسوس خواهید خورد و دیگر آورده اند که یکی را دست تنگی پدید آمد و یرا گفتند به پیش حسین بن علی عم رو اگر در خزینه
چیزی دارد بتو دهد آن مرد پیش حضرت امام حسین عم آمد و سؤال کرد آن حضرت خزانه دار را بخواند فرمود که هزار
دینار زر بوی ده و خزینه دار گفت بر خیز که چون نفر دخته آمد گفت آبرو فروخته ام حضرت امام حسین عم فرمود که راست
گفته که هرچه سایل نهند در عوض آبروی نباید حضرت فرمود که هزار دینار دیگر بر آن هزار دینار بیفزای و بوی ده
و دست مبارک در زیر مصلی کرده هزار دینار دیگر بیرون آورد و بوی داد و گفت هزار دینار اول از برای سؤال بود
و هزار دوم از برای آبروی و هزار سیم از برای آنکه پیش ما آمدی و سؤال کردی و مرویست که اعرابی بخدمت حضرت
امام حسین عم آمد و گفت یا ابن رسول الله من ضامن یک دیهٔ کامله شده ام و عاجز از اداء آنم و در ضمیر و نفس خویش
گفتم که از اکرم مردمان سؤال کنم و از اهل بیت رسول الله اکرم ندیدم حضرت امام حسین عم فرمود یا اخا العرب سه
مسئله بگوئی جمیع مال مذکور بتو میدهم و اگر جواب دو مسئله گوئی دو ثلث آن و اگر جواب یک مسئله بگوئی ثلث مال
مذکور که هزار مثقال طلای حمرا است بتو عطا میکنم اعرابی گفت یا ابن رسول الله امثلک یسئل عن مثلی و انت
من اهل بیت العلم و الشرف امام عم فرمود بلی سمعت جدی رسول الله یقول المعروف بقدر المعرفة
یعنی استحقاق معروف واجب ان از اهل آن بقدر معرفت است پس اعرابی گفت سؤال کن یا ابن رسول الله اگر جواب گفتم
فهو المراد و الا از معدن علم و شرف یاد میگیرم و لا قوة الا بالله امام عم فرمود ای الاعمال افضل اعرابی گفت
الایمان بالله امام عم گفت فما النجاة من المهلکة اعرابی گفت الثقة بالله امام عم گفت فما یزین
الرجل چه چیز زینت میدهد مرد را اعرابی گفت علم معه حلم یعنی دانش که با آن بردباری همراه بوده باشد
امام فرمود که اگر او را امر مذکور نباشد اعرابی گفت فقر معه صبر امام فرمود که اگر این هم نبوده باشد اعرابی گفت

فصاعقة

فصاعقة تنزل من السماء تحرقه امام عم خندید و همیان که در آن هزار مثقال طلای حمرا بود به پیش او انداخت
و یک انگشتر نیز باو داد که قیمت آن دویست درهم شرعی بود و فرمود یا اعرابی طلا را بغرمای خود و خاتم را صرف
در نفقه خود کن پس اعرابی شروع در رفتن کرده گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته و در حدیث دیگر وارد
شده است که اعرابی وارد مدینه شده و سؤال کرد از کریمترین خلق جناب سید الشهدا او را باو نشان دادند بمسجد آمد دید
که آن حضرت نماز میکند در برابر آن حضرت ایستاد و گفت لم یخب الان من رجاک و من حرک من
دون بابک الحلقة کسیکه ترا امیدوار گردید نا امید نمیگردد و کسی که حلقه کوب باب تو گردید محروم بر
نگردد انت جواد و انت معتمد ابوک قد کان قاتل الفسقة لولا الذی کان من
اوائلکم کانت علینا الجحیم منطبقة تو صاحب جود و بخشش و تو محل اعتماد و اتکال من
پدر تو بود کشنده و بر طرف کننده فاسقان و کفار را که دین حق که از آبای شما بما رسید نبود همه در جهنم بودیم
چون آن حضرت از نماز فارغ شد بقنبر فرمود که آیا چیزی از مال حجاز مانده عرض کرد بلی چهار هزار دینار باقی مانده
فرمود بیاور پس بخانه رفت و آن را در ردای خود پیچید و دست را از شکاف در بیرون کرده از جهت حیا از عرب
و فرمود خذها فانی الیک معتذر و اعلم بانی علیک ذو شفقة بگیر این را و عذر ما را بپذیر و
معذور دار ما را و بدان که ما را بتو شفقت و مهربانیست لو کان فی سیرنا الغداة عصی امست سماء
علیک مندفقة لکن ریب الزمان ذو غیر و الکف منی قلیلة النفقة اگر ما هم که صبح
میشد عصائی در دست داشتیم یعنی اگر دست ما هم بپاره چوبی بند بود و حق ما را بالمره از ما نگرفته بودند هر آینه
آسمان مرحمت ما بر تو ریزش میکرد لکن حوادث روزگار امور را متغیر گردانید و دست ما از مال خالی و قلیل النفقه
است اعرابی آن را گرفت و میگریست حضرت فرمود شاید عطای ما را کم شمردی عرض کرد نه و لیکن گریه ام از این است
که چگونه از دنیا میروی و چگونه این دست بزیر خاک پنهان میگردد وجود و کرمت بر طرف میگردد و از جود
و بخشش آن بزرگوار همین کافی است که شعیب بن عبد الرحمن روایت میکند که در روزی که آن حضرت را شهید کردند
بر پشت مبارک آن حضرت پینه های چند دیدند از حضرت سید سجاد پرسیدند که این پینه از چه چیز فرمود این از
آن همیانها است که در شبها بدوش می کشید و بخانه بیوه زنان و یتیمان و مساکین میبرد و فقرا آن بدن شریف

بادر وجهان شیعیان که باوجود اینکه در راه بنده که خدا انیقه زحمت کشید آخر الامر آن را برهنه وعریان کردند
واز شمشیر ونیزه وتیر وسنگ وچوب آن را پاره پاره کردند واعضایش را درهم شکستند وآن سری که در دلها
شب بجبهه ملک معبود در سجود بود پسر معویه شرابخوار چوب بر لب ودندان او میزد ودر تفسیر امام حسن عسکری ع
آورده اند که روزی خواجه کائنات حضرت رسول صلعم روی بیاران کرد وفرمود کدام یک از شما خود را از برادر مؤمن
پنهان کرده است که تا شرم زده نگردد ولیه از آن کار رو مراد دریباخته حضرت امیر المؤمنین ع گفت من بودم
یا رسول الله حضرت فرمود که میدانم که تو بودی یاران را خبر ده از آنچه کرده تا بتو اقتدا کنند واگرچه هیچ کس از
مشرق تا مغرب بتو نتوانند رسید وفضایل تو حاصل نتوانند کرد حضرت امیر ع گفت یا رسول الله دوش
میگذشتم مردی از انصار را دیدم در خرابه بود وپوست خربزه وخیار میچید دانستم که گرسنه است گفتم
که مرا ببیند واز من خجل شود باز گشتم وبخانه شدم دو قرص که از برای افطار خود نگاه داشته بودم پیش او
بردم وگفتم این قرصها را بستان ویکپاره از آن قرص بشکن چون چنین کرد گفتم آنچه تو را آرزو است
از میوه وطعامها بخواه تا آن پاره قرص چنان شود پس چنان شد پس آن دو قرص بوی دادم وباخود
گفتم اگرچه او اهل آن نباشد من اهل آنم از حق تعالی درخواهم تا او را مؤمن ومخلص گرداند پس گفتم خداوندا
بحق محمد وآل محمد که او را مخلص ومؤمن گردان در ساعت آن مرد را دیدم بر در در افتاد وسجده کرد گفتم
حال چیست گفت یا علی در دل من شک وشبهتی بود این ساعت حجاب را گویا از پیش چشم برداشتند وبهشت
ودوزخ را بمن نمودند وشک وشبهه را از دل من زایل گردید پس حضرت رسول صلعم فرمود یا علی حق تعالی بعدد
هرحبه از آن قرصها کوشکی در بهشت از برای تو کرامت کرد بزرگتر از دنیا وبتو جدا کند روز قیامت
مؤمنان را از کافران ومخلصان را از منافقان وحضرت رسول صلعم فرمود اِنَّ اَخِی وَوَزِیرِی
وَخَیرَ مَن اَتْرُکُ بَعدِی یَقْضِی دَینِی وَیُنْجِزُ مَوْعِدِی عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ بدرستیکه برادر ووزیر
من وبهترین کسیکه میگذارم پس از من که وام مرا بگذارد ووعده مرا راست گرداند علی بن ابیطالب است
واز حضرت امام حسین علیه السلام منقول است که فرمود که چون جدم حضرت رسول صلعم از دار فنا بدار بقا
رحلت کرد پدرم حضرت امیر المؤمنین ع ندا در داد که هرکه را نزدیک حضرت رسول صلعم وعده ودینی است

بیاید واز من بستاند پس هرکه می‌آمد آن مقدار که طلب میکرد حضرت امیر ع دست در زیر مصلی میکرد و
بیرون میآورد وبدان کس میداد خبر بعمر خطاب رسید ابوبکر با جماعتی از مهاجر وانصار نشسته بودند اعرابی
درآمد وگفت از شما کدام یکی وصی حضرت رسول است اشاره بابوبکر کردند گفت تو وصی حضرت رسولی گفت آری
گفت بیار آن هشتاد شتر که حضرت رسول صلعم از برای من ضمان شده است ابوبکر بعمر نگریست عمر گفت
وگفت اعرابیان جاهل باشند آن مرد اعرابی گفت بخدا که تو وصی وخلیفه وی نیستی سلمان وی را بخدمت
حضرت امیر ع آورد چون چشم آن حضرت بر اعرابی افتاد گفت ایمان آورده تو واهل بیت تو ای اعرابی گفت
گواهی میدهم که تو خلیفه ووصی رسول خدائی بحق وشرط میان من وحضرت رسول این بود اعرابی گفت ایمان
آورده ام پدرم حضرت امام حسن را گفت تو واعرابی بفلان وادی برو وندا در ده که یا صالح چون
تو را جواب گوید بگوی که امیر المؤمنین ع ترا سلام میرساند ومیگوید که بیار آن هشتاد شتر که حضرت
رسول صلعم از برای این اعرابی ضمان شده است ایشان بدان وادی شدند امام حسن ع آواز داد جواب دادند
که لبیک یا ابن رسول الله امام حسن ع پیغام بگذارد آوازی آمد که سمعاً وطاعةً در حال زمام ناقه از زمین
برآمد حضرت امام حسن ع زمام ناقه را بگرفت وبدست اعرابی داد وفرمود بکش وی بکشید وناقه بیرون
می‌آمد بر آن صفت که اعرابی گفته بود تا هشتاد شتر تمام شد اعرابی آواز بکلمه شهادت بر کشید وگفت
مَن مِثلُکَ یا امیر المؤمنین راست گفت اعرابی که بعد از رسول صلعم او را همانا بود وجانشین حضرت
پیغمبر بود قوله تعالی حکایة عن ابراهیم ع ربِّ اَرِنِی کیفَ تُحْیِی الموتی یعنی خداوندا بمن بنما که مرده
چگونه زنده میکنی تا خاک شبهه از بصر بصیرت این کوردلان برخیزد اگر مرا معلوم است در سبب این سؤال
اقوال دیگر هست یکی آنکه جبرئیل ابراهیم را خبر داده بود که تو از محرمان سراپرده دولت خلتی وندای
دلکش وَاتَّخَذَ اللهُ اِبرَاهِیمَ خَلِیلاً بگوش آسمان وزمین خواهند رسانید وحضرت ابراهیم مدتی انتظار
کشید تا از صبر طاقتش طاق شد روی بسوی سقف طاق بالا کرد وگفت خداوندا بمن نما که مرده را چگونه
زنده میکنی حق تعالی خطاب کرد اَوَلَم تُؤمِن قَالَ بَلَی وَلَکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبِی آیا ایمان نداری گفت خداوندا
ایمان دارم ولیکن میخواهم تا دلم قرار گیرد که تو مرا دوست خود گرفته وخلیل خود خوانده یا کریم لایزال

و قول دیگر آنستکه ابراهیم گفت خداوندا مرا علم الیقین حاصل است که تو بر قدرت کامل مرده را زنده میکنی اما
میخواهم که بعین الیقین ظاهر گردد که چون این دولت بمن موعود است ولیکون من الموقنین ابراهیم را
علم الیقین بود و عین الیقین نبود اما حضرت امیر المومنین ع را جمله چیزها علم الیقین است مثل عین الیقین
زیرا که عالم علوم اولین و آخرین بود بجواز دعوی کسی عوی لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا کرده
بر سر منبر عماد دون العرش بگفت حضرت ابراهیم با درجه خلت و مرتبه نبوت خواسته بود از حق سبحانه و تعالی که
شیعه علی باشد و در حدیث آمده که حضرت پادشاه عالم چون ملکوت آسمان را بحضرت ابراهیم نمود بجانب
عرش نگریست نوری عظیم دید گفت خداوندا این نور چه نور است گفتند که نور صفی و برگزیده من محمد است
و در پهلوی آن نور دیگر دید گفت خداوندا آن نور دیگر چیست گفت نور برادر او علی بن ابیطالب ع است
گفت خداوندا انوار دیگر می بینم نزدیک آن هر دو نور گفت آن نور فاطمه است دختر محمد ص که نزدیک پدر
و شوهر است دوستان خود را جدا کند از آتش چنانکه مادر فرزند را از شیر جدا کند و از برای اینستکه او را
فاطمه نام کرده اند گفت خداوندا دو نور دیگر می بینم گفت آن دو نور فرزندان حبیب من حسن و حسین اند
سیدان شبابان اهل جنت گفت خداوندا نه نور دیگر می بینم که گرد ایشان در آمده است گفت آن نه نور
اماما نند از فرزندان امام حسین ع که محبان منند در زمین گفت پادشاها نورهای بسیار می بینم گرد ایشان
در آمده است گفت آن شیعه و محبان امیر المومنین اند و محبان فرزندان او گفت پادشاها اینها را بچه
چیز شناسند گفت به پنجاه و یک رکعت نماز گزاردن و انگشتر در دست راست کردن و بسم الله در نماز بلند
گفتن و پیش از رکوع قنوت گفتن و سجده کردن پس حضرت ابراهیم گفت خداوندا مرا از شیعه علی گردان
و حق تعالی حضرت رسول را خبر داده در قرآن و این آیه فرستاد و ان من شیعته لابراهیم اذ جاء ربه
بقلب سلیم و قول دیگر آنستکه حضرت ابراهیم از حق تعالی شنیده بود که مومن در سریر و در بر تخت نشسته
باشد مرغان بیند در هوای بهشت پرواز کنند بمرغ نگرد بخاطرش رسد که کاش این مرغ بریان بودی تا از
و تناول کردمی در حال بادی بوزد و مرغ از هوا بریان شود و پیش مومن آید تا چندانکه خواهد تناول کند
چون دست باز گیرد روح بقفس قالب آن مرغ در آید و پرواز کند ابراهیم خواست که مثل آن معاینه ببیند

گفت ابا ما

در باب [illegible] ١٤٦

گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی الآیه از کتاب مجالس المتقین در باب اصناف مستحقین فطره میفرماید
و افضل آنکه مستحق از اهل علم باشد و نکته آنکه واضح است بعد از ملاحظه مقصود و غرض از ایجاد که کلمه حدیث
القدسی کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف و قوله تعالی و ما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون ای لیعرفون و نکته تعبیر لیعبدون بلیعرفون آنکه مقصود کمال معرفتی است که از راه عبادات
شرعیه حاصل شود نه از ریاضات نامشروعات فرق باطله از صوفیه و غیرهم و حق و اولی باین وجوه مقرره
الهیه اجتماعات اهل تقوی و معرفت میباشند که محل حصول غرض الهی از ایجاد میباشند و در حقیقت بالذات
مقرر است بجهه این صنف از اینجاست که در تفسیر امام حسن عسکری ع ماثور است که هرگاه جمیع دنیا را لقمه
واحد کنم و بعالم مومن دهم خوف تقصیر دارم در حق او و هرگاه جمیع دنیا را از جاهل فاسق منع نمایم
الا یک جرعه آب که در حال عطش باو دهم خوف اسراف دارم و از جناب علی بن ابیطالب ع ماثور است
که صدقه بر پنج وجه است یکی درهم واحد بعشره و این صدقه بمومن صحیح البدن است دوم درهم بسبعین
و این بر مومن فقیر است سیم درهم بسبعمائه و این صدقه بر ارحام است چهارم درهم بسبعین الف
و این بر ابوین است پنجم درهمی افضل است از صد هزار درهم و این صدقه بر طالب علم است و در
خبر نبوی ص وارد شده که ملائکه پرهای خود را بعلما میمالند و بمجلس ایشان رغبت مینمایند و برای ایشان
استغفار مینمایند بلکه هر موجودی از آسمان و زمین و ماهیان دریا و نجوم بجهه ایشان استغفار مینمایند
و در تفسیر امام حسن عسکری ع وارد شده که پدر و مادر قاریرا روز قیامت تاجی بسر نهند که نور آن از
هزار ساله راه رود و دو حله براو پوشانند که بقیمت نیاید جناب مستطاب نبوی فرمودند هر کس تعلیم
یک مسئله نماید حق تعالی روز قیامت هزار قلاده از نور در گردن او اندازد و هزار گناه او را عفو نماید
و در بهشت هزار شهر برای او بنا کند از طلا و بهر موئی که در تن او است ثواب حج و عمره نویسد عن النبی ص
ثلثة یشفعون من الله للشفاعة یوم القیمة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء وارد شده که چون
عاصیان امت پیغمبر آخر الزمان را بجهنم اندازند و مطیعان اهالی جوقه جوقه روانه بساق عرش
الهی کنند با هر جوقه عالمی باشد که تاجی از نور بر سر نهاده و لباس از نور پوشیده و بر مرکبی از نور نشسته

تا نزدیک عرش اله رسد خطاب آلهی بجبرئیل رسد که اینهارا نزدیک محمد صلعم برلب حوض کوثر برجون بدانجا رسند
جناب رسول اله صلعم ایشان را بدست خود آب دهد پس جبرئیل گوید یا محمد خود بهشت خرام رسول با امتان فرماید
شما پیشتر روید تا من از عقب شما اگر واماندهٔ باشد بیاورم انگاه هر عالمی با قوم خود بسوی بهشت روند چون
بر صراط بگذرند مردی از قعر جهنم عالمی را اواز دهد که مرا فریاد رس عالم گوید الهی او را بمن بخش خطاب عفو
رسد که ای عالم رداء بدوزخ فرو گذار و او را برآور آنعالم رداء فرو گذارد تا او را برآورد بهر ریشهٔ ازرداء
هفتاد تن از جهنمیان درآویزند انگاه اواز دیگر آید که مرا فریاد رس عالم گوید تو کیستی جواب دهد که فلان
که در فلان سفر با تو همراه بودم آنعالم بنهج سابق ردا فرو گذارد واو را انجات دهد دهم چنین چندین
کس او را بخوانند و نجات یابند ثم تیا دیه رجل آخر فیقول من انت گوید آنم که تو را ندیده بودم لکن
اسم تو شنیده بودم و نادیده تو را دوست داشتم او را نیز شفاعت نموده نجات یابد انگاه خطاب از
مصدر جاه و جلال الهی رسد ای جبرئیل انکه عالمی را دوست دارد نادیده من اولی هستم که بر عاصیان
رحمت نمایم هر چند عاصیند لکن نادیده دوست داشته اند سزاوار کریمان انستکه همه را ازاد نمایم
در مذمت منع زکوة در کافی از جناب سید المرسلین مرویست که ملعون ملعون مالی که زکاة نداده شود و نیز ملعون
است ملعون اسکیکه زکوة مال خود ندهد مراد انستکه از خیر و برکت دور است مالی که زکوة آن داده
نشده و نیز در کتاب کافی مذکور است از ابی عبدالله عم ماثور است که ماضاع مال فی بر ولا بحر الا
بتضییع الزکوة یعنی ضایع و تلف نشده هیچ مالی نه در بیابان و نه در دریا مگر انکه در زکوة ان تقصیر
واقع شده باشد و در همان کتاب از حضرت منقول است که ما من رجل اذی الزکوة فنقصت من
ماله ولا منعها احد فزادت فی ماله یعنی هیچکس زکوة نداده که از مال او کم شود و هیچکس منع زکوة
ننمود که مال او زیاد گردد ای حاصل چنانکه دادن زکوة باعث افزونی مال میشود ندادن باعث نقصان
آن مال میگردد و دیگر حضرت ملک متعال در کلام مجید خود چندین جا فرموده از انجمله در سورهٔ آل
عمران اخبار نموده که ولا یحسبن الذین یبخلون بما اتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم الی
خلاصه مضمون بنابر انچه مفسرین ذکر کرده اند انکه نپندارند آن کسانی که بخل و امساک می کنند

در مذمت منع زکوة

در مالی که خدای تعالی بفضل خود بدیشان داده یعنی زکوة آن را میندهند که این از برای ایشان خوب است بلکه این
از برای ایشان بد است که عنقریب آن مال طوق گردد بر گردن ایشان روز قیامت مالی که بان بخل کرده اند
و مر خدای راست میراث آسمانها و زمین و مالک جمله خدای تعالی است پس این عاریت سرای که چند روزی عاریه
در نزد کسی است چندین بخیل بودن و مال او را صرف راه او ننمودن وجهی ندارد و خدای تعالی بانچه میکنید
از منع و عطا یا خبر دار و دانا است و ایضا در کافی از محمد بن مسلم منقول است که تفسیر ایه مذکوره را از
حضرت ابی عبدالله عم پرسیدم فرمود یا محمد ما من احد یمنع من زکوة ماله شیئا الا جعل الله ذلک یوم القیمة
ثعبانا من نار مطوقا عنقه ینهش من لحمه حتی یفرغ من الحساب حاصل معنی انکه هیچکس نیست که منع کند
از زکوة مال خود چیزی مگر انکه گرداند الله تعالی آن را روز قیامت اژدهائی از آتش که بر گردن او پیچید
از گوشت بدن او گیرد تا انکه حساب خلق پرداخته گردد و هم در کافی از حضرت ابی عبدالله عم حدیثی منقول
است که مضمونش انستکه نیست هیچ صاحب مالی از طلا یا نقره که زکوة مال خود ندهد مگر انکه محبوس گرداند
او را خدای تعالی روز قیامت در صحرائی هموار و جهت هموار آن صحرا میتواند بود برای آن باشد که بیشتر باعث
رسوائی او گردد یا جهت انکه امید گریز گاهی نداشته باشد و مسلط سازد بر او مار عظیم که شرح نداشته باشد
و آن مار قصد او کند و او گریزان گردد و چون بیند که خلاصی ندارد دست خود در اید پس آن مار دهد پس بخاید
دست او را چنانکه خاییده میشود ترب و بعد از ان طوق می شود در گردن او و این مضمون قول خدای
تعالی است سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و نیست هیچ مالی از شتر یا گوسفند یا گاو که زکوة آن را ندهد
مگر انکه حبس کند خدای تعالی او را روز قیامت در صحرای همواری که آن حیوان پای بر او نهند و لگد مال نماید
هر کدام که سم دار باشند و بگزد او را هر حیوانی که دندان دار باشد و بشاخ زنند هر حیوان که شاخ دار باشد
و هیچ صاحب مالی از نخل یا تاک یا زرع نیست که زکوة آن را ندهد مگر انکه آن زمین را خواه باغ باشد
و خواه مزرعه و غیره تا هفت طبقه زمین طوق گردد و بر گردن او اندازند بامر خدای تعالی تا روز قیامت
و نیز خدای تبارک و تعالی در سورهٔ برائة خطاب نموده به پیغمبر خود که برساند با امتان خود که والذین یکنزون
الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله تا آخر ایه یعنی انانکه طلا و نقره جمع میکنند و آن را در راه خدا
صرف نمینمایند پس مژده ده ایشان را بعذابهای دردناک در روزی که افروخته شود در آتش بر آن طلاها و
نقره ها در میان آتش جهنم یعنی با انکه در میان آتش باشد بر بالای انها نیز آتش افروزند تا بغایت سرخ

وتابیده کردد پس داغ کرده شود با انها پیشانیهاء و پهلوها و پشتهای ایشان پس کویند این آن چیزیست که برای خود
جمع کردید پس بچشید چنانکه دولت بسیار رسید چشیدید مزهٔ آن را دریابید که چگونه است کفته اند که سبب داغ
کردن پیشانه و پهلو و پشت چیست که عضو دیگر را داخل نکنند فرموده اند که ضرر واز آزار داغ کردن این سه
عضو بیشتر است چون مشتمل است بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر است و نیز گفته اند که داغ کردن پیشانه
جهة آنستکه چون فقرا را دیده اند گره بر آن زده اند و پهلو بجهة انکه از فقرا پهلو خالی کرده اند و پشت
بجهة انکه از فقرا پشت کردانیده اند دیگر از حضرت رسول صلعم مرویست که فرمود که من کان له مال ولم
یزک منه بشره کل یوم الف ملک من النار فان مات فی قریته مدینته مؤمن فی الجوع کان شریکا فی دمه
وباب اللعنة مفتوح علیه باللیل والنهار کلما قال یارب قال الله تعالی اسکت یا ملعون یا عاصی وهو بعید
من الجنة قریب من النار یعنی آن حضرت فرموده که هرکه را مال باشد و زکوة نه دهد بشارت دهد اورا
هر روز هزار فرشته باتش دوزخ پس اگر در ده یا شهر جای او مؤمنی بمیرد از گرسنگی انباز باشد در خون
وی و در لعنت کشاده کردد بر او در شب و روز و هر وقت که یارب بزبان آورد حق تعالی کوید خاموش
باش ای ملعون ای عاصی و او را از حق تعالی دور کنند و در دوزخ اندازند قال رسول الله صلعم ان مانع الزکوة
فی النار ولو عبد الله الف سنة عبادة مانع الزکوة فی النار ولو عبد الله عبادة داود و عیسی یعنی فرمود
رسول خدا صلعم که هرکه مانع زکوة شود یا زکوة مال نه دهد اگرچه بنده باشد که هزار سال عبادت کرده باشد
حق تعالی آن طاعتها نپذیرد از او و در دوزخ مخلد کند و فرمود که مانع زکوة در دوزخ رود اگر عبادة
داود و عیسی کرده باشد و در جای دیگر فرمود که مانع الزکوة کالذی یاکل لحم الخنزیر او یشرب الخمر وهما
عند الله سواء یعنی منع کننده زکوة هم چنان است که گوشت خوک خورده ۲ در بیان فضایل دادن
زکوة بدانکه اعظم فرایض شرعیه بعد از نماز و روزه زکوة است و ادای آن ثواب عظیم دارد و باعث
برکات مال و دفع تلف شدن اوست چنانکه آن کریم بی ضنت و دهنده بمنت در قران مجید در سورهٔ
بقره فرموده که مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة
والله یضاعف لمن یشاء تا آخر خلاصه معنی انکه مثل آن کسانی که صرف میکنند مالهای خود را در راه
خدا مثل کسی است که دانه کاشته باشد و از آن دانه هفت خوشه بروید و در هر خوشه صد دانه حاصل
بر داشته یعنی آنچه در راه خدا تعالی داده شود یکی هفتصد می شود والله تعالی می افزاید بر آن هفتصد

در بیان فضایل دادن زکوة

بزرکی

بزرگی کسیکه خواهد و خدا تعالی صاحب وسعت است یعنی بسیار در خزاین و ملک اوست در آنچه خواهد میتواند
داد و علم او بسیار است و میداند که شایسته زیادتی که مذکور شد کیست و بدانکه زکوة در لغة تازی بمعنی
زیادتی اموال است و زکوة را بدین جهة زکوة نامیده اند که باعث افزونی و برکت مال می شود و از سبب
دادن زکوة دست تعدی و ظلم حوادث روزگار را از اموال دهندگان زکوة کوتاه میکرداند و در کافی
از سرور عالم و عالمیان محمد مصطفی صلعم منقول است که فرموده حصنوا اموالکم بالزکوة یعنی در حصار
و قلعه محکم امن و امان در آورید مالهای خود را یعنی بدادن زکوة که چون زکوة مال خود بدهید محفوظ
بکرد آن مال از جمیع بلیات یکی از شارحین حدیث نبوی صلعم در طی این حدیث شریف حکایتی نقل
کرده و حاصل مضمون آن اینستکه مردی از تجار که پیوسته زکوة مال خود دادی و تاخیر از وقت
ادای آن جایز نداشته نقد و جنس خود را در حصن حصین ایتاء زکوة از حادثات محفوظ داشتی
وقتی مالی در یکی از حجرات کاروانسرا نگاه داشته بود که جمعی از اهل بغی و طغیان آن شهر ریختند و دست
تعدی بغارت مال مسلمانان بر آورده بتاراج میبردند تا انکه نایرهٔ آن فتنه در شهر رفته بحلقی
که کاروانسرای مذکور بود رسید جمله اموال آن کاروانسرای پایمال حوادث و دست برد غارت
گران کردید خبر بآن تاجر رسانیدند که فلان مال تو بتاراج رفت آن مرد درست اعتقاد گفت
مال من بتاراج نمیرود زیرا که من آن مال را در حصاری مضبوط کرده ام که کسی دست بآن نتواند
رسانید از قضا قبل از انکه آن قوم بآن موضع رسند آن حجره منهدم گشته آن مال در زیر مانده
چون آن طایفه بآنجا رسیدند و آن حجره را خراب دیدند متوجه نگشته از آن مقام در گذشتند
بعد از بیرون رفتن آن قوم ضاله تاجر مذکور با جمعی دیگر بر سر آن مال آمده حال بدان منوال
مشاهده کردند آن خاک را بیرون ریخته مال را برجای دیدند مردمان تعجب نموده استفسار آن
از آن تاجر کردند گفت حدیثی از جناب مستطاب نبوی صلعم بمن رسیده که فرمودند حصنوا اموالکم
بالزکوة و من زکوة این مال را داده بودم از این جهة خاطر من جمع بود که خلاصه از برکات
زکوة دست تعدی چنان حادثه بر دامن تصرف آن مال نرسید و حضرت حکیم متعال عز شانه
بجهة حفظ آن ویرانی آن بنا را قلعه محکم کردانید و نیز در شرح حدیث مذکور حکایت نموده اند

که یکی از جماعت دینداری که از ادای زکوة خود را معاف نداشته سالی با قسمتی از اموال خود عزم حج
الاذعان کریمهٔ و اذّن فی الناس بالحج از دیار خود در دانه سفر بیت العتیق گردید در یکی از بلاد
که بر سر راه واقع بود نزول کرده داخل شهر شد سردابی دید که نهری در آن جاری بود و مردمان
بآنجا تردد داشتند و از آن نهر آب بر میداشتند برای وضو بآن سرداب آمد همیانی با خود داشت
که مبلغ خطیر زر در آنجا بود آن را در گوشه گذاشته چون از وضو فارغ شد همیان را فراموش کرد
بخاطرش نرسید تا کاروان کوچ کرده یکمرحله از آن دور شد چون امکان مراجعت نبود پس متوجه
درگاه الهی شد گفت الهی تو ما را امر کردی که زکوة را اخراج اموال خود کردانیم و من زکوة مال
خود را داده و فرمان تو را گردن نهاده ام و روایتی از پیغمبر تو بما رسیده که حصّنوا اموالکم
بالزکوة اگر این خبر صحیح است مال مرا محفوظ دار تا بمن برسانی پس حضرت الله تبارک و تعالی
محافظت آن مال بدینگونه نمود که بعد از آن هر کسی از اهل آن بلده اراده دخول آن سرداب
میکردند آن همیان را مار عظیم خیال کرده بر می گشتند تا از ترس و بیم آن مار عظیم ترک
سرداب نموده در سرداب رفت و آمد کردند تا وقتی که آن مرد از سفر باز گشته جهة تفتیش
آن مال بآن موضع شتافت هر چند جستجو نمود اثری از آن سرداب و نهر نیافت احوال پرسید
گفتند آری اینجا سردابی است و لیکن ماری عظیم در آن بهم رسیده و کسی جرأت نمیکند
که بآنجا رود از این جهة راه آن را مسدود کرده ایم گفت آن مار از من است و من آن را
گذاشته ام مردمان معنی این سخن را نفهمیده حمل بر جنون او کردند گفت اکنون این ازو
بگشائید تا ببینم در این موضع حیث القصه چون در گشوده شد آن همیان را دیدند
و از حقیقت آن پرسیدند مرد سرگذشت خود را برای ایشان حکایت کرد تعجبها کردند
و از اهل بیت طاهرین مرویست که هر کس زکوة مال خود را بدهد از روی طوع و رغبت خدای تعالی در
بهشت بعدد هر دانه یا هر موئی یکقصر از طلا و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یکی از زبرجد و یکی از زمرد
و یکی از گوهر و یکی از نور رب العالمین برای عطا فرماید و هیچکس زکوة ندهد مگر آنکه مالش زیاده شود
و دیگر حضرت پیغمبر صلعم فرموده که زکّوا اموالکم تقبل صلوتکم زکوة مال خود بدهید تا نماز شما قبول شود

در خلاصة المنهج در تفسیر آیه انّ خیر من استأجرت القوی الامین فرموده است که ابن عباس روایت است
که شعیب از دختر پرسید که تو قوت و امانت او کجا معلوم کرده صفورا قصه سنگ از سر چاه برداشتن
و کشیدن دلو و صورت مضمضه وا مر کردن بآنکه از عقب وی رود باز گفت و مانند این قوه
معجزه که از موسی علیه السلام ظاهر شد بر دست امیر المؤمنین علیه السلام هم صادر شده چنانکه آورده اند که چون امیر المؤمنین
علی علیه السلام با لشکر روی بصفین آوردند در بعضی از منازل فرود آمدند که آب نبود مردمان و چهارپایان
سخت تشنه شدند و هر چند که آب طلبیدند نیافتند حضرت امیر را از این قضیه آگاه کردند لوا کشیدند
و با لشکر پاره راه برفت بعد از آن از راه عدول کرده بدر دیری رسیدند که در میان بیابان بود
راهبی در آن دیر بود گفت درین حوالی آب هست گفت از اینجا تا آب دو فرسنگ راه بیش نیست
پس لشکر گفتند یا امیر المؤمنین اگر صواب باشد خود را بآنجا رسانیم پیش از آنکه جان بالکلیه
ساقط شود فرمود حاجت بآن نیست پس روی بقبله دعا آورده مناجات فرمود پس بموضعی اشاره
فرمود که اینجا را بکنید مردمان بیل و تبر برگرفتند و آن زمین را پاره بکندند سنگی بزرگ نمایان شد پس
اطراف آن را از خاک پاک کردند و هر چند خواستند که آن سنگ را بردارند نتوانستند امیر المؤمنین
فرمود که این سنگ بر سر آب است جهد کنید در برداشتن آن همه مجتمع شدند و هر چند کوشیدند
بجائی نرسید گفتند یا امیر المؤمنین از تحت قدرت ما بیرون است حضرت پای از رکاب بگردانید و
آستین باز نوردید و دست مبارک در زیر آن سنگ کرده بجنبانید و برکند و چند گام بینداخت
آبی صاف و خنک بیرون آمد که از برف سردتر و از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر بود پس همه مردمان
و چهارپایان از آنجا آب خوردند و مشکها پر از آب کردند و راهب از بالای دیر مینگریست
پس حضرت آن سنگ را بجای خود نهاد و فرمود تا از خاک پر کردند و آن ناپدید گردید
راهب گفت ای مردمان مرا فرود آورید او را فرود آوردند بیامد و نزدیک امیر المؤمنین علیه السلام بایستاد
و گفت تو پیغمبر مرسلی فرمود نه گفت فرشته مقربی گفت نه و لیکن وصی رسول خدایم محمد بن
عبدالله که خاتم پیغمبران است راهب دست بر دست امیر المؤمنین علیه السلام نهاد و گفت اشهد ان لا

الا الله و ان محمد رسول الله و انک وصی رسول الله و احق الناس من بعده امیر المؤمنین عم عهود
و شرایط ایمان بدو فرا نمود و فرمود تو را چه چیز بر اسلام داشت بعد از آنکه بر خلاف ملة اسلام بودی
گفت یا امیر المؤمنین بنای این دیر برای آن کرده کرده اند که در کتب سابقه مذکور شده و علمای
ما خبر داده اند که درین حوالی چشمه ایست و سنگی عظیم بر بالای آن و هیچکس راه بدان نبرد مگر
پیغمبری یا وصی پیغمبری مردم بسیار بامید این درین دیر نشسته اند و این کرامت نیافته اند
که من یافته ام پس چون این آیه در دست تو پدید شد دانستم که آن وصی تو ئی و بر دست تو اسلام
آوردم و بولایت تو معترف شدم امیر المؤمنین عم ازین سخن بگریست چنانکه محاسن مبارکش از آب
دیده مطهرش تر گشت و فرمود سپاس مر خدای را که مرا فراموش نکرد و در کتب اوایل یاد کرد
اهل اسلام چون این بشنیدند همه شاد گشتند و راهب با امیر المؤمنین عم بشام رفت و در
خدمت او جهاد کرد تا بدرجه شهادت رسید و آن حضرت برا و نماز گذارد و هر وقت که یاد او
کردی بروی رحمت فرستادی و چون از پای آن دیر روانه شدند و پاره راه برفتند حضرت فرمود
کیست از شما که راه بآن چشمه برد گفتند ما همه میدانیم و راه بآن میبریم چون این دیر علامت
آنست فرمود بروید و بجوئید برفتند و چندانکه جستند نیافتند پس فرمود این چشمه ظاهر نگردد
تا قیام قیامت   و نیز در تفسیر خود فرموده است در تفسیر آیه اَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ
از محمد بن تمیم واسطی روایت است که شریک بن عبد الله گفت که من بعیادت سلیمان اعمش رفته بودم در مرض
موت وی ناگاه ابو حنیفه و ابو لیلی و ابن شبرمه در آن مجلس حاضر شدند و با اعمش گفتند یا ابا محمد
تو با آخرت نزدیک شدی باید که توبه و استغفار کنی و از ذنوب پشیمان شوی و از آن ویل با طله که ناقل
آن بودی باز گردی بعد از آن گفتند که بر علی بن ابیطالب تو غلو مینمودی و اخبار بسیار از پیغمبر عم
در شان او ایراد میکردی و مردم را ازین حرکت در وادی هلاکت میانداختی و ترا ازین همه
سکوت اولی و احسن بود پس باید که ازین همه توبه کنی اعمش چون این سخن را از ابو حنیفه بشنید
باصحاب و اقارب خود توجه نمود و فرمود که مرا بنشانید ایشان او را بنشاندند فرمود ای ابو حنیفه

بدان

بدان و آگاه باش که ابو متوکل ناجی مرا خبر داد از ابو سعید خدری که گفت من از رسول صلعم شنیدم که فرمود
چون روز قیامت شود خطاب رب الارباب در رسد که یا محمد یا علی اَلْقِیَا فِی النَّارِ مَنْ اَبْغَضَکُمَا وَ
اَدْخِلَا الْجَنَّةَ مَنْ اَحَبَّکُمَا فیمضی علی شفیر جهنم و یقول هٰذَا لَکِ وَ هٰذَا لِی و قوله تعالی
اَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ یعنی ای محمد و علی من که خداوندم شما را امر کردم که هر که دشمن شما باشد
در دنیا او را در دوزخ اندازید و آنکه محبت شما را داشته او را در بهشت در آرید پس برادر من علی بن ابیطالب
بفرموده خدای برین قیام نماید و بکنار دوزخ رود و گوید که ای جهنم بگیر این را که از تو است و این را
وا گذار که از من است و آیه اَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ بهمین معنی است که مذکور شد یعنی بیندازید ای محمد و علی در جهنم
هر کافر نبوت و عنید ولایت را ابو حنیفه چون این سخن بشنید با اصحاب گفت که ازین مجلس برخیزید
تا آوازی عظیم تر بگوش شما نرسد پس ابو حنیفه با اصحاب خود از آن مجلس برخاستند و مجاهد از طریق
اهل سنت روایت کرده از عبد الله عباس که حضرت رسالت صلعم او را وصیت کرد که ای پسر عباس بر تو
باد که دوستی علی بن ابیطالب و متابعت او اختیار کنی که نطق او عین صواب است و متابعت او
رستگاری از عقاب پس نیکو بخت آن بنده روشن رای که از رای او بیرون نرود و منقاد و مطیع او
باشد و وای بر آن مدبر شقی که با او مخاصمه کند و کینه او در دل خود راه دهد و در طریق مخالفت او سلوک
نماید یا ابن عباس بدان و آگاه باش که در روز قیامت مفاتیح جنت و نار در دست او باشد پس اهل
جنت بامر او در بهشت در آیند و اهل دوزخ بامر او معذب شوند   و در تفسیر اهل بیت نیز آمده که
فردای قیامت محمد و علی بر صراط بایستند و مقاسمه مردمان نمایند پس رسول صلعم کار امت را تفویض
امیر المؤمنین عم کند تا وی دوزخ را گوید که هٰذَا لِی وَ هٰذَا لَکِ خُذِیهِ فَاِنَّهُ مِنْ اَعْدَائِی وَ
ذَرِیهِ فَاِنَّهُ مِنْ اَحِبَّائِی ای دوزخ این را بگیر که از دشمنان من است و او را بگذار که از دوستان
من است   و در کشف الغمه مذکور است که حارث همدانی که از جمله محبان امیر المؤمنین عم بود
با اصبغ بن نباته و جمعی از شیعیان نزد آن حضرت آمدند و بجهت شدت بیماری و پیری بخود خمیده
و در حالت سستی عصا را در دست گرفته خود را بر زمین می کشید حضرت چون وی را بآن حالت بدید

فرمود ای حارث خود را چگونه می یابی گفت یا امیر المؤمنین باینحال رسیده ام و اجلم نزدیک آمده
و مع ذلک مخاصمه اصحاب رنج مرا زیاده ساخته حضرت فرمود که مخاصمه اصحاب در چه بابست
حارث گفت در باب محبت ورزیدن و عداوت کردن با تو چه بعضی مبغض قالی اند و برخی مفرط
غالی و جماعتی متردد و متشکک در آنکه بر محبت اقدام نمایند یا از آن باز ایستند و میل بعداوت
کنند حضرت فرمود که ای حارث کلام اهل اختصام را قبول مکن و آنچه من بتو میگویم فرا گیر و عمل
کن بدانکه شیعهٔ من کسانی اند که بر حد اوسطند باید که غالی پای از پایهٔ فرط محبت پائین نهاده
بایشان راجع شود و قالی از عداوت درگذشته خود را بایشان رساند حارث گفت پرده از این
کشف این معنی بفرما تا ما را بصیرتی در این امر حاصل شود آن حضرت فرمود که ای حارث بدان
و آگاه باش که دین حق برجال شناخته نمی شود بلکه بآیهٔ حق و علامت یقین معلوم میگردد پس حق را
بشناس تا باهل حق مهتدی شوی چه سخن حق احسن کلام است و مظهر آن جهاد کننده در راه ملک
علام و من نور الحق ارشاد میکنم پس آزامینک در باب و اصحاب خود را که عقول زکیه دارند
از آن خبر ده و بدان که من بنده خدا و برادر رسول خدا و صدیق وی ام چه من تصدیق رسول
کرده ام در حینی که روح در جسد آدم نیامده بود و بعد از بعثت آن حضرت اول کسی که تصدیق
وی نمود من بودم پس من اولم باین اعتبار که اول حالیکه آدم قدم بصحرای وجود نهاده بود
مصدق حضرت خاتم بودم و تصدیق وی نمودم و آخرم باین وجه که من اخلص خلصای وی و
ولی و وصی وی ام و صاحب نجوی و سر وی بمن داده اند ام الکتاب و فصل خطاب و علم قرآن را
و هزار مفتاح علوم در خاطر من بودیعه نهاده اند که هر مفتاحی از آن مفتاح هزار باب علم بود
و هر بابی مقتضی هزار هزار عهد و مؤید شده ام بادراک لیلة القدر و بآن دانا شده و قدر
آن را دریافته ام و این صفات پسندیده مخصوص است بمن و ذریهٔ طاهرهٔ من مادام که لیل
و نهار باقی باشند و من شناسنده دوست و دشمن خودم در مواضع معینه که آن نزد
ممات است و نزد صراط و نزد مقاسمه حارث پرسید که یا امیر المؤمنین مقاسمه چه چیز است

فرمود

فرمود مقاسمه تقسیم بندگانست از برای بهشت و دوزخ و در آن روز با آتش خطاب خواهم کرد که
این را التعرض مرسان که دوست منست و این را بگیر که دشمن منست پس دست حارث بگرفت
و فرمود دست تو را گرفته ام بدان طریق که رسول خدا دست مرا گرفته بود در وقتیکه شکایت حاسدان
و منافقان قریش بوی عرض میکردم پس رسول فرمود که یا علی چون روز قیامت شود من معتصم شوم
بعروهٔ وثقی و حبل متین حق تعالی و دست اعتصام در دامن کبریای او زنم و تو اعتصام نمائی
بحبل متین من و ذریهٔ مطهرهٔ تو متمسک شوند بحبل متین تو و شیعیان شما نیز تمسک نمایند
بحبل متین ذریهٔ تو و اهل بیت نیز بهمین طرز با شیعیان خود عمل نمایند پس ای حارث این پندها را
نیک محافظت نمای قطره ایست از بحار و اندکیست از بسیار حارث بعد از استماع این مقال
شادان و مسرور گشت و از نزد آن حضرت برخاست و گفت هیچ باک ندارم که بمرگ رسم و سید حمیری
که از اصحاب کبار امام جعفر صادق علیه السلام است درین باب بیتی چند گفته که اول آن این است قول
علی للحارث عجب کم ثم اعجوبة له حملا یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق
قبلا و مضمون ابیات این است که قول حضرت امیر المؤمنین امری غریب و عجیب است که خطاب بحارث همدانی
کرد و گفت ای حارث هر که میرد مرا بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق او مرا می شناسد و من او را
میشناسم و تو در صراط مرا بشناسی پس مترس از لغزیدن پای و بدوزخ بگویم در حینی که تو را باز دارند
در موقف حساب که اصلا نزدیک او مگرد چه حبل متین او بحبل متین و وصی رسول خدا متصل است
پس عاقل آنستکه بعد از تامل درین اخبار صحیحه دیدهٔ اعتقاد را بکحل الجواهر ولای اهل بیت مکتحل و
مکحل سازد و دست اعتصام در دامن محبت ایشان زند تا بسبب آن بذروهٔ اعلای جنان
رسد و از مهالک اخرویه خلاص شود و ایمن گردد

فرمود ای حارث خود را چگونه می یابی گفت یا امیر المؤمنین باینحال رسیده ام و اجلم نزدیک آمده
و مع ذلک مخاصمهٔ اصحاب رنج مرا زیاده ساخته حضرت فرمود که مخاصمهٔ اصحاب در چه باب است
حارث گفت در باب محبت ورزیدن و عداوت کردن با تو چه بعضی مبغض قالی اند و برخی مفرط
غالی و جماعتی متردد و متشکک در آنکه بر محبت اقدام نمایند یا از آن باز ایستند و میل بعداوت
کنند حضرت فرمود که ای حارث کلام اهل اختصام را قبول مکن و آنچه من بتو میگویم فرا گیر و عمل
کن بدانکه شیعهٔ من کسانی اند که بر حد اوسط اند باید که غالی پای از پایهٔ فرط محبت پائین نهاده
بایشان راجع شود و قالی از عداوت درگذشته خود را بایشان رساند حارث گفت بر ازین
کشف این معنی بفرما تا ما را بصیرتی در این امر حاصل شود آن حضرت فرمود که ای حارث بدان
و آگاه باش که دین حق برجال شناخته نمی شود بلکه بآیهٔ حق و علامت یقین معلوم میگردد پس حق را
بشناس تا باهل حق مهتدی شوی چه سخن حق احسن کلام است و مظهر آن جهاد کننده در راه ملک
علام و من نور الحق ارشاد میکنم پس آزمایش در باب و اصحاب خود را که عقول زکیه دارند
از آن خبر ده و بدان که من بندهٔ خدا و برادر رسول خدا و صدیق وی ام چه من تصدیق رسول
کرده ام در حینی که روح در جسد آدم نیامده بود و بعد از بعثت آن حضرت اول کسی که تصدیق
وی نمود من بودم پس من اولم باین اعتبار که اول حالیکه آدم قدم بصحرای وجود نهاده بود
مصدق حضرت خاتم بودم و تصدیق وی نمودم و آخرم باین وجه که من اخلص خلصای وی و
ولی و وصی وی ام و صاحب نجوی و سر وی بمن داده اند تمام کتاب و فصل خطاب و علم قرآن را
و هزار مفتاح علوم در خواطر من بودیعه نهاده اند که هر مفتاحی از آن مفتاح هزار باب علم بود
و هر بابی مقتضی هزار هزار عهد و مؤید شده ام بادراک لیلة القدر و بآن دانا شده و قدر
آن را دریافته ام و این صفات پسندیده مخصوص است بمن و ذریهٔ طاهرهٔ من مادام که لیل
و نهار باقی باشند و من شناسندهٔ دوست و دشمن خودم در مواضع معینه که آن نزد
ممات است و نزد صراط و نزد مقاسمه حارث پرسید که یا امیر المؤمنین مقاسمه چه چیز است

فرمود

فرمود مقاسمه تقسیم بندگانست از برای بهشت و دوزخ و در آن روز با آتش خطاب خواهم کرد که
این را الغرض مرسان که دوست منست و این را بگیر که دشمن من است پس دست حارث بگرفت
و فرمود دست تو را گرفته ام بدان طریق که رسول خدا دست مرا گرفته بود در وقتیکه شکایت حاسدان
و منافقان قریش بوی عرض میکردم پس رسول فرمود که ای علی چون روز قیامت شود من معتصم شوم
بعروهٔ وثقی و حبل متین حق تعالی و دست اعتصام در دامن کبریای او زنم و تو اعتصام نمائی
بحبل متین من و ذریهٔ مطهرهٔ تو متمسک شوند بحبل متین تو و شیعیان شما نیز تمسک نمایند
بحبل متین ذریهٔ تو و اهل بیت نیز بهمین طرز با شیعیان خود عمل نمایند پس ای حارث این پندها را
نیک محافظت نما ای قطره ایست از بحار و اندکیست از بسیار حارث بعد از استماع این مقال
شادان و مسرور گشت و از نزد آن حضرت برخاست و گفت هیچ باک ندارم که بمرگ رسم و سید حمیری
که از اصحاب کبار امام جعفر صادق عم است درین باب بیتی چند گفته که اول آن این است قول
علی للحارث عجبٌ کم ثمّ اعجوبةٌ له [illegible] یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق
قبلا و مضمون ابیات این است که قول حضرت امیر المؤمنین امری غریب و عجیب است که خطاب بحارث همدانی
کرد و گفت ای حارث هر که میرد مرا ببیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق او مرا می شناسد و من او را
میشناسم و تو در صراط مرا شناسی پس مترس از لغزیدن پای و بدوزخ بگویم در حینی که تو را باز دارند
در موقف حساب که هلا نزدیک او مگرد چه حبل متین او بحبل متین وصی رسول خدا متصل است
پس عاقل آنست که بعد از تامل درین اخبار صحیحه دیدهٔ اعتقاد را بکحل الجواهر ولای اهل بیت مکحل و
متکحل سازد و دست اعتصام در دامن محبت ایشان زند تا بسبب آن بذروهٔ اعلای جنان
رسد و از مهالک اخرویه خلاص شود و امین گردد